نکته‌های ایمانی و تربیتی



نویسنده :
محمود عبدالفتاح اسماعیل

مترجم :
محمد ابراهیم ساعدی رودی



بسم الله الرحمن الرحیم

نکته‌های ایمانی و تربیتی

نویسنده: محمود عبدالفتاح اسماعیل
مترجم: محمد ابراهیم ساعدی رودی

سرشناسه	:	عبدالفتاح اسماعیل، محمود، ۱۹۴۱ - ۲۰۰۶م
عنوان قراردادی	:	وقفات ایمانیة و تربویة. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	نکته‌های ایمانی و تربیتی/ نویسنده محمود عبدالفتاح اسماعیل؛ مترجم محمدابراهیم ساعدی‌رودی.
مشخصات نشر	:	تربت جام: شیخ‌الاسلام احمد جام، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۱۹۱ ص.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۱۱۲-۶
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	داستان‌های مذهبی
موضوع	:	Religious fiction
موضوع	:	داستان‌های اخلاقی
موضوع	:	Ethical fiction*
شناسه افزوده	:	ساعدی‌رودی، محمدابراهیم، ۱۳۴۹ - ، مترجم
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۵BP۹ ۷۰۳۳و۲ع/
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۶۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۳۶۳۹۹۹



نکته‌های ایمانی و تربیتی

مولف : محمود عبدالفتاح اسماعیل

مترجم : محمد ابراهیم ساعدی رودی

ناشر : شیخ الاسلام احمد جام

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۵

قیمت : ۷۰۰۰ تومان

شابک : ۶-۱۱۲-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸

تلفن: ۵۲۵۲۴۴۷۱ - ۵۲۵۲۵۲۳۸ - ۰۵۱

فهرست مطالب

«وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» [النساء: ١١٣].
«و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بس بزرگ است.»

مقدمه

حمد و سپاس خدایی را که برنامه‌ی تربیتی‌اش را در قرآن مجیدش برای بندگانش اظهار کرد و مبادی خیر و هدایت در شرع حنیفش را برای آدمیان آشکار نمود. درود و سلام بر رسول بزرگوارمان و بر آل و اصحابش که به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند و اخبارشان عطرآگین‌ترین اخبار و سخن درباره‌ی آن‌ها باعث جلای قلب‌ها از زنگار و کسالت و انگیزه‌ای برای تحریک همت برای جدیت و عمل گردیده است، اما بعد:

وقتی برای کار به عنوان مدرس در مدارس خصوصی دار المعرفه در یکی از کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس رفتم، مسئول گروه روزنامه نگاری و رئیس تحریر دو مجله‌ی «صدای معرفت» و «نور» گشتم، لذا خیلی در بطون کتاب‌ها جست‌وجو کردم، به سادگی و آسانی به خواسته‌ام نرسیدم، بعد از مدتی بحث و بررسی موادی نزد من جمع شد که ارزششان را احساس کردم، پس شایسته دیدم این کار را تکمیل کنم تا نتیجه دهد و برای مسلمانان مفید گردد، لذا آن را مرتب نمودم و برایش عنوان «نکته‌های ایمانی و تربیتی» را انتخاب کردم و به خواست خدا در چند جلد خواهد بود.

اخبار علما و صالحان از بهترین ابزاری است که فضیلت‌ها را در وجود طالبان علم می‌کارد، آن‌ها را به صبر، همت والا، تحمل سختی‌ها در راه رسیدن به اهداف والا سوق می‌دهد و بهترین وسیله برای تجدید همت و تصحیح اخلاق به آرامی و بدون امر و نهی است. خواندن زندگی‌نامه‌ی علما و صالحان باعث اوج و بالا رفتن می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [الأعراف: ۱۷۶].

«پس این پندها را بر آنان بر خوان تا ایشان اندیشه کنند.»

از ابو حنیفه ـ رحمه الله ـ نقل شده که گفته است: «حکایات و محاسن علما نزد من از بسیاری از ابواب فقه محبوب‌تر است، چون حاوی آداب و اخلاق آنان است.»

امام ابن جوزی گفته است: «در سیرت و تاریخ فواید بسیاری است، یکی از مهم‌ترین فواید، شناخت امور عجیب و غریب، حوادث روزگار، دگرگونی‌های تقدیر و شنیدن اخبار است. شنیدن اخبار آرامش بخش است.»[1]

این شنیدن باعث بالا رفتن همت، قوی شدن اراده، علو هدف، روشن شدن قلب و صبر بر رد شدن از موانع است.

این الگوهای بی‌نظیر را به هر مسلمان مخلص، هر دانش آموز کوشا و غیور نسبت به مجد و عظمت امتش، هر معلم مخلص و هر پدر و مادری که فرزندان خود را به سوی علم مفید سوق می‌دهند، هدیه می‌کنم.

خداوند ضامن هر خیر و هدایتی است.

محمود عبدالفتاح اسماعیل

---

[1] ـ المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم.

گشت و گذاری در باغ‌های ایمان

زنی که با قرآن سخن می‌گفت

عبدالله بن مبارک ـ رحمه الله ـ گفته است: به قصد سفر حج بیت الله و زیارت مسجد نبوی به راه افتادم، در مسیر راه چیز سیاهی از دور توجه مرا به خود جلب کرد، به سیاهی کنجکاو شدم، پیرزنی سالخورده بود که لباس و چادر پشمی به تن داشت. به او سلام گفتم، در پاسخم، گفت:

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» [یس: ۵۸]

«سلام [بر شما باد به عنوان] سخنی است از سوی پروردگار مهربان.»

به او گفتم: خدا بر تو رحم کند، این‌جا چکار می‌کنی؟

گفت:

«مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» [الأعراف: ۱۸۶]

«کسی که خدا [او را] بی‌راه گذارد، هدایت‌گری ندارد.»

فهمیدم که او راهش را گم کرده است، بنا بر این از او پرسیدم: به کجا می‌روی؟

گفت:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» [الإسراء: ۱].

«تسبیح و تقدیس خدایی را سزا است که بنده‌ی خود را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برد.»

فهمیدم که حج خود را به جا آورده و به بیت المقدس می‌رود. به او گفتم: چند روز است که این‌جایی؟

گفت:

«ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» [مریم: ۱۰].

«سه شبانه روز تمام.»

گفتم: با تو غذایی نمی‌بینم که بخوری؟

گفت:

«هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» [الشعراء: ۷۹].

«او است که او مرا می‌خوراند و می‌نوشاند.»

گفتم: با چه وضو می گیری؟

گفت:

«فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيداً طَيِّباً» [النساء: ۴۳].

«وآبی نیافتید با خاک پاک تیمم کنید.»

گفتم: با من غذا است آیا به خوردن آن میل داری؟

گفت:

«ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ» [البقرة: ۱۸۷].

«سپس روزه را تا شب ادامه دهید.»

گفتم: اکنون که رمضان نیست!

گفت:

«وَمَن تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» [البقرة: ۱۵۸].

«هر که به دلخواه خود کار نیکی را انجام دهد، بی‌گمان خداوند سپاسگذار وآگاه است.»

گفتم: در سفر که روزه فرضی را هم خوردن جایز است!

گفت:

«فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ وَأَن تَصُومُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» [البقرة: ۱۸۴].

«و هر کس به میل خود، بیشتر نیکی کند، پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است.»

گفتم: چرا مانند من سخن نمی گویی؟!

گفت:

«مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» [ق: ۱۸].

«آدمی هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر این که مراقبی آماده (فرشته) نزد او آن را (ضبط) می کند.»

گفتم: از کدام قبیله هستی ؟

گفت:

«وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» [الإسراء: ۳۶].

«از چیزی که از آن ناآگاهی دنباله روی مکن.»

گفتم: ببخشید ! اشتباه کردم.

گفت:

«لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ» [یوسف: ۹۲].

«امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی نیست. خداوند شما را می‌بخشاید.»

گفتم: اگر میل داری بر شترم سوار شو تا به قافله‌ات برسی.

گفت:

«وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ» [البقرة: ۱۹۷].

«و هر عمل نیکی را که انجام می‌دهید خداوند آن را می‌داند.»

عبد الله بن مبارك می گوید: شترم را خواباندم تا سوار شود.

گفت:

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» [النور: ۳۰].

«به مومنان بگو نگاهایشان را پایین بیاندازند.»

عبد الله بن مبارك می گوید: من نیز نگاهم را پایین انداختم و به او گفتم که سوار شو، اما هنگامی که می‌خواست سوار شود شتر رم کرد و لباسش پاره شد، بلافاصله گفت:

«وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» [الشورى: ۳۰].

«آنچه از مصائب و بلاها به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید.»

به او گفتم: صبر کن تا شتر را ببندم.

«آدمی هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر این که مراقبی آماده (فرشته) نزد او آن را (ضبط) می‌کند.»

گفتم: از کدام قبیله هستی ؟

گفت:

«وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» [الإسراء: ۳۶].

«از چیزی که از آن ناآگاهی دنباله روی مکن.»

گفتم: ببخشید ! اشتباه کردم.

گفت:

«لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» [يوسف: ۹۲].

«امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی نیست. خداوند شما را می‌بخشاید.»

گفتم: اگر میل داری بر شترم سوار شو تا به قافله‌ات برسی.

گفت:

«وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ» [البقرة: ۱۹۷].

«و هر عمل نیکی را که انجام می‌دهید خداوند آن را می‌داند.»

عبد الله بن مبارک می‌گوید: شترم را خواباندم تا سوار شود.

گفت:

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» [النور: ۳۰].

«به مومنان بگو نگاهایشان را پایین بیاندازند.»

عبد الله بن مبارک می‌گوید: من نیز نگاهم را پایین انداختم و به او گفتم که سوار شو، اما هنگامی که می‌خواست سوار شود شتر رم کرد و لباسش پاره شد، بلافاصله گفت:

«وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» [الشورى: ۳۰].

«آنچه از مصائب و بلاها به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید.»

به او گفتم: صبر کن تا شتر را ببندم.

«آدمی هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر این که مراقبی آماده (فرشته) نزد او آن را (ضبط) می‌کند.»

گفتم: از کدام قبیله هستی ؟

گفت:

«وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» [الإسراء: ۳۶].

«از چیزی که از آن ناآگاهی دنباله روی مکن.»

گفتم: ببخشید ! اشتباه کردم.

گفت:

«لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» [یوسف: ۹۲].

«امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی نیست. خداوند شما را می‌بخشاید.»

گفتم: اگر میل داری بر شترم سوار شو تا به قافله‌ات برسی.

گفت:

«وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ» [البقرة: ۱۹۷].

«و هر عمل نیکی را که انجام می‌دهید خداوند آن را می‌داند.»

عبد الله بن مبارک می‌گوید: شترم را خواباندم تا سوار شود.

گفت:

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» [النور: ۳۰].

«به مومنان بگو نگاهایشان را پایین بیاندازند.»

عبد الله بن مبارک می‌گوید: من نیز نگاهم را پایین انداختم و به او گفتم که سوار شو، اما هنگامی که می‌خواست سوار شود شتر رم کرد و لباسش پاره شد، بلافاصله گفت:

«وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» [الشورى: ۳۰].

«آنچه از مصائب و بلاها به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید.»

به او گفتم: صبر کن تا شتر را ببندم.

گفت:

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» [الأنبياء: ۷۹]

«پس آن [شیوه‌ی قضاوت درست را] به سلیمان فهماندیم.»

هنگامی که بر شتر سوار شد گفت:

«سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ» [الزخرف: ۱۳].

«پاک ومنزه است خدایی که این‌ها را به فرمان ما در آورد وگرنه ما بر (رام کردن و نگهداری) آن‌ها توانی نداشتیم و ما به سوی پروردگارمان می‌گردیم.»

ابن مبارک می‌گوید: مهار شتر را گرفته و دوان دوان به راه افتادم و جهت تحریک و سرعت شتر داد و فریاد سر می‌دادم که گفت:

«وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ» [لقمان: ۱۹].

«ودر راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتن) از صدای خود بکاه.»

من هم سرعتم را کاسته وآهسته به راه ادامه دادم و در مسیر راه اشعاری را با خود زمزمه می‌کردم که گفت:

«فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» [المزمل: ۲۰].

«پس آن مقدار قرآن را بخوانید که برایتان میسر است.»

پس از این که اندکی رفتیم، پرسیدم: آیا شوهر دارید؟

گفت:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ» [المائدة: ۱۰۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می‌کند!»

- از این پس ساکت شدم و تا به قافله نرسیدیم، سخنی نگفتم، هنگامی که با کاروان روبه‌رو شدیم خطاب به او گفتم: چه کسی از بستگانت همراه

کاروان است؟

گفت:

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»[الکهف: ۴۶].

«دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند.»

فهمیدم که فرزندانش در این کاروان حضور دارند. پرسیدم: کارشان در قافله چیست؟

گفت:

«وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» [النحل: ۱۶].

«و نشانه‌هایی دیگر نیز قرار داد و آنان به وسیله‌ی ستارگان راه‌یابی می‌کنند.»

دریافتم که فرزندانش راهنمای کاروان هستند، به سوی خیمه‌ها رفتم و گفتم: این‌ها خیمه‌های کاروان است بگو فرزندانت کیستند؟

گفت:

«وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً» [النساء: ۱۲۵].

«وخداوند ابراهیم را به دوستی بر گزیده است.»

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً» [النساء: ۱۶۴].

«وخداوند با موسی سخن گفته است.»

[يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» [مریم: ۱۲].

«ای یحیی کتاب را با قوت بگیر.»

فورا! صدا زدم: ابراهیم! موسی! یحیی! دیری نگذشت جوانانی که هم‌چون ماه می‌درخشیدند به سویم آمدند و پس از این‌که اندکی با هم نشستیم آن زن گفت:

«فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ» [الکهف: ۱۹].

«سکه نقره‌ای را که با خود دارید به کسی از نفرات خود بدهید و او را

روانه‌ی شهر کنید تا (برود) ببیند کدامیک از آنان غذای پاک‌تر دارد، روزی و طعامی از آن بیاورد.»

یکی از فرزندانش رفت و غذایی تهیه نمود و آن را در جلویم نهاد.

زن گفت:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ» [الحاقة: ۲۴]ز

«در برابر کارهایی که در روزگاران گذشته انجام می‌داده‌اید، بخورید و بنوشید، گوارا بادا»

گفتم: اکنون غذای شما بر من حرام است تا داستان مادرتان را برایم تعریف کنید.

فرزندان گفتند: این مادر ماست که چهل سال است به جمله‌ای غیر از جملات قرآن سخن نگفته تا مبادا کلمه‌ی ناجایز و ناشایسته‌ای از زبانش بیرون آید و باعث نارضایتی خداوند متعال قرار گیرد.

گفتم:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» [الحديد: ۲۱].

«این فضل و کرم خدا است که آن را به هر کس که بخواهد می‌بخشد و خداوند دارای فضل و کرم بزرگی است.»

امیه بن سکر با پسرش کلاب

تَرَکتُ أَبَاکَ مُرعِشَةً یَدَاهُ * وَأُمُّكَ مَا تَسِیغُ لَهَا شَرَابَا

«پدرت را در وضعیتی رها کردی که دستانش می‌لرزد و برای مادرت هم هیچ شربتی گوارا نیست.»

امیه بن سکر پسری داشت به نام «کِلاب». امیه برای جهاد در راه خدا خارج می‌شد. یک روز عمر بن خطاب ﷺ فرمان جهاد صادر کرد. امیه نزدش آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، می‌خواهم برای جهاد خارج شوم، ولی پیر شده‌ام.

عمر ﷺ گفت: ایرادی ندارد ای امیّه.

پسرش کلاب برخواست و گفت: ای امیر المؤمنین، من جانم را می‌فروشم و بهشت را می‌خرم.

ولی امیّه پسرش را گرفت و گفت: ای کلاب، پدر و مادر پیر و سالخورده‌ی خود را تنها مگذار.

کلاب گفت: پدر جان، اجازه بده به بهشت بروم.

امیّه گفت: چه کسی به دست‌های لرزان من کمک کند؟

کلاب گفت: پدر جان، در آن جا بهشت است.

وقتی پدر این را دید گفت: فرزندم، هر کاری می‌خواهی انجام بده.

از آن به بعد هر روز پدر و مادر به جایی می‌رفتند که کلاب از آن جا حرکت کرده بود. تا مغرب در آن جا گریه می‌کردند و بعد باز می‌گشتند تا این که یک روز امیّه کبوتری را دید که به جوجه‌هایش غذا می‌داد. امیّه بسیار گریست و این شعر را خواند:

مَن لِشَیخَینِ قَد نَشَدَا کِلَابَا * کِتَابُ اللهِ لَو قَبِلَ الکِتَابَا
أُنَادِیهِ فَیَعرِضُ فِي إِبَاءٍ * فَلَا وَأَبِي کِلَابًا مَا أَصَابَا
تَرَکتُ أَبَاکَ مُرعِشَةً یَدَاهُ * وَأُمُّكَ مَا تَسِیغُ لَهَا شَرَابَا

فَإنَّكَ وَابتِغَاءُ الأجرِ بَعـدِي * كَبَاغِي المَاءِ يَتْبَعُ السَّرَابَا
سَأَستَدعِي عَلَى الفَارُوقِ رَبًّا * إنِ الفَارُوقُ لَم يَرجِع كِلَابَا

«چه کسی به داد دو پیر سالخورده می‌رسد که کلاب را سوگند دادند که برگردد؟ کتاب خدا به کمکشان می‌آید اگر کتاب را بپذیرد،

صدایش می‌زنم. با عزت نفس رو بر می‌گرداند. سوگند که نمی‌دانم کلاب را چه شده است،

پدرت را در وضعیتی رها کردی که دستانش می‌لرزد و برای مادرت هم هیچ شربتی گوارا نیست،

تو که در جایی غیر از من دنبال ثواب می‌گردی، بسان کسی هستی که برای رسیدن به آب دنبال سراب است،

اگر فاروق کلاب را برنگرداند از پروردگار علیه او کمک می‌خواهم.»

وقتی عمر بن خطاب ﷺ این شعر را شنید دستور داد کلاب را برگردانند.

امیه هم‌چنان گریه می‌کرد تا این که کور شد. وقتی کلاب برگشت قبل از این که نزد پدرش برود، عمرﷺ او را دید.

عمر ﷺ گفت: ای کلاب! نیکی تو نسبت به پدر و مادرت چگونه بود؟

کلاب جواب داد: آن چنان‌که ماده شتر را می‌آوردم، می‌گذاشتم استراحت کند تا شیرش ته نشین شود، آن‌گاه پستان شتر را با آب می‌شستم تا شیر در داخل پستان سرد شود، سپس شتر را می‌دوشیدم و به پدرم می‌نوشاندم.

عمر ﷺ گفت: صبر کن تا پدرت بیاید.

سپس یک ماده شتر در اختیارش قرار داد و به کلاب گفت: همان طور که قبلاً برای پدرت شیر می‌دوشیدی، بدوش.

پدرش با پشت خمیده آمد. عمر ﷺ به او گفت: ای ابو کلاب، چه آرزویی داری؟

گفت: سن در دنیا هیچ آرزویی ندارم.

عمر ﷺ گفت: چه می‌خواهی؟

گفت: کلاب را می‌خواهم تا قبل از این که بمیرم یک بار او را ببویم و یک بار در آغوشم بفشارم.

عمر ﷺ گفت: صبر کن ای امیّه.

در این زمان کار کلاب تمام شد. عمر ﷺ شیر را گرفت و گفت: بنوش ای امیّه.

امیّه گفت: بوی دست کلاب را استشمام می‌کنم.

عمر ﷺ گفت: ای کلاب خارج شو.

وقتی کلاب خارج شد پدر او را در آغوش گرفت و گفت: ای پسرکم، آیا قلبت سنگ شده که پدرت را رها کردی ای کلاب! پاداش را از من بگیر، من ثوابی مثل جهاد به تو می‌دهم.

عمر بن خطاب ﷺ گفت: راست گفتی ای امیّه.

سپس در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، افزود: ای کلاب، در خدمت پدر و مادرت باش، آن دو بهشت و دوزخ تو هستند.

دعای مظلوم

از اتفاقاتی که در عهد خلفای راشدین رخ داد و در آن دعای مظلوم پذیرفته شد و نشانه و عبرتی برای ظالمین گشت، این بود که اهل کوفه از سعد بن ابی وقاص ﷺ که والی آنان بود به امیر المؤمنین عمر بن خطاب ﷺ شکایت کردند.

عمر ﷺ فرستاده‌ای را روانه کرد تا در مورد او از اهل کوفه تحقیق کند. همه او را می‌ستودند. او به تمام مساجد رفت و درباره‌ی او تحقیق کرد تا این که وارد مسجدی از بنی عبس شد. مردی که به او اسامه بن قتاده می‌گفتند برخواست و گفت: حال که ما را قسم دادی من می‌گویم که سعد به جنگ نمی‌رفت، برابر تقسیم نمی‌کرد و در موضوعات عدالت نمی‌کرد.

سعد ﷺ که این را شنید گفت: به خدا قسم سه دعا می‌کنم: پروردگارا، اگر این بنده‌ی تو دروغ گوست و به خاطر ریا و شهرت برخواسته، عمرش را دراز، فقرش را طولانی و او را در معرض فتنه‌ها قرار بده.

سعد ﷺ مستجاب الدعوه بود، چون پیامبر ﷺ برایش دعا کرده بود که مستجاب الدعوه شود. در حدیثی که ترمذی روایت کرده می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لِسَعْدٍ إِذَا دَعَاكَ»[1].

«پروردگارا، دعای سعد را زمانی که دعا کرد بپذیر.»

خدا دعای سعد را محقق کرد. اهل کوفه این مرد را دیدند که خدای تعالی عمرش را دراز کرد، طوری که دو ابرویش روی چشم‌هایش را می‌پوشاند و در کوچه‌های کوفه مزاحم کنیزکان می‌شد و به آن‌ها چشمک می‌زد. وقتی از او سؤال می‌شد که چرا چنین می‌کنی می‌گفت: پیرمرد سالخورده‌ای هستم که دعای سعد او را گرفتار نموده است.

---

[1] ـ ترمذی، ۳۶۸۴ و تعدادی دیگر از محدثان از سعد ﷺ

درس‌ها و عبرت‌هایی از دعای سعد ﷺ

این داستان حاوی درس‌ها و عبرت‌های مهمی است که مهم‌ترین آن‌ها دعای مظلوم است که اجابت می‌شود و درهای آسمان برایش باز می‌شود و رد نمی‌گردد. آنان بهَ سعد ظلم کردند، اتهاماتی به او وارد کردند که از آن‌ها بری بود.

با این اتهامات سه فضیلت را از او رد کردند که عبارت هستند از:
شجاعت، چون گفتند: در جنگ شرکت نمی‌کند.
عفت و پاک دستی، آن جا که گفتند: برابر تقسیم نمی‌کند.
حکمت، آن جا که گفتند: عدل نمی‌کند.

تردیدی نیست که این‌ها تهمت‌های بزرگ، آسیب زننده و ظالمانه‌ای هستند. سه امر که مربوط به نفس و مال هستند. سعد ﷺ هم متناسب آن‌ها دعا کرد. طولانی شدن عمر که مربوط به نفس است و طولانی شدن فقر که مربوط به مال است.

در دعایش علیه آن مرد عدل و انصاف را رعایت کرد، با وجود این که آن اتهامات باطل را به او زد و او را ناراحت کرد، سعد ﷺ دعا را به شرط این که دروغ‌گو باشد و به خاطر غرض دنیوی این کار را کرده باشد پیوند داد و دعایش اجابت شد.

در روایت ابن عیینه آمده است که ـ وقتی به آن مرد ـ گفته می‌شد که حالت چطور است؟ می‌گفت: پیرمرد سالخورده‌ای هستم که به فتنه افتاده است.

حافظ بن حجر این موضع‌گیری و دعای سعد ﷺ را این گونه تفسیر کرده است: احتمال دارد که سعد حقش را از آن‌ها تقاضا نکرده یا آن‌ها را عفو کرده و به دعا علیه کسی که در تهمت نقاب از چهره برداشت ـ نه

دیگران ـ اکتفا کرد. چون او گناهش را به گردن گرفت. در خبر آمده است: «کسی که علیه ظالمش دعا کرد پیروز و یاری شده است.» شاید هم دلش به حالش سوخته که عقوبت در دنیا را برای او خواسته، پس انتقامش را گرفت و وضعیت کسی را که به او ستم کرد، رعایت کرد.

رسول الله ﷺ فرمود:

«ثَلَاثَةٌ لَا تُرَدُّ دَعْوَتُهُمْ الصَّائِمُ حَتَّى يُفْطِرَ وَالْإِمَامُ الْعَادِلُ وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ يَرْفَعُهَا اللَّهُ فَوْقَ الْغَمَامِ وَيَفْتَحُ لَهَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَيَقُولُ الرَّبُّ وَعِزَّتِي لَأَنْصُرَنَّكِ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ»[1].

«سه نفر هستند که دعایشان رد نمی‌شود، روزه دار تا افطار کند، امام عادل و دعای مظلوم که خدای تعالی آن را از ابر بالاتر می‌برد، درهای آسمان برایش باز می‌شوند و پروردگار می‌گوید: به عزتم قسم تو را یاری می‌کنم اگر چه که بعد از مدتی باشد.»

[1] ـ ترمذی، ۳۵۲۲ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره ﷺ

علما و خلفا

ابن سماک که هارون الرشید را موعظه می‌کرد بر او وارد شد. هارون الرشید تقاضای آب کرد. ابن سماک به او گفت: صبر کن سرورم، اگر این آب از تو باز داشته شود به چه مبلغی آن را می‌خری؟

گفت: به نصف مملکتم.

گفت: اکنون بنوش گوارای وجودت باد.

سپس گفت: حال که آب را نوشیدی از تو می‌پرسم: اگر نتوانی آن را دفع کنی در مقابل چه مبلغی را می‌پردازی تا دفعش کنی؟

گفت: در مقابل تمام مملکتم.

ابن سماک گفت: مملکتی که ارزشش یک جام آب است، شایسته است که در مورد آن رقابت نشود.

رشید گریست.

روزی رشید به شیبان گفت: مرا موعظه کن.

شیبان گفت: اگر همراه کسی باشی که تو را بترساند تا به امنیت برسی، بهتر است از این که همراه کسی باشی که تو را امنیت دهد تا به ترس برسی.

رشید گفت: بیشتر توضیح بده.

گفت: کسی که به تو می‌گوید: تو مسئول رعیت هستی و تقوای خدا را پیشه کن، بیشتر خیرخواه تو است از کسی که به تو می‌گوید: شما خاندانی هستید که آمرزیده شدید. شما خویشاوندان پیامبر ﷺ هستید.

راست گفت خدای بزرگ و بلند مرتبه:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» [فاطر: ۲۸].

«جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند. بی‌گمان خداوند پیروزمند آمرزنده است.»

چوپانی که خدا را حاضر و ناظر می‌بیند

عبدالله بن دینار با امیر المؤمنین عمر بن خطاب ﷺ برای رفتن به مکه خارج شد. یک چوپان از روی کوه به سمت آن‌ها پایین آمد.

عمر ﷺ تصمیم گرفت او را امتحان کند، لذا به او گفت: ای چوپان، یک گوسفند از این گوسفندان را به من بفروش.

چوپان گفت: من برده‌ای بیش نیستم و گوسفندان از سرورم هست.

عمر ﷺ گفت: به سرورت بگو که گرگ آن را خورده است.

چوپان گفت: پس خدا کجاست؟

عمر ﷺ گریست، سپس فردا صبح با آن برده نزد سرورش رفت و او را از سرورش خرید و آزاد کرد و به او گفت: این کلمه تو را در دنیا آزاد کرد، امیدوارم که تو را در آخرت هم آزاد کند.

ما کجا و آن‌ها کجا؟

سفیان ثوری در سال ۹۶ هجری قمری متولد شد و در سال ۱۶۱ هـ ق. وفات کرد. او یکی از تابعین است و اهل قرن‌هایی که رسول الله ﷺ برای آن‌ها شهادت افضلیت داده است.

در حدیث بخاری و مسلم آمده است:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»[۱]

«بهترین مردم قرن من است، سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند، سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند.»

سفیان در کوفه زندگی می‌کرد، بعد از آن در مدینه‌ی منوره و مکه‌ی مکرمه ساکن شد، سپس به بصره نقل مکان کرد و بقیه‌ی زندگی‌اش را در آن جا سپری نمود. او در یک خانواده‌ی متدین و صالح به دنیا آمد. او ابو عبدالله، سفیان بن مسروق بن حبیب بن رافع بن عبدالله است و درباره‌ی نسبت سفیان ثوری به کلمه‌ی «ثور» گفته‌اند که ثور پدر یک قبیله از مصر است.

گفته‌اند: که پدر سفیان یکی از اساتید امام ابوحنیفه ـ رحمه الله ـ است.

مادر سفیان سرپرستی او را به عهده گرفت و به او گفت: «پسرم، تو به دنبال علم برو و من با چرخ نخ ریسی هزینه‌ی تو را پرداخت می‌کنم.»

مادرش کار می‌کرد و هزینه‌ی تحصیل او را فراهم می‌کرد. او را راهنمایی می‌کرد، به او می‌آموخت و او را بر هوشیاری و مراقبت خدای تعالی تربیت می‌کرد و به او می‌گفت: «فرزندم، وقتی حرفی می‌نویسی، نگاه کن آیا باعث افزایش خشیت، حلم و وقارت شده است، اگر این را ندیدی بدان که این نوشته به تو ضرر می‌رساند و نفعی نمی‌رساند.»

آن مادر مسلمان می‌خواست پسرش را به مفهوم این فرموده‌ی خدای

---

[۱] ـ مسلم، ۴۶۰۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن مسعود ؓ

تعالی برساند:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [فاطر: ۲۸].

«جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند.»

طلب علم نزد او به خاطر عمل بود نه به خاطر مباهات و شهرت. به خاطر خشیت خدای تعالی بود. او می‌گفت: «علم را به خاطر تقوای خدای تعالی تحصیل می‌شود، فضل در این است، اگر این نباشد مانند بقیه‌ی اشیا است.»[۱]

عبدالله بن مبارک در مورد او و شخصیت چند بعدی‌اش می‌گوید: «از مجالس سفیان ثوری خوشم می‌آید، اگر می‌خواستم او را در ورع می‌دیدیم، اگر می‌خواستم او را در حال نماز می‌دیدیم و اگر می‌خواستم او را غوطه ور در فقه می‌دیدم.»

---

[۱] ـ الحلیة، ابو نعیم.

جامه‌ای از آتش

بعد از جنگ خیبر مسلمانان به جایی رفتند که «وادی القری» نامیده می‌شد. در آن جا توقف کردند و بار و اثاثیه‌ی خود را از پشت شتران پایین نهادند و شروع به آماده کردن آن جا برای اتراق نمودند.

رسول الله ﷺ خادمی به نام «مدعم» داشت. او رفت تا بار رسول الله ﷺ را پایین بیاورد. او مشغول این کار بود که یکی از مشرکان تیری به او زد و در دم کشته شد. مردم گفتند: بهشت گوارای وجودش باد.

پیامبر ﷺ فرمود:

«كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَغَانِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نَارًا»[1].

«هرگز، قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، جامه‌ای که در روز خیبر قبل از تقسیم غنیمت‌ها برداشت، آتش را برای او شعله ور می‌سازد.»

یعنی پیامبر ﷺ به آنان خبر داد که با آتش عذاب خواهد شد، چون قبل از تقسیم غنایم، جامه‌ای از میان غنایم برداشته است.

وقتی مسلمانان این را شنیدند از آتش نسبت به خود ترسیدند، پس هر یک از آن‌ها به سرعت به تفتیش بارش پرداخت، شاید چیزی از غنایم در آن ببیند. مردی یک یا دو بند کفش آورد.

رسول الله ﷺ فرمود:

«شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ»[2]

«یک بند کفش از آتش یا دو بند کفش از آتش.»

---

[1] ـ بخاری، ۶۲۱۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره ﷺ

[2] ـ بخاری، ۶۲۱۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره ﷺ

آن را به هفتصد برابر فروختم

در عام رماده یعنی سال ۱۸ هـ ق. مردم از گرسنگی درختان و چارپایان را می‌خوردند. در این زمان قافله‌ی تجاری بزرگی که متعلق به عثمان بن عفان ﷺ بود با هزار شتر حامل آذوقه و خوراکی وارد مدینه شد.

وقتی تاجران این خبر را شنیدند برای دیدار با عثمان ﷺ خارج شدند و به او پیشنهاد کردند که قافله را بخرند.

گفتند: آن را به یک برابر می‌خریم.

گفت: آن را به بیشتر از این فروختم.

گفتند: آن را به دو برابر می‌خریم.

گفت: آن را به بیشتر از این فروختم.

گفتند: به سه برابر...

چهار برابر...

گفت: به بیشتر از این فروختم.

گفتند: ما تاجران مدینه هستیم، به چه قیمت آن را فروختی؟

گفت: به هفتصد برابر!

گفتند: به چه کسی؟

گفت: آن را به خدا فروختم.

سپس این فرموده‌ی خداوند را تلاوت کرد:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» [البقرة: ٢٦١].

«مثال آنان که مال‌هایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند داستان دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد دو چندان می‌کند و خداوند گشایشگر داناست.»

داستان اخلاص[1]

حکایت کنند که مردی از بنی اسرائیل از فردی دیگر از بنی اسرائیل خواست که هزار دینار به او قرض بدهد که او گفت: برای من شاهد بیاورد تا او را شاهد بگیرم.

گفت: خداوند بهترین شاهد است.

گفت: ضامن بیاور.

گفت: خداوند بهترین ضامن است.

گفت: راست گفتی.

مبلغ مذکور را برای وقت مشخصی به او داد. او به سفر دریایی رفت و کارش را انجام داد، سپس دنبال قایقی گشت تا بر آن سوار شود و نزد طلبکار برود و پولش را در زمانی که مشخص کرده‌اند به او بدهد، ولی قایقی پیدا نکرد.

او یک چوب برداشت و آن را سوراخ کرد و هزار دینار را با یک نامه به دوستش داخلش گذاشت، سپس جایش را پر کرد و با آن به کنار دریا آمد و گفت: پروردگارا، تو می‌دانی که من از فلانی هزار دینار قرض گرفتم و او از من ضامن خواست و من گفتم خدا بهترین ضامن است و تو را به عنوان ضامن پذیرفت و از من شاهد خواست و من گفتم خدا بهترین شاهد است و او تو را به عنوان شاهد پذیرفت. من کوشیدم تا قایقی پیدا کنم تا طلبش را برایش بفرستم، ولی نتوانستم و من طلبش را به تو می‌سپارم.

او چوب را به دریا انداخت. چوب وارد دریا شد و او برگشت، ولی به دنبال قایقی بود تا با آن به شهرش برود.

از آن طرف مردی که به او پول داده بود منتظر بود تا شاید پولش را

---

[1] ـ بخاری و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره ﷺ

بیاورد. ناگهان چوبی را دید که داخلش پول‌ها بود. آن مرد آن چوب را به عنوان هیزم برای خانواده‌اش برداشت، وقتی آن را اره کرد پول‌ها و نامه را داخل آن دید.

سپس مردی که هزار دینار را گرفته بود آمد و هزار دینار را به او داد و گفت: به خدا قسم دنبال یک قایق بودم تا مالت را به تو برسانم و تا به امروز که نزد تو آمدم قایقی پیدا نکردم

گفت: آیا چیزی را برای من فرستاده بودی؟

گفت: به تو گفتم که من قبل از این که نزد تو بیایم قایقی پیدا نکردم.

گفت: خداوند چیزی را که داخل آن چوب فرستاده بودی به من داد. اکنون هزار دینار مال تو و راهت را بگیر و برو.

با خودت شروع کن

مردی نزد ابن‌عباس ـ رضی الله عنهما ـ آمد و گفت: ای ابن‌عباس، من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.

پرسید: آیا به این حد رسیده‌ای؟

گفت: امیدوارم.

گفت: اگر نمی‌ترسی که با سه آیه از کتاب خدا رسوا شوی، این کار را بکن.

پرسید: کدام آیات؟

جواب داد: این فرموده‌ی خدای تعالی:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ» [البقرة: ٤٤].

«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید.»

آیا این آیه را داور قرار دادی؟

گفت: نه.

گفت: آیه‌ی دوم این فرموده‌ی خدای تعالی است:

«لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳)» [الصف: ۲، ۳].

«چرا چیزی را می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا گناه بزرگی است آن‌که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید.»

آیا این آیه را داور قرار دادی؟

جواب داد: نه.

گفت: اما آیه‌ی سوم گفته‌ی شعیب ؈ است:

«وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» [هود: ۸۸].

«نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن نهی می‌کنم با شما مخالفت ورزم. من

قصد [کاری] جز اصلاح در حدّ توان خویش ندارم و توفیقم جز به [فضل] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می گردم.»

آیا این آیه را داور قرار دادی؟

گفت: نه.

گفت: پس با خودت شروع کن.

عبدالله بن مبارک

از علمایی که بین دلاوری و جهاد جمع کردند، عبدالله بن مبارک است که از پیشگامان سلف صالح و تبع تابعان است. همه به علم و روایتش گواهی می‌دهند. حلقه‌ایَ از حلقه‌های علم داشت که شاگردان و مریدان در آن حاضر می‌شدند. فضیل بن عیاض فقیه محدث هم معاصر با او بود.

یکی از صفات عبدالله بن مبارک در کنار علم وافرش این بود که از تجارتش امرار معاش می‌کرد و درآمدش را صرف اهل عبادت، زهد و علم می‌کرد و برخی اوقات از اصل سرمایه‌اش نیز انفاق می‌نمود.

سفیان بن عیینه در مورد او گفته است: به کار او و کار صحابه نگاه کردم، دیدم آن‌ها بر او برتری ندارند مگر در همراهی با رسول الله ﷺ

یک بار به رقه آمد، هارون الرشید در آن جا بود، وقتی وارد رقه شد مردم به استقبالش رفتند و ازدحام کردند، ام ولد هارون از کاخش به مردم نگاه کرد و گفت: چرا مردم چنین ازدحام کرده‌اند؟

گفتند: یکی از علمای خراسان که به او عبدالله بن مبارک گفته می‌شود، آمده و مردم به استقبالش رفتند.

از عبدالله بن مبارک عشق و محبتش به جنگ، نقل شده است تا آن‌جا که در مورد جهاد شعر زیبایی گفته است:

يَا عَابِدَ الحَرَمَينِ لَو أَبصَرتَنَـا * لَعَلِمتَ أَنَّکَ فِي العِبادَةِ تَلعَبُ
مَن كَانَ يَخضَبُ خَدَّهُ بِدُمُوعِهِ * فَنُحوُرُنَا بِدِمَائِنَا تَتَخَضَّبُ
أَو كَانَ يُتعِبُ خَيلَهُ فِي بَاطِـلٍ * فَخُيولُنَا يَومَ الصَّبِيحَةِ تَتعَبُ
رِيحُ العَبِيرِ لَكُم وَ نَحنُ عَبِيرُنَا * رَهجُ السَّنابِکِ وَالغُبَارُ الأَطيَبُ
وَلَقَد أَتَانَا مِن مَقَالِ نَبِيِّنَـا * قَولٌ صَحِيحٌ صَادِقٌ لَا يَكذِبُ
لَا يَستَوِي وَغُبارَ خَيلِ اللهِ فِي * أَنفِ امرِئٍ وَ دُخَانُ نَارٍ تَلهَبُ
هَذَا كِتَابُ اللهِ يَنطِقُ بَينَنَـا * لَيسَ الشَّهِيدُ بِمَيِّتٍ لَا يَكذِبُ

«ای عبادت‌گزار حرمین، اگر ما را ببینی، درخواهی یافت که عبادت تو بازی و سرگرمی‌ای بیش نیست،

کسی که گونه‌اش را با اشک‌هایش خیس می‌کند، در حالی که گردن ما با خونمان رنگین می‌گردد،

یا کسی که در راه باطل، اسبش را می‌تازد و خسته می‌کند، در حالی که اسب‌های ما بامدادان می‌تازند،

بوی خوش مشک و عنبر از آن شماست، در حالی که بوی خوش ما، گرد و غباری است که با سم ستوران به هوا پراکنده می‌گردد و چه بوی خوشی است،

از پیامبر ما که هرگز دروغ نمی‌گوید، سخن درست و راستی به ما رسیده است که گفت: گرد و غبار اسبان خدا با دود آتش شعله‌ور، در بینی یک شخص جمع نمی‌شود،

این کتاب خداست که میان ما سخن می‌گوید که شهید، مرده نیست و دروغ نمی‌گوید.»

وقتی این شعر را برای فضیل بن عیاض در مسجد الحرام خواندند چشمانش اشک بار شد و گفت: به خدا قسم ابو عبدالرحمن راست گفت.

شتر گریان

یکی از روزها پیامبر ﷺ وارد یک باغ شد، در آن جا شتری را دید. وقتی شتر پیامبر ﷺ را دید گریست و اشک‌هایش به شدت از چشمانش جاری شد.

پیامبر ﷺ به شتر نزدیک شد، با دو دست مبارکش پشت گوشش را دست کشید، شتر آرام گرفت و گریه‌اش پایان یافت.

پیامبر ﷺ سراغ صاحب شتر را گرفت، جوانی از انصار گفت: شتر مال من است یا رسول الله.

رسول الله ﷺ او را به خاطر رفتار سختش با شتر سرزنش کرد و او را به رعایت رحمت با حیوانات راهنمایی کرد و فرمود:

«أَفَلَا تَتَّقِي اللَّهَ فِي هَذِهِ الْبَهِيمَةِ الَّتِي مَلَّكَكَ اللَّهُ إِيَّاهَا فَإِنَّهُ شَكَا إِلَيَّ أَنَّكَ تُجِيعُهُ وَتُدْئِبُهُ»[1]

«آیا در مورد این چهارپا که خدا تو را مالک او کرده، از خدا نمی‌ترسی. او به من شکایت کرده که به او غذا نمی‌دهی و او را خسته می‌کنی.»

یعنی از او خیلی کار می‌کشی، بار زیادی بر دوشش می‌گذاری، حقش از طعام و استراحت را به او نمی‌دهی.

---

[1] ـ ابو داود، ۲۱۸۶.

گشت و گذاری در بوستان‌های علم و علما

علما و طلب علم

علمای گذشته از هر رشته‌ای مثل تفسیر، حدیث، فقه، نحو، تاریخ و... برای تحصیل و نشر علم سفر کردند.

این جهان گردان در سفرها با سختی‌ها و مشکلاتی مواجه شدند. سال‌های زیادی از عمرشان را صرف تحصیل، عمل و نشر علم می‌کردند تا امت قوی شد، کلمه‌اش یک‌پارچه گشت و تبدیل به صف واحدی شدند.

حافظ دارمی در سننش از تابعی ابو قلابه عبدالله بن زید روایت کرده که گفته است: سه روز در مدینه اقامت کردم، هیچ کاری در آن جا نداشتم، فقط منتظر آمدن شخصی بودم که حدیثی از او به من رسیده بود و خبردار شدم که او به مدینه می‌آید، پس ماندم تا آمد و آن حدیث را برای من روایت کرد.

خدای سبحانه و تعالی سنتش را در مورد علمای اسلام جاری کرد. به یکی در قرائت، دیگری در تدریس و تفهیم و دیگری در نسخه برداری و گردآوری برکت داد.

علمای ما، الگوهای ما

در عمق وجودشان خشنودی و حمد و شکر خدای تعالی را داشتند. آنان الگوی صالحی برای بعد از خود از طالبان و اهل علم بودند.

آن‌ها هر چیز ارزشمند و گران قیمتی را در راه خدمت به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ بخشیدند.

أُولَئِکَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِم * إِذَا جَمَعَتْنَا يَاجَرِيرُ الْمَجَامِعُ

«ای جریر، آنان پدران من هستند، وقتی در جمع‌ها گرد هم جمع می‌شویم، اگر می‌توانی مانند آنان برای من بیاور.»

باید سختی‌ها، مشکلات و فداکاری‌هایی که علمای ما در راه علم و معرفت تحمل کرده‌اند، درک کنیم. به عنوان مثال این عالم مسافرت می‌کند تا از آن عالم علم بگیرد، آن عالم مسافرت می‌کند تا از عالم دیگر علم بگیرد. با وجود دوری مسافت و سختی راه، هر یک کتاب‌هایی که از دیگری شنیده یا به صورت محققانه در محضرش خوانده با خود حمل می‌کند. مدتی کوتاه یا بلند در محضرش بوده و با مدرکی عام یا خاص برگشته است.

ابن عباس و طلب علم

از عکرمه[1] روایت شده است که ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت: وقتی رسول الله ﷺ وفات نمود، من جوان بودم، به جوانی از انصار گفتم: بیا از یاران رسول الله ﷺ بپرسیم و از آن‌ها بیاموزیم، چون تعدادشان در این روزها زیاد است.

او گفت: شگفتا از تو ای ابن عباس، آیا گمان می‌کنی که مردم به تو نیاز پیدا می‌کنند، در حالی که تعداد زیادی از یاران رسول الله ﷺ در میان مردم هستند.

او نپذیرفت، ولی من به سؤال و پرسش از یاران رسول الله ﷺ روی آوردم. وقتی می‌شنیدم که یکی از یاران رسول الله ﷺ حدیثی شنیده است، نزد او می‌رفتم. اگر می‌دیدم خوابیده است، جلوی در خانه‌اش دراز می‌کشیدم و عبایم را زیر سرم می‌گذاشتم. باد خاک و غبار را به صورتم می‌زد. وقتی خارج می‌شد و مرا در آن حالت می‌دید، می‌گفت: ای پسر عموی رسول الله، چه می‌خواهی؟ چرا کسی را در طلبم نفرستادی که نزد تو بیایم؟

می‌گفتم: نه، من سزاوارترم که نزد تو بیایم، به من خبر رسیده که حدیثی از رسول الله ﷺ روایت می‌کنی، دوست دارم که آن را از تو بشنوم.

بعد از وفات یاران رسول الله ﷺ آن مرد مرا می‌دید که مردم پیرامونم را گرفته‌اند و از من سؤال می‌کنند. او می‌گفت: این جوان از من عاقل‌تر بود.

---

[1] ـ البداية والنهاية، ۲۹۸/۸.

عشق و محبت بخاری نسبت به علم

حافظ ابن‌کثیر[1] گفته است: «بخاری در شب از بسترش بر می‌خواست، چراغ را روشن می‌کرد و فایده‌ای که به ذهنش خطور می‌کرد می‌نوشت، بعد چراغ را خاموش می‌کرد، سپس یک بار دیگر بر می‌خواست، تا آن‌جا که نزدیک به بیست بار این کار را در یک شب انجام می‌داد.»

محمد بن ابی حاتم نویسنده‌ی بخاری گفته است: «وقتی با ابو عبدالله بخاری در سفر بودم، با هم در یک اتاق می‌خوابیدیم ـ مگر بعضی اوقات در تابستان ـ او را می‌دیدم که در یک شب بیست تا بیست و پنج بار بر می‌خیزد. هر بار سنگ چخماق را بر می‌دارد، آتشی روشن می‌کند و با آن چراغ را روشن می‌کند، بعد احادیثی را بیرون می‌آورد و روی آن‌ها علامت می‌گذارد، سپس سرش را بر زمین می‌گذارد. او در وقت سحر سیزده رکعت نماز می‌خواند. تمام این کارهایی را انجام می‌داد و مرا نیز بیدار نمی‌کرد. به او گفتم: تو همه‌ی این کارها را انجام می‌دهی و مرا بیدار نمی‌کنی؟

گفت: تو جوان هستی و دوست ندارم که خوابت را بر هم بزنم.»

امروزه ما لامپ برق را به سرعت شگفت انگیزی، بدون خستگی، با بهترین نوردهی و بدون هیچ بو یا دود آزار دهنده‌ای روشن می‌کنیم، ولی به وضعیت کنونی ما نگاه کن ای طالب علم!

---

[1] ـ البداية النهاية.

بزرگ شدن شافعی

شافعی گفته است: «وقتی در مکتب بودم، چون یتیم بودم، مادرم چیزی نداشت که به معلم بدهد، لذا درسی را که معلم به شاگردان دیگر می‌آموخت، گوش می‌کردم و آن چه را که می‌گفت، حفظ می‌نمودم، در عوض وقتی معلم به جایی می‌رفت، من را در جای خود می‌نشاند. شاگردان املای معلم را می‌نوشتند، قبل از این که معلم از املا فارغ شود تمام آن چه را نوشته بودند حفظ می‌کردم تا این‌که یک روز به من گفت: برای من جایز نیست که چیزی از تو بگیرم.

وقتی از مکتب خارج می‌شدم، سفال، چوب نخل و استخوان کتف شتر را بر می‌داشتم و در آن حدیث می‌نوشتم. به دفتر خانه‌ها می‌رفتم و از آن‌ها می‌خواستم که پوست به من بدهند، در آن‌ها می‌نوشتم تا این که چند خم از مادرم را از آن‌ها پر کردم.»[۱]

[۱] ـ مناقب الشافعی، بیهقی، ۱/۹۵.

ابن جوزی و طلب علم

ابن جوزی در کتاب «صید الخاطر»[۱] گفته است: «من در شیرینی طلب علم سختی‌هایی را تحمل می کردم که نزد من شیرین‌تر از عسل بود، به خاطر آن چه طلب می کردم و امید داشتم:

وَمَن تَكُن العُلیَاءُ هِمَّةَ نَفسِهِ * فَكُلُّ الذِی یَلقَاهُ فِیهَا مُحَبَّبُ

«هر کسی که بلندی همت او باشد، هر چه را در این راه تحمل می کند نزدش دوست داشتنی است.»

در دوران کودکی چند قرص خشک نان با خود بر می‌داشتم و در طلب حدیث خارج می‌شدم. کنار نهر عیسی در بغداد می‌نشستم، نمی‌توانستم نان‌های خشک را بخورم مگر در کنار آب. هر لقمه که می‌خوردم رویش آب می‌نوشیدم، چشم همتم چیزی جز لذت تحصیل علم نمی‌دید، ثمره‌اش برای من این بود که معروف به شنیدن زیاد حدیث، اوضاع، احوال و آداب رسول الله ﷺ و احوال و آداب اصحاب و تابعین شدم.»

هم‌چنین گفته است: «من به یک رشته بسنده نکردم، بلکه فقه و حدیث گوش می کردم، دنبال زاهدان می‌رفتم، سپس لغت را خواندم، کسی را از افرادی که روایت یا موعظه می کردند رها نکردم، هر غریبه‌ای که می‌آمد نزدش می‌رفتم و فضائل را بر می گزیدم.

برای شنیدن حدیث نزد اساتید می گشتم. به خاطر این‌که کسی از من جلو نزند می‌دویدم تا این‌که نفسم می گرفت. صبح که می‌شد هیچ خوراکی نداشتم، شب که می‌شد هیچ خوراکی نداشتم. خدای تعالی هیچ گاه مرا در برابر مخلوقی خوار نکرد. اگر اوضاع و احوالم را شرح دهم به درازا می کشد.»

---

[۱] ـ صید الخاطر، ۳۲۰ چاپ استاد علی طنطاوی.

همت بلند نزد علمای ما

ابن جوزی در مورد همت بلند گفته است:[1] «یکی از علامات کمال عقل بلندی همت است، کسی که به دون راضی شود پست است.»

شاعر گفته است:

إِذَا مَا عَلَا المَرءُ رَامَ العُلَى * وَيَقنَعُ بِالدُّونِ مَن كَانَ دُونَا

«وقتی شخص بلند باشد، دنبال بلندی است. کسی که دون باشد به دون قانع می‌شود.»

کسی که همت والایی به او ارزانی شود، به مقدار بلند بودنش رنج می‌کشد. شاعر گفته است:

وَإِذَا كَانَت النُّفُوسُ كِبَاراً * تَعِبَت فِي مُرَادِهَا الأَجسَامُ

«وقتی نفس بزرگ باشد، جسم در رسیدن به هدفش خسته می‌شود.»

کسی که همت بالایی دارد کوتاهی در بعضی از علوم را رسوایی می‌بیند. او کجا و فرد دون همت کجا! اگر فقیه باشد و در مورد حدیثی از او سؤال شود می‌گوید: نمی‌دانم. اگر محدث باشد و در مورد یک مسأله‌ی فقهی از او سؤال شود می‌گوید: نمی‌دانم. اهمیتی نمی‌دهد اگر در موردش گفته شود:

مَن لَم يَرَ العِلمَ أَغلَى * مِن كُلِّ شَيءٍ يُصَابُ
فَلَيسَ يُفلَحُ حَتَّـــى * يُحثَى عَلَيهِ التُّـرَابُ

«کسی که علم را ارزشمندتر از هر چیزی که به دست آورده می‌شود، نداند، رستگار نمی‌شود تا این که [بمیرد و] خاک بر او ریخته شود.»

---

[1] ـ صید الخاطر، ۱۷۵.

علاقه‌ی علما به کتاب

کتاب در زندگی یک عالم حکم روح برای جسم و سلامتی برای بدن را دارد.

قاضی جرجانی می‌گوید:

مَا تَطَعَّمتُ لَذَّةَ العَيشِ حَتَّى * صِرتُ لِلبَيتِ وَالكِتَابِ جَلِيسَا
لَيسَ عِندِي أَعَزّ مِنَ العِلمِ * فَمَا أَبتَغِي سِوَاهُ أَنِيسَا

«لذت زندگی را نچشیدم مگر بعد از این‌که هم نشین خانه و کتاب شدم، نزد من چیزی عزیزتر از علم نیست. من مونسی غیر از آن نمی‌خواهم.»

روایت شده است که ابو الحسن غالی[1] نسخه‌ای از کتاب «الجَمهَرَة» از ابن دُرِید داشت، نیاز و تنگدستی او را بر آن داشت که آن را بفروشد. شریف مرتضی آن کتاب را به شصت دینار خرید. وقتی آن را ورق زد چند بیت با خط فروشنده ابو الحسن غالی در آن دید که عبارت بودند از:

أَنِستُ بِهَا عِشرِينَ حَولاً وَبِعتُهَا * لَقَد طَالَ وَجدِي بَعدَهَا وَحَنِينِي
وَمَا كَانَ ظَنِّي أَنَّنِي سَأَبِيعُهَا * وَلَو خَلَّدَتنِي فِي السُّجُونِ دُيُونِي

«بیست سال با آن انس گرفتم، بعد آن را فروختم،
بعد از فروختن شوق و اشتیاقم نسبت به آن طولانی شد،
گمان نمی‌کردم که آن را خواهم فروخت،
اگر چه که قرض‌هایم مرا در حبس ابد نمایند.»

او کتاب را به او برگرداند و دینارها را نیز به او بخشید.

---

[1] ـ وفيات الإعيان، ۱/ ۳۳۷.

لذت طلب علم

خوارزمی گفته است: ابن ابی حاتم گفته است:[۱]

«هفده ماه در مصر بودیم، در این مدت یک شوربا نخوردیم. روز نزد اساتید می‌رفتیم، شب نسخه برداری می کردیم و با هم تطبیق می‌دادیم. یک روز من و رفیقم نزد استادم رفتیم، گفتند که او مریض است. یک ماهی دیدیم که از آن خوشمان آمد، آن را خریدیم. وقتی به خانه رفتیم زمان درس یکی از اساتید فرا رسید. ما برای شرکت در آن درس رفتیم. سه روز ماهی به همان وضعیت باقی ماند، نزدیک بود بو بگیرد. مجبور شدیم به صورت خام آن را بخوریم، وقت پیدا نکردیم تا آن را سرخ کنیم.»

سپس افزود: «علم با راحتی بدن به دست نمی‌آید.»

ابو عمر اشبیلی گفته است: «وقتی نفس علوالهمت باشد، برای معرفت و شناخت رنج می کشد. به خدا قسم من لذت و آرامشی ندارم مگر در نگاه کردن و خواندن.»[۲]

لَا تَحسَب المَجدَ تَمرَاً أَنتَ آكِلُهُ * لَن تَبلُغ المَجدَ حَتَّى تَلعَق الصَّبرَا

«فکر نکن مجد و عظمت خرمایی است که آن را بخوری،

هرگز به مجد و عظمت نمی‌رسی تا این که میوه‌ی تلخ صبر را با زبان بلیسی.»

---

[۱] ـ تذکرة الحفاظ، ۳/ ۸۳۰.

[۲] ـ ترتیب المدارک، ۴/۶۳۶.

هزینه‌ی مال برای تحصیل علم

آن‌ها مال را سخاوتمندانه و کریمانه برای تحصیل علم و آباد کردن کتاب‌خانه‌های خود با کتاب صرف کردند.

شیخ محمد سلیمان در کتابش «مِن أَخلَاقِ العُلَمَاء»[1] می گوید: «بیشتر از این کاری است که مادرِ «ربیعة الرَّأی» آن تابعی بزرگوار و استاد امام مالک انجام داد. او سی هزار دیناری را که شوهرش فروخ نزد او گذاشته بود در راه تحصیل پسرش صرف کرد.»

ابن أعمین[2] گفته است: «از علی بن عاصم شنیدم که می گوید: پدرم صد هزار درهم به من داد و گفت: برو، نمی‌خواهم صورتت را ببینم مگر با صد هزار حدیث.»

یحیی بن جعفر گفته است: «بیشتر از سی هزار نفر در درس علی بن عاصم حاضر می‌شدند.»

سهل بن متوکل گفته است: «محمد بن سلام می گوید: چهل هزار در طلب علم و چهل هزار در نشر علم هزینه کردم.»

---

[1] ـ من اخلاق العلماء، ص ۱۵۳.

[2] ـ تذکرة الحفاظ، ۳۱۷/۱.

علما و همت والای آنان

اگر زندگی‌نامه‌ی آنان را بخوانیم با دلاوری‌ها، فداکاری‌ها و جان فشانی‌هایی روبه‌رو می‌شویم که در میان افرادی که وطن‌شان دور و محیط‌شان متفاوت بوده رخ داده است. در میان آن‌ها سفید، سیاه، عرب، عجم، شامی، مصری، خراسانی، عراقی، مشرقی و مغربی است. همه‌ی این‌ها به ما می‌گوید که هر کس تلاش و کوشش کند، پیگیری و مداومت ورزد، خود را فارغ کند و اقدام نماید، به اندازه‌ی تلاش و توانایی، فضل خدا شامل حالش می‌شود و اوج می‌گیرد. مقام‌ها و ارزش‌های والا به دست نمی‌آیند مگر با تلاش، مداومت، پیگیری، کوشش و جست‌وجو.

اسلام همه را به نیکی برابر نموده و این ساختار عجیب را از آنان ارائه داده است که زبان حال هر یک از آن‌ها می‌گوید:

أَبِي الإِسلَامُ لَا أَبَ لِي سِوَاهُ * إِذَا افتَخَرُوا بِقَيسٍ أَو تَمِيمِ

«پدرم اسلام است، من پدری غیر از آن ندارم،

وقتی مردم به قیس یا تمیم افتخار کردند.»

خدای تعالی سنتش را در علمای اسلام جاری کرد، به خواندن این یکی برکت داد، به تدریس و تفهیم آن یکی و به نسخ و جمع آوری این یکی و عبادت آن دیگری.

ابن اعرابی و جلسه‌ی درسش

ابن خلکان[1] گفته است: خلقی از استفاده کنندگان در مجلسش حاضر می‌شدند و او برای آنان املا می‌کرد.

ابوالعباس ثعلب گفته است: شاهد مجلس ابن اعرابی بودم، حدود صد نفر در آن حاضر می‌شدند، او می‌پرسید و شاگردان بر او می‌خواندند. بدون کتاب جواب می‌داد. ده و اندی سال بود که در خدمتش بودم، هرگز در دستش کتابی ندیدم. آن قدر بر مردم املا می‌کرد که با شترها حمل می‌کردند. کسی در شعر از او عالم‌تر نبود.

یک روز در مجلسش دو مرد را دید که با هم سخن می‌گویند، به یکی از آن‌ها گفت: تو از کجا هستی؟

گفت: از اسبیجاب ـ شهری در انتهای سرزمین مشرق ـ

به دیگری گفت: تو از کجا هستی؟

گفت: از اندلس ـ شهری در منتها الیه سرزمین مغرب ـ

از این موضوع شگفت زده شد و فی الحال سرود:

رَفِيقَانِ شَتَّى أَلَّفَ الدَّهرُ بَينَنَا * وَقَد يَلتَقِي الشَّتَّى فَيَأتَلِفَانِ

«دو رفیق از جاهای مختلف که زمانه در میان ما جمع کرده است، شاید دو پراکنده با هم روبه‌رو شوند و با هم جمع شوند.»

سپس بقیه‌ی ابیات را بر کسانی که در جلسه‌اش حاضر بودند املا کرد.

جای ملاقات مشرقی و مغربی در کوفه قلب عراق بود. پاک و منزه است کسی که قلب‌ها و علاقه‌ها را جمع کرده و جای ملاقات و جمع شدن را مقدر نموده است.

---

[1] ـ وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، ۱/ ۴۹۳.

ابوبکر اصفهانی[1] و صرف هشتاد هزار درهم بر تحصیل قراءات

اصفهانی گفته است: از اصفهان به مصر رفتم، هشتاد هزار با من بود، آن‌ها را برای هشتاد ختم هزینه کردم.

او هشتاد بارَ قرآن را با قرائت خود بر اساتید قرآن و قرائت ختم کرد و هشتاد هزار درهم به این خاطر هزینه نمود.

[1] ـ معرفة القراء الکبار، ۱/۱۸۹.

ابن جوزی و هزینه‌ی اموال در تحصیل علم

ابن جوزی در رساله‌ی جالبش «لَفتَةُ الكَبِدِ فِي نَصِيحَةِ الوَلَدِ» برای پسرش درباره‌ی تحصیل علم می‌گوید: پسرم، بدان که پدرم ثروتمند بود و هزاران هزار از خود به جا گذاشت. وقتی بالغ شدم بیست دینار و دو خانه به من دادند و به من گفتند که همه‌ی ترکه این است. دینارها را گرفتم و با آن‌ها چند کتاب خریدم، دو خانه را فروختم، قیمتشان را در طلب علم هزینه کردم، چیزی از مال برای من باقی نماند.

پدرت هرگز در طلب علم ذلیل و خوار نشد، بسان واعظان از این شهر به آن شهر نرفت، نامه‌ای در طلب چیزی برای کسی ننوشت و کارهایش درست پیش رفتند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (٢) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (٣)» [الطلاق: ٢، ٣].

«و کسی که تقوای خدا را پیشه کند، برایش راه رهایی قرار خواهد داد (٢) و به او از جایی که نمی‌پندارد، روزی خواهد داد و کسی که بر خداوند توکّل کند همو او را بس است. بی‌گمان خداوند حکمش را به اجرا می‌گذارد. خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای مقرّر کرده است. (٣)»

ابوریحان بیرونی و تحصیل علم تا دم مرگ

فقیه ابوالحسن علی بن عیسی[۱] تعریف می کند و می گوید: وقتی ابوریحان بیرونی در بستر مرگ بود بر او وارد شدم، جانش به حلقش رسیده و سینه‌اش تنگ گشته بود. در این حالت از من پرسید: حساب مادر بزرگ‌ها از طرف مادر ـ در تقسیم میراث ـ چگونه می‌شود؟

من دلم به حالش سوخت و به او گفتم: آیا در این حالت چنین سؤالی می کنی؟

به من گفت: ای مرد، آیا از دنیا بروم و این مسأله را بدانم برای من بهتر نیست تا این که از دنیا بروم و نسبت به آن جاهل باشم؟

من جواب را برای او تکرار کردم، او فهمید و گفت که متوجه شده است. من از نزد او خارج شدم، هنوز در راه که بودم صدای شیون بر او را شنیدم.

خدایا چقدر علم نزد آن‌ها ارزشمند بوده! چقدر ذهن و عقلشان مشغول علم بوده است، حتی در زمان مرگ! پس رحمت‌های خداوند بر آنان باد.

أُولَئِکَ آبَائِي فَجِئنِي بِمِثلِهِم * إِذَا جَمَعَتنَا يَاجَرِيرُ المَجَامِعُ

«ای جریر، آنان پدران من هستند، وقتی در جمع‌ها گرد هم جمع می‌شویم، اگر می‌توانی مانند آنان برای من بیاور.»

---

[۱] ـ معجم الأدباء، ۱۸۱/۱۷.

علم ارزشمندترین چیزی است که فروخته و بخشیده می‌شود

کسی که در زندگی‌نامه‌ی این علما تأمل می‌کند شگفت زده می‌شود، بعضی از آن‌ها شب را بیدار می‌ماندند، روز را تلاش می‌کردند، ولی از علم سیر نمی‌شدند، از مطالعه سیر نمی‌شدند، از تلاش خسته نمی‌شدند و از بحث و تحقیق دست بر نمی‌داشتند. وقتی می‌خوابیدند بر علم می‌خوابیدند و وقتی بیدار می‌شدند بر علم بیدار می‌شدند. علم همواره مونسِ دل و یاور عقلشان بود. اوّلین چیز نزد آن‌ها در بیداری و آخرین چیز در وقت خواب، علم بود. اوقاتشان را به دقت برای غذا، خواب، انجام نوافل، قیام شب، تحصیل، آموزش، مطالعه و تألیف تقسیم کرده بودند. به خاطر فارغ شدن برای علم و به دست آوردن وقتی برای آن، کارهای روزانه و اعمال دنیایی را رها کرده بودند و زندگی صرفه جویانه و سخت، غذا، نوشیدنی، مسکن و زندگی سطح پایین را برگزیده بودند، چون علم نزد آن‌ها عزیزترین مطلوب و بزرگ‌ترین مرغوب بود.[1]

ترک لذت‌ها و استراحت‌ها را در تحصیل علم بهترین لذت و دوست داشتنی‌ترین دست آورد می‌دیدند. از آن چه که وقتشان را برای محبوب فارغ می‌کرد، گر چه باعث خستگی جسمی و محرومیت از استراحت و خواب و از دست دادن خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های خوب بود، خوشحال می‌شدند. با آثارشان آیندگان را بهرمند گردانیدند، معروف را به نسل‌های بعد از خود رسانیدند، پس به نیکی یاد شدند و از آن‌ها زیاد تشکر شد و مزدشان زیاد گشت.

---

[1] ـ صفحات من صبر العلماء، ص۳۷۲.

ابو حاتم ابن حبان[1]

یکی از فقهای دین و حافظان آثار بود. دانشمند ستاره شناس، لغت‌دان و موعظه گر. در سال ۳۴۰ هـ ق. از مسافرت طولانی‌اش به شهرش «بست» برگشت و در آن‌جا مستقر شد. نزدیک به شصت کتاب تألیف کرد. برای شنیدن کتاب‌هایش از زبان خودش به سوی او سفر می‌کردند. حدیث زیادی حفظ داشت، خیلی سفر کرده بود و اساتید بسیاری داشت. نسبت به متون و اسانید عالم بود و تألیفاتی در علوم حدیث داشت که دیگران از آن عاجز شدند. کسی که منصفانه در تألیفاتش تأمل کند می‌داند که آن شخص دریایی از علوم بود. در کتابش «المسند الصحیح علی التقاسیم والأنواع» گفته است: شاید ما از بیشتر از دو هزار استاد که در بین چاچ و اسکندریه پراکنده بودند حدیث نوشتیم.

مسافرت‌هایش در میان چاچ و اسکندریه بود. امامان، علما و اساتید عالی را دریافت. فقه، حدیث و غوطه‌ور شدن در مفاهیم آن را از امام امامان ابوبکر بن خزیمه گرفت، ملازمش بود و در محضرش تلمذ کرد. تألیفاتش توشه‌ای بود برای اصحاب حدیث، ولی کمیاب بود.

فَقُل لِمُرَجِّي مَعَالِي الأُمُورِ * بِغَيرِ اجتِهَادٍ رَجَوتَ المُحَالَا

«برای کسی که در امید رسیدن به امور والا است بگو: به غیر از تلاش امید محالی داری.»

---

[1] ـ سیر أعلام النبلاء، ۱۶/۹۴.

جوانان صحابه و آزمندی آنان نسبت به علم

عمرو بن سلمه ﷺ که یکی از اصحاب کم سن و سال بود، خیلی نسبت به تحصیل علم آزمند بود، با سواران ملاقات می‌کرد و از آن‌ها می‌پرسید تا این که سرآمد تمام قومش شد.

یکی از ویژگی‌های جوانان صحابه فهم و فقه بود. از سرورمان علی ﷺ روایت شده که گفته است: رسول الله ﷺ گروهی را به فرماندهی مردی از انصار برای سریه‌ای فرستاد، بعد از حرکت در مورد موضوعی از آنان ناراحت شد، لذا به آنان گفت: مگر رسول الله ﷺ به شما دستور نداده که از من اطاعت کنید؟

گفتند: بله.

گفت: هیزم جمع کنید.

وقتی هیزم جمع کردند، هیزم‌ها را آتش زد و گفت: به شما دستور می‌دهم که وارد آتش شوید.

آن‌ها تصمیم گرفتند که وارد آتش شوند، جوانی به آنان گفت: شما از آتش به رسول الله ﷺ پناه بردید، پس عجله نکنید تا با پیامبر ﷺ ملاقات کنید، اگر به شما دستور داد که وارد آتش شوید، پس اطاعت کنید.

آنان نزد پیامبر ﷺ برگشتند و به او خبر دادند، به آنان فرمود:

«لَوْ دَخَلْتُمُوهَا مَا خَرَجْتُمْ مِنْهَا أَبَدًا إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»[1]

«اگر وارد آتش می‌شدید هرگز از آن خارج نمی‌شدید، اطاعت در معروف است.»

این جوان برای ما مثالی در صبر و عدم شتابزدگی در صدور حکم می‌زند. چه زیباست که طالب علم خود را با توازن، تأمل و صبر در صدور احکام بیاراید.

[1] ـ به روایت احمد در مسندش، ۵۸۸.

وضعیت طالبان علم در گذشته

آن‌ها به پهلوی شتر ضربه می‌زدند، صحراها و بیابان‌ها را در روز و شب با پای پیاده طی می‌کردند، گرفتار سختی‌ها و خطرها می‌شدند تا با عالمی ملاقات کنند یا به محدثی گوش فرا دهند یا از یک فقیه علم حاصل کنند. همه‌ی این‌ها را با آرامی انجام می‌دادند، به دور از غرور و تکبر، آن قدر در علم دقت به خرج می‌دادند که باعث مات و مبهوت شدن تماشاگران می‌شد. سکوت عابد، تواضع عالم و امانت زیرکِ صالحِ دقیقِ بینا را داشتند.

ابو برکات انباری [1] می‌گوید: ما در میان گذشتگان مانند یک دانه در بیخِ یک نخلِ سر به فلک کشیده هستیم!

ابن دقیق العید مجالس علم را این گونه توصیف می‌کند:

وَلِلّهِ قَومٌ كُلَّمَا جِئتَ زَائِـــــراً * وَجَدتَ نُفُوساً كُلُّهَا مُلِئَت حِلمَـاً
إِذَا اجتَمَعُوا جَاؤُوا بِكُلِّ طَرِيفَـــةٍ * وَيَزدَادُ بَعضُ القَومِ مِن بَعضِهِم عِلمَاً
تَسَاقُوا كُؤُوسَ العِلمِ فِي رَوضَةِ التُّقَى * فَكُلُّهُم مِن ذَلِكَ الرِّيِّ يَظمَـــأُ

«خداوند گروهی دارد که هر وقت به دیدارشان بروی، افرادی را می‌بینی که لبریز از حلم و بردباری هستند،

وقتی جمع شوند تمام نکات جالب و دقیق را ذکر می‌کنند و علمِ بعضی از بعض دیگر افزوده می‌شود،

جامه‌های علم را در باغ تقوی نوشیدند، همه‌ی آن‌ها از آن سیرابی تشنه می‌شوند.»

---

[1] ـ نزهة الألباب ۲٦.

محمدها از گرسنگی شکمشان را به هم می‌پیچند[1]

چهار نفر از علما به یک مسافرت رفتند: محمد بن جریر طبری، محمد بن اسحاق، محمد بن نصر و محمد بن هارون.

آن‌ها به مصر رفتند و در آن‌جا تنگ‌دست شدند. چیزی نداشتند که با آن تغذیه کنند و گرسنگی به آنان فشار آورد. یک شب در منزلی که در آن زندگی می‌کردند و در آن‌جا حدیث شریف را می‌نوشتند جمع شدند، قرار گذاشتند که قرعه کشی کنند، هر کس قرعه به نام او افتاد از مردم برای دوستانش غذا طلب کند. قرعه به نام محمد بن اسحاق افتاد.

به دوستانش گفت: به من مهلت دهید که وضو بگیرم و نماز استخاره بخوانم.

او برخواست و شروع به نماز کرد، ناگهان شمع‌ها آن محله را روشن کرد و فردی از طرف والی مصر احمد بن طولون در خانه‌ی آنان را به صدا درآورد. در را باز کردند. او از چارپایش فرود آمد و گفت: کدام یک از شما محمد بن نصر است؟

با اشاره گفتند: آن یکی است.

او یک کیسه بیرون آورد که در آن پنجاه دینار بود و به او داد، سپس پرسید: کدام یک از شما محمد بن جریر است؟

گفتند: آن یکی است.

یک کیسه بیرون آورد که در آن پنجاه دینار بود و به او داد، سپس گفت: کدام یک از شما محمد بن اسحاق بن خُزیمه است؟

گفتند: آن کسی است که نماز می‌خواند.

وقتی نمازش به پایان رسید کیسه‌ای را که در آن پنجاه دینار بود به او

---

[1] ـ طبقات الشافعیة، البری، ۲/ ۲۵۰.

داد، سپس گفت: کدام یک ار شما محمد بن هارون است؟

گفتند: آن یکی است.

یک کیسه هم به او داد، سپس گفت: دیروز امیر در نیم روز خواب بود، در خواب خیال یا شبهی دید که به او می‌گوید: محمدها شکمشان از گرسنگی به هم می‌پیچد. این کیسه‌ها را به آن‌ها بده.

او شما را قسم می‌دهد که وقتی این‌ها تمام شد برایش پیغام بفرستید تا بیشتر به شما بدهد.

ابن کوفی نحوی[1]

پنجاه هزار دینار در تحصیل علم هزینه می‌کند

پدرش یکی از ثروتمندان کوفه بود. او مشغول طلب علم شد، وقتی پدرش مرد بیشتر از پنجاه هزار دینار برایش باقی گذاشت. او همه‌ی آن‌ها را در طلب علم و جمع کتاب‌ها صرف کرد. کتاب می‌خرید، نسخه برداری می‌کرد و می‌نوشت. بخش قابل توجهی از آن را صرف طالبان علم فقیر کرد.

شاعر گفته است:

وَمَا تَطَعَّمتَ لَذَّةَ العَيشِ حَتَّـــى * صِرتَ لِلبَيتِ وَالكِتَابِ جَلِيسَـــا
لَيسَ شَيءٌ عِندِی أَعَزّ مِنَ العِلمِ * فَمَا أَبتَغِی سِوَاهُ أَنِيسَـــــــا
فَقُل لِمُرجِی مَعَالِی الأُمُـــــورِ * بِغَيرِ اجتِهَادٍ رَجَوتَ المَحَـــالَا
وَتَرَاهُ يُصغِی لِلحَدِيثِ بِسَمعِـهِ * وَبِقَلبِهِ وَلَعَلَّهُ أَدرَی بِـــــــهِ

«لذت زندگی را نمی‌چشی مگر زمانی که همنشین خانه و کتاب شوی،
چیزی نزد آن‌ها عزیزتر از علم نیست. به غیر از علم دنبال مونسی نیستم،
به کسی که دنبال امور والا هست بگو: بدون تلاش امید محالی داری،
می‌بینی که با گوش و قلبش به حدیث گوش می‌دهد، در حالی که شاید او از گوینده بهتر می‌داند.»

[1] ـ أنباه الرواة علی أنباه النحاة، ۲/ ۳۰۵.

مسافرت ابو ایوب به مصر

ابن جریج گفته است: ابوایّوب ﷺ نزد عقبه بن عامر ﷺ به مصر رفت و گفت: من در مورد مسأله‌ای از تو می‌پرسم، چون از یاران رسول الله ﷺ که آن را شنیدند کسی باقی نمانده است مگر من و تو. در مورد پوشیدن عیب مسلمان از رسول الله ﷺ چه چیزی شنیدی؟

گفت: شنیدم که می‌فرماید:

«مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنْيَا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[1]

«کسی که در دنیا برادر مسلمانش را بپوشاند در روز قیامت خدای عزوجل او را می‌پوشاند.»

او به مدینه بازگشت و قبل از این که بار و بندیل سفرش را باز کند این حدیث را برای مردم بیان کرد. صحابه ـ رضوان الله علیهم ـ در سفر، اقامت، سختی و آسانی مشغول کسب علم بودند، به آموزش مهمانانی که وارد مدینه می‌شدند اهمیت می‌دادند، بین علم، جهاد و کسب جمع کرده بودند و مردم را به شهرها می‌فرستادند تا علم را منتشر کنند و بر این موارد صبر می‌کردند.

[1] ـ مسند احمد، ۱۶۰۰۱.

به حلقه پایبند باش

خطیب بغدادی[۱] در زندگی نامه‌ی ابویوسف، در مناقب استادش ابوحنیفه چنین نقل کرده است: ابویوسف گفته است: من در حالی که ندار بودم و وضعیت بدی داشتم دنبال فقه و حدیث بودم. یک روز که در حلقه‌ی درس ابوحنیفه نشسته بودم، پدرم آمد و مرا برداشت و با خود برد و گفت: فرزندم، در جلسه‌ی درس ابو حنیفه منشین، چون نان ابوحنیفه آماده است، ولی تو نیاز به زندگی داری.

من هم از پدرم اطاعت کردم و از آن به بعد در بسیاری از جلسات حاضر نمی‌شدم. ابوحنیفه که متوجه عدم حضورم شد، لذا در اوّلین جلسه که بعد از چند جلسه غیبت نزدش رفتم به من گفت: چرا چند جلسه غیبت نمودی؟

گفتم: به خاطر پرداختن به هزینه‌های زندگی و اطاعت از پدرم.

بعد از پایان یافتن درس و رفتن مردم، یک کیسه به من داد و گفت: از این استفاده کن.

نگاه کردم دیدم در آن صد درهم است، سپس به من گفت: به حلقه‌ی درس پایبند باش و وقتی این مقدار پول تمام شد به من خبر بده.

به حلقه‌ی درسش پایبند بودم، بعد از گذشت مدت کوتاهی صد درهم دیگر به من داد. مرتب به من می‌داد. من هرگز نمی‌گفتم که تمام شده است، گویا کسی به او خبر می‌دهد که تمام شده است، تا این که بی‌نیاز و ثروتمند شدم. ۱۷ یا ۲۹ سال در جلسه‌ی درسش نشستم تا این که نیاز علمی‌ام برآورده شد و خداوند با برکت و نیت نیکش در علم و مالم گشایش نصیب کرد. خدا از طرف من پاداش نیکو به او بدهد و او را بیامرزد.

---

[۱] ـ تاریخ بغداد، ۲۴۴/۱.

اخبار علما در هزینه‌ی مال در تحصیل علم و حضور در دروس اساتید

- پدر هشام بن عمار دمشقی خانه‌اش را فروخت، قیمتش را به او داد تا خرج کند و از مالک فقه بیاموزد. او خیلی از مالك سؤال می‌کرد، مالك دستور داد ۱۷ ضربه شلاق به او بزنند. او گریست، دل مالك به حالش سوخت و ۱۷ حدیث برای او روایت کرد.

- اسماعیل بن عیاش حمصی ۴۰۰۰ دینار در طلب علم هزینه کرد.

- زیاد بکائی کوفی خانه‌اش را فروخت و با ابن اسحاق مسافرت می‌کرد تا این که کتاب مغازی را از او شنید.

- قلم محمد بن سلام بیکندی در مجلس املا شکست، یك قلم به یك دینار خرید. او چهل هزار در طلب علم و چهل هزار در نشر علم هزینه کرد.

- ابوبکر اصفهانی شیخ قراء هشتاد هزار درهم در تحصیل قرائات در مصر هزینه کرد.

- امام محمد بن حسن شیبانی ۳۰ هزار در تحصیل حدیث، فقه، نحو و شعر هزینه کرد.[1]

[1] ـ صفحات من صبر العلما علی شدائد العلم، ۵۰۰.

برخی از اخبار علما در ترک خواب، استراحت، خوشی و بقیه‌ی لذت‌ها

- محمد بن شهاب زهری بعد از نماز عشا تا صبح حدیث مرور می‌کرد.
- فضیل بن غزوان و مغیره بن مقسم از اول شب تا بامداد فقه را مرور می‌کردند.
- گروهی از تابعین تا اذان بامداد فقه را مطالعه می‌کردند.
- اسماعیل بن عیاش حمصی شب را زنده می‌داشت، نمازش را قطع می‌کرد تا حدیثی را پیرامون یکی از ابواب یاداشت کند.
- امام مالک در مدت چهل و نه سال بارها نماز صبح را با وضوی عشا می‌خواند.
- وکیع بن جراح و احمد بن حنبل از عشا تا آخر شب احادیث را مرور می‌کردند.
- احمد بن حنبل قبل از بامداد نزد اساتید می‌رفت تا از آن‌ها حدیث بگیرد.
- از جمله گفته‌های احمد بن حنبل: با دوات علم را طلب می‌کنم تا این که وارد قبر شوم. وقتی شخص صد هزار حدیث بنویسد در آن وقت چیزی می‌فهمد.
- امام بخاری از بیشتر از هزار استاد حدیث نوشت. کتاب صحیح وی را هفتاد هزار نفر از او شنیدند.
- بخاری حدود بیست بار در شب از خواب بر می‌خیزد تا آن چه از علم به ذهنش خطور می‌کند، یادداشت نماید.
- بخاری در مناطق جنگی برای استراحت به پشت دراز می‌کشد تا برای حمله‌ی ناگهانی دشمن آمادگی داشته باشد و همواره به تیر اندازی اهمیت

می‌دهد و در آن مهارت کسب می‌کند.

ـ امام محمد بن یحیی ذهلی خواب نیمه روز را رها می‌کند و بر دود چراغ صبر می‌کند تا حدیث رسول الله ﷺ صحابه و تابعین را حاصل کند.

ـ محمد بن عبدوس قیروانی سی سال به خاطر درس و عبادت، نماز صبح را با وضوی عشا می‌خواند.

ـ امام ابونصر طوسی یک سوم شب را به تالیف، یک سوم شب را برای عبادت و یک سوم آن را به خواب اختصاص می‌دهد.[1]

[1] ـ صفحاتی از صبر العلما علی شدائد العلم ۵۰۰.

امام دار الهجرت

عبدالرحمن بن مهدی نزد مالک بود، مردی نزد او آمد و گفت: ای ابو عبدالله، از مسافت یک ماه نزد تو آمده‌ام، اهالی شهرم مرا مأمور کردند تا یک مسأله از تو بپرسم.

گفت: سؤال کن.

آن مرد درباره‌ی آن مسأله از او پرسید.

مالک گفت: نمی‌دانم.

آن مرد مات و مبهوت ماند، گویا نزد کسی آمده است که هر چیزی را می‌داند. گفت: وقتی به شهرم باز گردم به مردم چه بگویم؟

گفت: به آن‌ها بگو مالک گفت: نمی‌دانم.

مالک با وجود علمش فتوا نمی‌داد، مگر این که می‌دانست، چون جرأت بدون علم در فتوا خیانت است.

گشت و گذاری در گلزارهای برادری و دل‌های پاک

برادری ایمانی

سپاس خدایی را که در میان دل‌های ما الفت برقرار کرد و در نتیجه با نعمتش برادر شدیم و درود و سلام بر رسولش محمد ﷺ که الگویی والا در برادری برای یارانش بود، تا آن جا که هر صحابی بزرگواری احساس می کرد که او نزدیک‌ترین شخص به قلب رسول بزرگوار و محبوب‌ترین شخص نزد پیامبر بزرگوار است. او میان مهاجرین و انصار برادری برقرار کرد. انصار برادرانشان را بر خود ترجیح می‌دادند، اگر چه خود نیاز مبرم داشتند.

قلب‌های پاک بر شرع خدای تعالی استقامت ورزید، قلب راست نمی‌شود مگر زمانی که عمل، اخلاق و اراده‌ی بنده راست شود.

ما به این قلب‌ها که همدیگر را دوست داشتند نیاز داریم. آن‌چنان یکدیگر را دوست داشتند که روح با روح در آمیخت و قلب با قلب یکی شد. ما در عرصه‌ی تعلیم و تربیت به این برادری نیازمندیم. معلمان امینان تربیت این نسل‌ها هستند که مجد و عزت امت را به آنان بر می گردانند. امت از معلم انتظار دارد که بسیاری از وقتش را صرف کند و مصلحت دانش آموز را در نظر بگیرد و به فکر نهضتش باشد.

از خدای تعالی می‌خواهم که ما را در دنیا برادرانی بگرداند که همدیگر را دوست داریم و به آن چه می‌دانیم عمل می کنیم و در آخرت در بهشت روی تخت‌هایی که روبه‌روی هم هستند قرار دهد. او بهترین سرور و بهترین یاور است.

مفهوم برادری

در مختار الصحاح[1] آمده است: اصل «أَخ» با فتح خا است، چون جمعش «إخاء» است و بیشترین استعمال «الإخوان» در دوستان است.

برادر، برادر نامیده شد چون راه و روش برادرش را دنبال می‌کند.[2]

مفاهیم اخوت و برادری در اصطلاح به لحاظ لفظ متعدد است، ولی مفاهیمش نزدیک است و پیرامون بیان حقیقت و آثار و اهمیتش دور می‌زند. از جمله:

اخوت: یک نعمت قدسی است که قلب‌هایی که خدای مقلب القلوب از آن راضی شده به آن مشرف می‌شوند.

اخوت: روحِ ایمانِ زنده است، هسته‌ی احساساتِ لطیف است که مسلمان نسبت به برادرانش دارد، تا آن جا که با آنان زنده است و برای آنان زنده است. گویا شاخه‌هایی هستند که از یک درخت یا یک روح خارج شده‌اند، ولی در جسم‌های مختلفی قرار گرفته‌اند.[3]

---

[1] ـ مختار الصحاح، ص۸.
[2] ـ مع العقیدة، ص۸۱.
[3] ـ خلق المسلم، ص۱۷۱.

گفته‌هایی در مورد اخوت

شافعی گفته است: کسی که در برادری و اخوت برادرش صادق باشد عیب‌هایش را می‌پوشاند، شکاف‌هایش را پر می‌کند و از لغزش‌هایش در می‌گذرد.

ابو دردا ﷺ گفته است: وقتی برادرت تغییر کرد و از وضعیتی که داشت برگشت به خاطر این کار رهایش نکن، چون برادرت یک بار کج می‌شود و یک بار راست می‌شود.

حارث محاسبی گفته است: بدان هر کس تو را نصیحت کرد تو را دوست دارد، هر کس همه‌ی کارهایت را تأیید کرد تو را گول زده، کسی که نصیحتت را نپذیرفت برادرت نیست.

یکی از صالحان گفته است: کمترین عشق و محبت سلامتی سینه و بالاترینش ایثار است.

حسن بصری گفته است: مسلمان اگر به برادر مسلمانش شکایت نکند پس به چه کسی شکایت کند؟ چه کسی مثل او به کار وی می‌پردازد، مسلمان آینه‌ی برادرش است، عیبش را می‌بیند و از گناهش در می‌گذرد.

برادری: یکی از عجایب روح است که جز پروردگار روح آن را درک نمی‌کند، پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ»[1]

«روح‌ها سربازانی هستند که در خدمت حاضرند، هر چه از آن‌ها همدیگر را بشناسند با هم انس می‌گیرند و هر چه از هم بدشان بیاید با هم اختلاف می‌کنند.»

---

[1] - مسلم، ۴۷۷۳.

برادرت از تو به سلامت نماند

سفیان بن حسین واسطی گفته است: نزد ایاس بن معاویه مزنی قاضی بصره از مردی به بدی یاد کردم. به چهره‌ام نگاه کرد و گفت: آیا به جنگ با روم رفته‌ای؟

گفتم: نه.

گفت: به جنگ سند و هند رفته‌ای؟

گفتم: نه.

گفت: روم، سند و هند از تو به سلامت ماندند، ولی برادرت از تو به سلامت نماند!

سفیان گفته است: بعد از آن عیب کسی از مردم را نگفتم.

اسلام تشویق به برادری می‌کند

ابن اسحاق گفته است: رسول الله ﷺ در میان مهاجرین و انصار برادری برقرار کرد و فرمود: «در راه خدا برادری کنید، دوتا دوتا.»

سپس دستِ علی بن ابی طالب ﷺ را گرفت و فرمود: «این برادر من است.»[1]

رسول الله ﷺ سرور رسولان و پیشوای متقیان و رسول پروردگار عالمین که نظیری از بندگان ندارد و علی بن ابی طالب ﷺ با هم برادر بودند.

حمزه بن عبدالمطلب ﷺ، شیر خدا و رسول خدا و عموی رسول الله ﷺ با زید بن حارثه برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله ﷺ برادر شدند. در جنگ احد حمزه ﷺ زید بن حارثه را وصی خود قرار داد، در صورتی که برای او اتفاقی افتاد.

جعفر بن ابی طالب ذو الجناحین ﷺ که در بهشت پرواز می‌کند و معاذ بن جبل ﷺ از بنی سلمه با هم برادر شدند.

ابن اسحاق گفته است: ابوبکر صدیق بن ابو قحافه ﷺ با خارجه بن زهیر ﷺ از بوالحارث بن خزرج برادر شد.

عمر بن خطاب ﷺ با عتبان بن مالک ﷺ از سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج برادر شد.

ابو عبیده جراح ﷺ که عامر بن عبدالله نام دارد با سعد بن معاذ بن نعمان ﷺ از بنی عبد الاشهل برادر شد.

عبدالرحمن بن عوف ﷺ با سعد بن ربیع ﷺ از بوالحارث بن خزرج برادر شد.

زبیر بن عوام ﷺ با سلمه بن سلام بن وقش ﷺ از بنی عبدالأشهل برادر

---

[1] ـ معرفة الصحابة، أبی نعیم اصفهانی، ۴۱۱۴.

شد.

گفته می‌شود: زبیر ﷺ با عبدالله بن مسعود ﷺ هم پیمان بنی زهره برادر شد.

عثمان بن عفان ﷺ با اوس بن ثابت بن منذر ﷺ از بنی نجار برادر شد.
طلحه بن عبیدالله ﷺ با کعب بن مالك ﷺ از بنی سلمه برادر شد.
سعید بن زید بن عمرو بن نفیل ﷺ با ابی بن کعب از بنی نجار برادر شد.
مصعب بن عمیر بن هاشم ﷺ با ابو ایوب خالد بن زید ﷺ از بنی نجار برادر شد.

برادر آینه‌ی برادرش است

برادری آینه‌ای است که مؤمن عیب‌هایش را در آن می‌بیند. رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ مِرْآةُ أَخِيهِ فَإِنْ رَأَى بِهِ أَذًى فَلْيُمِطْهُ عَنْهُ»[۱]

«هر یک از شما آینه‌ی برادرش است، اگر در او خاشاکی یا چیز آزار دهنده‌ای دید آن را از او دور کند.»

چه زیباست که برادرت را به عیبش راهنمایی کنی.

عمر بن خطاب ﷺ در یکی از مجالس مهاجرین و انصار گفت: به من بگویید ببینم اگر در بعضی از امور سستی کنم چه می‌کنید؟

این سخن را چندین بار تکرار کرد. کسی به او جواب نداد. بشر بن سعد ﷺ گفت: اگر چنین کنی مانند تیر تو را راست می‌کنیم.

عمر ﷺ گفت: پس شما چنین کنید، پس شما چنین کنید.

ما نیاز مبرم به این آینه‌ی ایمانی داریم که عیب‌هایمان را در آن بررسی کنیم و از خلال آن یکدیگر را به صبر و حق وصیت کنیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» [المائدة: ۲].

«و بر نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و بر گناه و ستم همکاری مکنید.»

---

[۱] ـ ترمذی، ۱۹۳۰ از ابوهریره ﷺ

فضلِ دوستِ صالح

ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ روایت کرده است که فرمود: مردی به دیدار یک برادر دینی، در دهی دیگر رفت؛ خداوند بر سر راه او فرشته‌ای را منتظر گماشت و وقتی که او به فرشته رسید، فرشته به وی گفت: می‌خواهی کجا بروی؟

گفت: به دیدن برادر دینی‌ام در این روستا.

گفت: آیا تو نزد او مال و نعمتی داری که به واسطه‌ی او، آن را افزایش دهی (یا کاری به او داری)؟

گفت: نه، فقط برای رضای خدا او را دوست دارم.

فرشته گفت: پس من از طرف خدا به سوی تو فرستاده شده‌ام و مأمورم که (به تو بگویم): خداوند تو را دوست دارد، چنان که تو او را به خاطر وی دوست داری.[1]

رسول الله ﷺ فرمود:

«مَا مِنْ رَجُلَيْنِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ إِلا كَانَ أَحَبُّهُمَا إِلَى اللَّهِ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»[2]

«دو مرد که به خاطر خدا پنهانی با هم دوستی می‌کنند کسی از آن دو نزد خداوند محبوب‌تر است که دیگری را بیشتر دوست دارد.»

هر دو برادری که یکدیگر را دوست دارند تحت حمایت و سرپرستی خدای تعالی هستند. رسول الله ﷺ از خدای عزوجل روایت می‌کند که فرموده است:

---

[1] ـ مسلم، ۴۶۵۶.

[2] ـ المعجم الکبیر، طبرانی، ۱۷۹۸.

«قَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَحَابُّونَ مِنْ أَجْلِي،
وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَصَافُونَ مِنْ أَجْلِي،
وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَزَاوَرُونَ مِنْ أَجْلِي،
وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَبَاذَلُونَ مِنْ أَجْلِي،
وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَنَاصَرُونَ مِنْ أَجْلِي»[1]

«محبت من برای کسانی که به خاطر من دوستی می‌کنند واجب شد،
محبت من برای کسانی که به خاطر من دوستی می‌کنند واجب شد،
محبت من برای کسانی که به خاطر من به دیدار هم می‌روند واجب شد،
محبت من برای کسانی که به خاطر من بذل و بخشش می‌کنند واجب شد،

محبت من برای کسانی که به خاطر من یکدیگر را یاری و کمک می‌کنند واجب شد.»

پیامبر ﷺ فرمود:

«مَنْ عَادَ مَرِيضًا أَوْ زَارَ أَخًا لَهُ فِي اللَّهِ نَادَاهُ مُنَادٍ أَنْ طِبْتَ وَطَابَ مَمْشَاكَ وَتَبَوَّأْتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا»[2]

«کسی که به عیادت مریضی برود یا به دیدار برادرش در راه خدا برود یک منادی ندا سر می‌دهد: گوارایت باد و خوشا به رفتنت و در بهشت یک جایگاهی داشته باشی.»

---

[1] ـ مسند أحمد، ۱۸۶۲۱.
[2] ـ ترمذی، ۱۹۳۱.

برخی از آداب دوستی صالح

تواضع:

شایسته است که دوست در برابر دوستش تواضع کند، با سخن زننده‌ای او را آزار ندهد، اگر اشتباه کرد او را ببخشد، اگر رابطه را قطع کرد او پیوند را برقرار کند، بکوشد تا باعث خشنودی‌اش شود و با او به نیکی رفتار کند. خدای تعالی تواضع برادر برای برادرش را چنین توصیف کرده است:

«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» [المائدة: ٥٤].

«[قومی که] بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند.»

«وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» [البقرة: ٢٣٧].

«و نیکی کردن در میان خود را به فراموشی مسپارید. به راستی خدا به آنچه می‌کنید بیناست.»

حرکت برای انجام دادن نیاز دوستت:

هر یک از آن‌ها یا و یاور دوستش باشد، نیازش را بر آورده کند، احوالش را جویا شود، چنان‌که احوال خود را جویا می‌شود و او را بر خود مقدم بداند.

روایت کنند که ابن عباس ﷺ اعتکاف و عبادتش را در مسجد رسول الله ﷺ رها کرد و از مسجد بیرون رفت تا نیاز یکی از دوستانش را برآورده سازد. وقتی در این مورد از او سؤال شد گفت: شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ وَبَلَغَ فِيهَا كَانَ خَيْرًا مِنِ اعْتِكَافِ عَشْرِ سِنِينَ، وَمَنِ اعْتَكَفَ يَوْمًا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ تَعَالَى جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ ثَلَاثَ خَنَادِقَ أَبْعَدَ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ»[1]

«کسی که برای برآورده کردن نیاز برادرش گام بردارد و آن را انجام

---

[1] ـ به روایت بیقهی.

دهد برایش بهتر از اعتکاف ده سال است و کسی که یک روز به خاطر خدای تعالی اعتکاف کند، خدای تعالی در میان او و آتش سه خندق قرار می‌دهد که فاصله‌ی آن‌ها از فاصله‌ی زمین و آسمان دورتر است.»

محافظت از دوستی و وفا:

این که خصلت‌های نیکویش را برای او یاد آور شوی، چون ممکن نیست هیچ انسانی از خطا خالی باشد، هر چه صلاحش زیاد باشد. پس عیب او را در نبود یا حضورش ذکر نکن، از لغزشش درگذر، عیب‌هایش را بپوشان و به او گمان نیک داشته باش.

ابن عباس ﷺ گفته است: «محبوب‌ترین برادرانم نزد من برادری است که اگر از نزد او غایب شوم مرا معذور می‌دارد و اگر نزد او بروم مرا می‌پذیرد.»

از جمله دوستی گرامی داشتن نزدیکان دوست در زندگی و بعد از مرگش است. رسول الله ﷺ یک پیرزن را گرامی داشت و فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ كَانَتْ تَأْتِينَا أَيَّامَ خَدِيجَةَ، وَإِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ، أَوْ حِفْظَ الْعَهْدِ مِنَ الإِيمَانِ»[1]

«او در روزگاران خدیجه نزد ما می‌آمد و گرامی داشتن عهد و پیمان از ایمان است.»

از جمله دوستی این است که اوّل به او سلام بگویی، به صورتش لبخند بزنی، جا را برای او باز کنی تا بنشیند و با محبوب‌ترین نام‌ها، وی را صدا بزنی.

یاری کردن دوست:

به این که در غیبتش از او محافظت کنی و اجازه ندهی کسی با بدی متعرض وی شود.

---

[1] ـ المعجم الکبیر، طبرانی، ۱۸۵۵۷.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ ذَبَّ عَنْ لَحْمِ أَخِيهِ بِالْغِيبَةِ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْتِقَهُ مِنَ النَّارِ»[1]

«کسی که غیبت کنندگان را از گوشت برادرش دور کند، بر خداست که او را از آتش آزاد کند.»

این که وقتی به او ظلم می‌شود او را یاری کنی و آزار متجاوزان را از او دور کنی.

اگر خطا کرد او را نصیحت کنی و اگر ظلم کرد او را از ظلم باز داری.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»[2]

«برادرت را یاری کن، چه ظالم باشد و چه مظلوم.»

این که بین او، برادران، نزدیکان و خویشاوندانش صلح برقرار کنی.

دعا کردن برای دوست در غیبتش:

وقتی زنده است و بعد از مرگ، وقتی که حاضر است و در غیبت برای او دعا کند.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِذَا دَعَا الغَائِبُ لِغَائِبٍ قَالَ لَهُ المَلَكُ: وَلَكَ مِثْلُ ذَلِكَ»[3]

«وقتی شخصی برای برادرش که غایب است دعا می‌کند، فرشته به او می‌گوید: برای تو هم مانند آن است.»

دعا کردن برای دوست دلیل وفا و صداقت در دوستی است، از ام دردا ﵂ روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الغَيْبِ قَالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِهِ: آمِينَ، وَلَكَ بِمِثْلٍ»[4]

---

[1] ـ مسند أحمد، ۲۶۳۲۷.

[2] ـ بخاری، ۲۲۶۳.

[3] ـ جمع الجوامع أو الجامع الكبير، سیوطی، ۱۹۴۳.

[4] ـ مسلم، ۴۹۱۳.

«کسی که برای برادرش در وقتی که حضور ندارد دعا کند فرشته‌ای که مأمور اوست می‌گوید: آمین. برای تو هم مانند آن است.»

به دوستش خبر دهد که او را دوست دارد:

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِذَا أَحَبَّ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَلْيُخْبِرْهُ أَنَّهُ يُحِبُّهُ»[۱]

«وقتی شخصی برادرش را دوست دارد باید به او خبر دهد که او را دوست دارد.»

از انس رضی الله عنه روایت شده است که مردی نزد پیامبر ﷺ بود، شخصی از آن جا عبور کرد. آن مرد به پیامبر ﷺ گفت: یا رسول الله من این شخص را دوست دارم.

رسول الله ﷺ فرمود: آیا به او خبر داده‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: به او خبر بده

او خودش را به آن شخص رساند و گفت: من تو را به خاطر خدا دوست دارم.

آن شخص در پاسخ گفت: خدایی که مرا به خاطر او دوست داری تو را دوست بدارد.[۲]

تردیدی نیست که نزدیک بودن ذوق و سلیقه و فکر، دروازه‌ای برای آغاز دوستی‌هاست.

گفته شده است: چه بسا برادری داشته باشی که مادرت او را نزاییده است.

شاید در شلوغی زندگی شخصی با دوستش ملاقات کند، تو گویی سال‌هاست او را می‌شناسد.

---

[۱] ـ به روایت احمد.

[۲] ـ أبی داود، ۴۴۶۰.

این مصداق این حدیث است که می‌فرماید:

«الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ»[1]

«روح‌ها سربازانی هستند که در خدمت حاضرند، هر چه از آن‌ها همدیگر را بشناسند با هم انس می‌گیرند و هر چه از هم بدشان بیاید با هم اختلاف می‌کنند.»

رد و بدل کردن هدایا و خوراکی:

گر چه دوست، خوبی را برای همه‌ی مردم می‌خواهد، ولی برای دوستش بیشتر می‌خواهد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» [البقرة: ۲۳۷].

«و نیکی کردن در میان خود را به فراموشی مسپارید.»

رسول الله ﷺ رد و بدل کردن هدیه را در میان دوستان می‌پسندید و می‌فرمود:

«تَهَادَوْا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ وَحَرَ الصَّدْرِ»[2]

«به هم هدیه بدهید، هدیه کینه‌ی سینه‌ها را از بین می‌برد.»

از عایشه رضی الله عنها ؓ روایت شده که گفته است: رسول الله ﷺ هدیه را قبول می‌کرد و در مقابل آن پاداش می‌داد.[3]

شایسته است که هدیه بدون تکلّف و ساده باشد. اسلام با تکلّف و هر راهی که منجر به حرج و سختی شود، مبارزه می‌کند و اسلام از آن بیزار است. هدف این است که دوستی را با رنگ‌های زیبایی که ظاهرش را نیکو می‌کند ـ بعد از سلامتی جوهرش ـ احاطه کند. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

---

[1] ـ مسلم، ۴۷۷۳.

[2] ـ ترمذی، ۲۰۵۶.

[3] ـ بزار.

«لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيٌّ»[1]

«دوستی نکن مگر با مؤمن و غذایت را نخورد مگر شخص متقی.»

این که او را مکلف به کاری که نمی‌تواند انجام دهد نکند:

بعضی از صالحان گفته‌اند: کسی که تکلّفی ندارد الفتش دوام می‌آورد. کسی که خرجش سبک است دوستی‌اش دوام می‌آورد.

اهمیت دادن به او و جویا شدن اوضاع و احوالش:

این که اوضاع و احوالش را جویا شوی، شاید نیاز به مال داشته باشد یا از بیماری یا مرضی رنج ببرد.

از انس ﷺ روایت شده که گفته است: وقتی رسول الله ﷺ یکی از دوستانش را سه روز نمی‌دید اوضاع و احوالش را جویا می‌شد. اگر غایب بود برایش دعا می‌کرد، اگر حضور داشت به دیدارش می‌رفت و اگر مریض بود از او عیادت می‌کرد.

ابو عثمان حیری گفته است: یکی از حقوق دوستی این است که از مالت به دوستت بدهی، طمعی در مالش نداشته باشی، نسبت به او انصاف را رعایت کنی، ولی از او انتظار انصاف نداشته باشی.

---

[1] ـ أبی داود، ۴۱۹۲.

حسن ظن و پذیرفتن ظاهر

اصل در اسلام این است که نسبت به برادر مسلمانت حسن ظن و نسبت به خودت سوء ظن داشته باشی، باید تا آن‌جا که ممکن است سخن برادرت را توجیه کنی، چون نفس پاک چیزی جز پاکی را نمی‌بیند.

گمان بد بزرگ‌ترین مانعی است که در میان پیوند برادران خدایی قرار می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» [الحجرات: ۱۲].

«ای مؤمنان، از بسیاری از گمان [های بد] بپرهیزید. بی‌شک برخی از بدگمانی [ها] گناه است و جاسوسی مکنید و برخی از شما از برخی دیگر غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را در حالی که مرده است، بخورد. حق این است که آن را ناپسند می‌دارید و تقوای خداوند را پیشه کنید. بی‌گمان خداوند توبه پذیر مهربان است.»

شافعی در بستر مرگ بود که ربیع بن سلیمان شاگردش بر او وارد شد و گفت: خداوند ضعفت را قوی کند ای امام.

شافعی گفت: ببین چه می‌گویی؟ اگر خداوند ضعفم را قوی کند مرا می‌کشد.

ربیع گفت: به خدا قسم هدفم این نبود ای امام.

شافعی گفت: به خدا قسم اگر مرا دشنام می‌دادی می‌دانستم که هدفت آن نیست.

چشم پوشی و گیر ندادن

این که از عیبش چشم پوشی کنی، زمانی که خوبی بیشتر است، چون هیچ انسانی نیست که عیب نداشته باشد. در حدیث آمده است:

«کُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»[1]

«تمام فرزندان آدم خطاکار هستند و بهترین خطاکاران توبه کنندگان هستند.»

سعید بن مسیب می‌گوید: هیچ شریف، عالم و صاحب فضلی نیست مگر این که در او عیبی است، ولی مناسب نیست که عیب‌های برخی از مردم را یادآور شوی. کسی که فضلش بیشتر از نقصش باشد باید از نقصش به خاطر فضلش چشم پوشی کنی.

بعضی از گذشتگان وقتی به درس استادشان می‌رفتند صدقه می‌دادند و می‌گفتند: پروردگارا، عیب استاد مرا از من بپوشان و برکت علمش را از من دور نکن.

حاتم گفته است: وقتی از برادرت عیبی دیدی اگر آن را بپوشی به او خیانت کردی، اگر آن را به دیگری بگویی غیبتش را کرده‌ای، اگر به صراحت به او بگویی او را از خود می‌رانی.

شخصی گفت: پس چکار کنم؟

گفت: به آن اشاره کن، به صورت کنایه ذکر کن و آن را در لابه‌لای سخنانت قرار بده.

---

[1] ـ ترمذی، ۲۴۲۳.

دوری از بیماری‌های قلب

بیماران قلبی بیشتر از بیماران جسمی هستند، چون نمی‌دانند بیمار هستند و چون نتیجه‌ی این بیماری در این دنیا مشاهده نمی‌شود، بر خلاف بیماری‌های جسمی.

ابو دردا ﷺ می‌گوید: بیشترین چیزی که مرا می‌ترساند این است که وقتی برای حساب برده شوم گفته شود: تو می‌دانستی، پس در مورد آن چه می‌دانستی چکار کردی؟

هر گاه دیدی که محبتِ خدا و آمادگی برای ملاقات با خدا از قلب رخت بر بست و جایش را عشق و محبت مخلوق گرفت بدان که نابود شدی.

حسن بصری گفته است: شگفتا از قومی که در میان آن‌ها بانگ حرکت زده شد، با این حال نشسته‌اند و بازی می‌کنند. نفس مانند دشمن است، اگر جدیت را از تو ببیند تو را ترجیح می‌دهد، اگر سستی را از تو ببیند تو را اسیر می‌کند.

دوری از ریا

خطرناک‌ترین چیزی که قلب‌ها دچارش می‌شوند ریا است.[۱]

علامت اخلاص این است که وقتی ببینی خیر به دست غیر از تو انجام می‌گیرد خوشحال شوی.

وقتی سخن می‌گویی و بزرگی بر تو وارد شد، سخنت را کم و زیاد نکنی.

وقتی در مسأله‌ای با یکی از هم سن و سالانت بحث می‌کنی، اگر حق بر زبان او ظاهر شد از قبولش سر باز نزنی و به خاطر تذکرش از او تشکر کنی.

بدان که ریاکار خیلی اوقات می‌بخشد تا ستوده شود، ولی ستایش تبدیل به نکوهش می‌شود.

ریای ریاکاران، مسجد ضرار را تبدیل به یک زباله دان کرد.

اخلاص مخلصان قدر و منزلت ژنده پوش را بالا برد، تا آن‌جا که رسول الله ﷺ فرمود:

«رُبَّ أَشعثَ أغبرَ مدفُوعٍ بالأَبوَابِ لَوْ أَقْسمَ عَلَى اللّهِ لأَبرّهُ»[۲]

«چه بسا شخص ژولیده موی و غبارآلود و طرد شده از در منازل که اگر خداوند را سوگند دهد، خداوند سوگندش را اجرا می‌فرماید.»

عمل ریاکار مانند یک پیاز است که همه‌اش پوست است.

وقتی با عالمی هم نشینی می‌کنی باید بکوشی که بیشتر بشنوی تا این که بیشتر سخن بگویی.

از آراسته شدن به علم حذر کن، چنان‌که از عجب و خود نمایی از عمل باید حذر کنی.

---

[۱] ـ القلوب السليمة: سيد جويل.

[۲] ـ مسلم، ۴۷۵۴.

دوری از کبر و خود پسندی

کبر: باطل را بالا می‌برد، نعمت را انکار و ناسپاسی می‌کند.

عزت: حق را بالا می‌برد، نعمت را اظهار می‌کند و از آن تشکر می‌کند.

ابن مسعود ﷺ گفته است: هلاک در دو چیز است، نا امیدی و عُجب.

اگر می‌خواهی تواضعت را آزمایش کنی این کار را بکن. در یک مسأله با یکی هم سن و سالانت بحث کن، اگر چیزی از حق بر زبانش ظاهر شد و قبول و تشکر از او بر تو سخت شد این دلالت دارد که در تو کبر است، پس تقوای خدا را پیشه کن و به علاجش بپرداز.

از چیزهایی که کبر را از نفس دور می‌کند یاد آوری مرگ است.

یکی از علامات تواضع این است که معذرت کسی که معذرت خواهی می‌کند بپذیری، اگر چه که اشتباهی در عذر خواهی‌اش باشد.

از جمله علامت‌های کبر در شخص این است:

- باید مردم در برابر او برخیزند.
- به دیدار دیگران نمی‌رود و اوّل به مردم سلام نمی‌کند.
- از نشستن دیگران در نزدیک خود یا غذا خوردن با خود سر باز می‌زند.
- با دست خود کاری در خانه‌اش انجام نمی‌دهد.
- تکبر در صدا، آهنگ و شیوه‌ی راه رفتن انسان ظاهر می‌شود.
- اگر آموزش بدهد نسبت به دانش آموزان ملایمت نمَی‌کند و آن‌ها را خوار می‌کند و بر آنان منت می‌گذارد.

ابزار پرورش دوستی

۱ـ دوستی به خاطر خدا:

این که دوستی به خاطر خدا باشد، نه به خاطر نفع و هدف مادی. در حدیث قدسی آمده است:

«الْمُتَحَابُّونَ فِي جَلَالِي لَهُمْ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ يَغْبِطُهُمْ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ»[1]

«کسانی که به خاطر بزرگی من هم دیگر را دوست دارند برای آن‌ها منبرهایی از نور است که پیامبران و شهیدان به آنان غبطه می‌خورند.»

۲ـ سلامتی سینه:

برداشت نیک از سخن دیگران. از عبدالله بن عمرو ﷺ روایت شده که گفته است: سؤال کردند:

أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟

قَالَ: «كُلُّ مَخْمُومِ الْقَلْبِ صَدُوقِ اللِّسَانِ».

قَالُوا: صَدُوقُ اللِّسَانِ نَعْرِفُهُ فَمَا مَخْمُومُ الْقَلْبِ؟

قَالَ: «هُوَ التَّقِيُّ النَّقِيُّ لَا إِثْمَ فِيهِ وَلَا بَغْيَ وَلَا غِلَّ وَلَا حَسَدَ»[2]

کدام شخص افضل‌تر است؟

فرمود: «هر کسی که دلش پاک و زبانش راست گوست.»

گفته شد: راستی زبان را می‌شناسیم، پاکی دل چیست؟

فرمود: «او باتقوا و پاک است که گناه، تجاوز، کینه و حسدی در او نیست.»

۳ـ خیرخواهی و سفارش کردن همدیگر:

---

[1] ـ به روایت ترمذی.

[2] ـ ابن ماجه، ۴۲۰۶.

این که نصیحت پنهانی باشد، با حکمت و موعظه‌ی نیکو و شیوه‌ی زیبایی باشد، یکی از سلف می‌گوید: نصیحت را به بهترین شکل انجام بده و به هر شکلی که بود آن را بپذیر.

۴ـ شناخت فضل:

شناخت فضلِ دوست، بلکه تلاش برای پیدا کردن فضلی در او باعث می‌شود که او را دوست بدارد، از او بپذیر و به او گوش دهد، به جای این که از او فرار کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» [البقرة: ۲۳۷].

«و نیکی کردن در میان خود را به فراموشی مسپارید.»

۵ـ صراحت و ابراز نظر:

باید آن چه را که در سینه‌اش است را برای دوستش به صراحت بیان کند، شاید نزد او جواب شفا دهنده‌ای ببیند که او را از خستگی ذهنی، اضطراب و نگرانی که حتماً بر سلامتی دوستی ضربه می‌زند، بی‌نیاز کند.

۶ـ گذشت و مهربانی:

دوست باید عذر دوستش را بپذیرد و از او درگذرد. در حدیث آمده است:

«مَنْ اعْتَذَرَ إِلَى أَخِيهِ بِمَعْذِرَةٍ فَلَمْ يَقْبَلْهَا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ خَطِيئَةِ صَاحِبِ مَكْسٍ»[1]

«کسی که از برادرش عذر خواهی کرد و او عذرش را نپذیرفت، مثل گناه صاحب مکس بر او است.»

---

[1] ـ ابن ماجه، ۳۷۰۸. صاحب مکس کسی است که به نام فقرا صدقات را جمع می‌کند، ولی خودش آن‌ها را مصرف می‌کند.

دوستی با مال خریده نمی‌شود

دوستی اسلامی با مال خریده نمی‌شود و از پدر به ارث برده نمی‌شود. دوستی رازی است که در قلب‌های مؤمنان روشن می‌شود، وقتی که خدا بخواهد روشن شود.

دوستی روحی است که خداوند در دل‌ها می‌اندازد، وقتی که بخواهد به هم نزدیک شوند و انس و الفت بگیرند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» [الأنفال: ٦٣].

«اگر هر آن‌چه را که در زمین است، همگی خرج می‌کردی نمی‌توانستی بین دل‌هایشان الفت دهی، ولی خداوند بین آنان الفت داد، بی‌گمان او پیروزمندِ فرزانه است.»

پس دوستی یک نعمت قدسی است که قلب‌هایی از آن بهرمند می‌شوند که خدای مقلب القلوب از آن‌ها راضی باشد. دوستی یک بخشش رحمانی است که بر مؤمنانی فرو می‌ریزد که در آن‌ها صداقت ایمان و عمق اخلاص می‌بیند.

دوستی آمیخته شدن یک روح با روح دیگر است، ملاقات یک قلب با قلب دیگر است و شربت پاکی است که خدای تعالی به بندگان مؤمنش می‌نوشاند، پس دوستی در رگ‌هایشان حرکت می‌کند، در خونشان جریان دارد و در وجودشان اوج می‌گیرد، پس برادر دست برادرش را با ملایمت و دل سوزی و مهربانی می‌گیرد، دست محبوب را روی قلبش می‌گذارد تا با دوستش در سایه‌های محبت حرکت کند و با هم نسیم وفا و برادری را استشمام کنند.

انتخاب دوست

بر چه اساسی دوست انتخاب می‌شود؟ آیا دوستی را انتخاب کنیم که طعنه می‌زند، شکلک در می‌آورد، مردم را مسخره می‌کند و آنان را تحقیر می‌نماید؟

آیا دوستی را انتخاب کنیم که بد زبان است و دیگران را ناراحت می‌کند؟

آیا دوستی را انتخاب کنیم که در گناهان به ما کمک می‌کند. از جمله: ترک نماز، سیگار کشیدن و رفتن به مجالس بد؟

هرگز! هرگز!

دوستی را که انتخاب می‌کنیم که چنین صفاتی دارد:

- کسی که دوست دارد آن چه را که خدا دوست دارد و دوست ندارد آن چه را که خدا دوست ندارد.

- کسی که هوا و هوسش را کنترل می‌کند و در برابر حدود خداوند توقف می‌کند.

- کسی که به خاطر خدا تو را دوست دارد و تو را به سوی ایمان سوق می‌دهد.

- کسی که تو را از فساد دور می‌کند و در برابر آزار و اذیت مردم به صبر سفارش می‌کند.

چنان که رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ»[1]

[1] - سنن، ۴۰۲۲.

«مؤمنی که با مردم در می‌آمیزد و آزار و اذیت آنان را تحمل می‌کند بهتر است از مؤمنی که با مردم در نمی‌آمیزد و در برابر آزار و اذیت آنان صبر نمی‌کند.»

برادر مهربانم:
کسی را انتخاب کن که در او صلاح و خوبی می‌بینی، از کسی که در او شر و فساد می‌بینی دوری کن.

مردی از بهشتیان

از انس بن مالک ﷺ[1] روایت شده که گفته است: با رسول الله ﷺ نشسته بودیم که فرمود: الآن مردی از بهشتیان وارد جمع شما می‌شود.

بلافاصله مردی از انصار وارد شد که آب وضو از ریشش می‌چکید و کفش‌هایش در دست چپش بود. فردا که شد پیامبر ﷺ همان سخنش را گفت و همان شخص با همان وضعیت اوّلی وارد شد. وقتی پیامبر ﷺ برخواست، عبدالله بن عمرو دنبال آن شخص رفت و گفت: من با پدرم درگیر شدم، قسم خوردم که سه روز نزدش نروم، اگر صلاح می‌دانی که مرا پناه دهی تا این مدت بگذرد این کار را بکن.

آن مرد گفت: باشد.

انس گوید: عبدالله تعریف می‌کرد که سه شب نزد او خوابید. او در این سه شب ندید که برخیزد و نماز شب بخواند، ولی وقتی روی بسترش از این پهلو به آن پهلو می‌شد خدا را شکر می‌کرد و تکبیر می‌گفت تا این که برای نماز بامداد بر می‌خواست.

عبدالله می‌گوید: ولی من نشنیدم که چیزی جز خیر بگوید. وقتی سه شب گذشت و نزدیک بود عملش را ناچیز بشمارم گفتم: ای بنده‌ی خدا، هیچ ناراحتی و قهری در میان من و پدرم نبوده است، ولی شنیدم رسول الله ﷺ سه بار در مورد تو می‌فرماید که اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می‌شود و در سه بار تو وارد شدی. خواستم به تو پناه بیاورم تا ببینم چکار می‌کنی و به تو اقتدا کنم، ولی دیدم که عمل زیادی انجام نمی‌دهی، چه چیزی تو را به آن‌جا رساند که رسول الله ﷺ در مورد تو چنین بگوید.

گفت: من کاری نمی‌کنم مگر آن چه دیدی، ولی من در دلم کینه‌ای از

---

[1] ـ مسند احمد، ج۳، ص ۱۶۶.

مسلمانان قرار نمی‌دهم و نسبت به کسی که خداوند خیری به او داده حسد نمی‌ورزم.

عبدالله گفت: این چیزی است که تو را به این جا رساند و ما نمی‌توانیم انجام دهیم.

نفس‌های فهمیده

یک روز هارون الرشید غذای فاخری فراهم کرد، مجلسش را آراست سپس ابو العتاهیه شاعر معروف را حاضر کرد و گفت: نعمتی را که ما در آن قرار داریم توصیف کن.

او این گونه سرود:

عِش مَا بَدَا لکَ سَالِمَاً * فِی ظِلّ شَاهِقَةِ القُصُور

«هر چه می‌خواهی به سلامت در سایه‌ی کاخ‌های سر به فلک کشیده زندگی کن.»

رشید گفت: آفرین، سپس چه؟

او سرود:

یَسعَی إلَیکَ بِمَا اشتَهَیتَ * لَدَی العَشِیَّةِ وَالبَکُور

«در شام و صبح آن چه می‌خواهی شتابان نزد تو می‌آیند.»

گفت: آفرین، بعدش چی؟

او سرود:

وَإذَا النُّفُوسُ تَغَرغَرَت * بِزَفِیرِ حَشرَجَةِ الصُّدُور
فَهُنَاکَ تَعلَمُ مُوقِنَاً * مَا کُنتَ إلَّا فِی غُرُور

«وقتی که جان‌ها با دمی که در سینه‌ها می‌پیچد به غرغره بیفتد، در آن جا به یقین می‌دانی که تو در فریب به سر می‌بردی.»

در این‌جا رشید گریست.

بعضی از حاضران به ابو العتاهیه گفتند: امیر المؤمنین شخصی را نزد تو فرستاد تا تو او را خوشحال کنی، اما تو او را ناراحت کردی.

رشید گفت: رهایش کنید، او دید ما کوریم، پس نپسندید که بر کوری ما بیفزاید.

دوست نداشتن گناه، نه گنه کار

ابو دردا ﷺ از کنار مردی گذشت که گناهی مرتکب شده بود، مردم به او دشنام می‌دادند، به آنان گفت: اگر او را در یک چاه می‌دیدید آیا او را بیرون نمی‌آوردید؟

گفتند: آری.

گفت: پس برادرتان را دشنام ندهید، خدایی را سپاس بگویید که شما را سلامت داشته است.

گفتند: آیا از او بدت نمی‌آید؟

گفت: از عملش بدم می‌آید، وقتی آن عمل را ترک کند او برادرم است.[۱]

ابن مسعود ﷺ گفته است: وقتی دیدید برادرتان مرتکب گناهی می‌شود یاوران شیطان علیه او نباشید که بگویید خدایا لعنتش کن، ولی از خدا سلامتی را بخواهید، چون ما یاران محمد در مورد کسی چیزی نمی‌گفتیم تا بدانیم بر چه چیزی می‌میرد. اگر ختم به خیر می‌شد می‌دانستیم که او خیر انجام داده، اگر ختم به شر می‌شد نسبت به او می‌ترسیدیم.[۲]

---

[۱] ـ حیاة الصحابة، ج۲، ص ۲۲۳.

[۲] ـ حیاة الصحابة، ج۲، ص۲۲۴.

آتش دشمنی را قبل از فراگیر شدن خاموش کن[۱]

* وقتی از شخصی سخن بدی را شنیدی، جوابش را نده که ده تا می‌شود.

* اگر با یک شعر هجو شدی به گونه‌ای عمل کن که گویا نشنیده‌ای، چون اگر با قصیده‌ای آن را رد کنی، مردم مشغولش می‌شوند و ادیبان آن را حفظ می‌کنند.

* وقتی یک مقاله‌ی نیش داری در مورد تو نوشته شد با ندیده گرفتن آن را بمیران، گویا هدفش کسی دیگر است.

* اگر نقاد کینه توزی تو را نقد کرد خود را به نفهمی بزن، گویا منظور از سخنش دیوار همسایه است.

لَا يَضُرُّ البَحرَ أَمسَى زَاخِرَاً * أَن رَمَى فِيهِ غُلَامٌ بِحَجَر

«اگر پسر بچه‌ای سنگی در دریا بیندازد، ضرری به دریا نمی‌رسد، چون دریا سرشار است.»

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» [الشوری: ۳۷].

«و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند.»

---

[۱] ـ لا تحزن، قرنی، ص۵۰۳.

تلاش دیگران را مصادره نکن[1]

برای این‌که خودت و دوستت خوشبخت شوی باید کاملاً به او اهمیت بدهی از جمله:

ـ با نیکوترین نام‌ها او را صدا بزنی. با نامش که با آن شناخته می‌شود یا کنیه‌اش.

ـ باید از کسی که کاری انجام داده تشکر کنی.

ـ از ظاهر نیکو و بوی خوش او تعریف کن.

ـ از کار نیک، صفت پسندیده و کتاب سودمند تعریف کن.

تا در دفتر وفاداران، امینان و جوانمردان ثبت شوی.

[1] ـ لا تحزن د. عادل قرنی.

حلم و بردباری هود پیامبر ﷷ

به حلم و بردباری هود ﷷ نگاه کنید که به جواب قومش بعد از دعوت آنان به توحید خدای تعالی گوش فرا می‌دهد:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٦٦) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٦٧) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (٦٨)» [الأعراف: ٦٦، ٦٨].

«سران کافر قوم او گفتند: بی‌گمان ما تو را در بی‌خردی می‌بینیم و به راستی ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم. (۶۶) گفت: ای قوم من، در من هیچ گونه بی‌خردی نیست، بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم. (۶۷) پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برای شما خیرخواهی امین هستم. (۶۸)»

دشنام‌های این نادانان حلم و بردباری هود ﷷ را مضطرب نکرد، چون مسافت در میان مردی که خدای تعالی او را به عنوان رسول برگزیده و بین قومی که خود را سبک مغز شمردند و به عبادت سنگ‌ها شتافتند بسیار زیاد است.

چگونه معلم بزرگ از سبک سری این قوم به تنگ می‌آید؟!

جز این نیست که آسان‌گیر برانگیخته شدید

وقتی یک صحرا نشین برخواست و در مسجد شروع به ادرار کرد و مردم به اونهیب زدند. رسول الله ﷺ فرمود:

«دَعُوهُ وَهَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ أَوْ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ»[1]

«رهایش کنید و یک سطل آب روی ادرارش بریزید. جز این نیست که شما آسان‌گیر برانگیخته شدید و سخت‌گیر برانگیخته نشدید.»

دعوت با سخن کافی نیست، باید راه و روش و رفتار نیکو و پسندیده و بلندی که دل‌ها را جذب می‌کند نیز وجود داشته باشد.

به این خاطر خدای تعالی خطاب به رسول بزرگوارش ﷺ فرمود:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به [لطف] رحمتی از [سوی] خدا با آنان نرمخو شدی و اگر درشتخوی سختدل بودی، به یقین از پیرامونت پراکنده می‌شدند.»

به این خاطر باید رحمت، ملایمت و نرمی در میان مؤمنان به کار برده شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [الشعراء: ۲۱۵].

«و برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، مهربان و فروتن باش.»

و مؤمنان را این گونه توصیف می کند:

«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» [المائدة: ٥٤].

«[قومی که] بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند.»

---

[1] ـ بخاری، ۲۱۳.

عمر ﷺ و پسر بچه‌ی شجاع

روزی امیر المؤمنین عمر بن خطاب ﷺ در یکی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفت. وقتی به بچه‌ها که در کوچه بازی می‌کردند، نزدیک شد همه فرار کردند به جز یکی. عمر ﷺ به او گفت: چرا مانند دیگر بچه‌ها فرار نکردی ای پسر؟

پسر بچه گفت: چرا فرار کنم ای امیر المؤمنین؟ من مرتکب گناهی نشده‌ام که از تو بترسم، وانگهی راه هم تنگ نیست که آن را برایت باز کنم.

عمر ﷺ گفت: آیا نمازت را خوانده‌ای؟

پسر بچه گفت: بله، قرآن هم خوانده‌ام.

امیر المؤمنین گفت: خدا به تو برکت دهد فرزندم.

این پسر بچه‌ی شجاع و با تربیت عبدالله بن زبیر ﷺ و اوّلین نوزادی بود که بعد از هجرت در میان مسلمانان متولد شد.

خدا مرا می‌بیند

یکی از مربیان خواست تا به دانش آموزانش درسی در مورد حاضر و ناظر بودن خدا بدهد، لذا این امتحان عملی را برای آن‌ها انجام داد. به آن‌ها گفت: کدام یکً از شما می‌تواند مرغی را سر ببرد بدون این که کسی او را ببیند. هر کس این کار را بکند به او جایزه‌ای می‌دهم. فردا به من بگویید که چکار کردید.

هر یک از آن‌ها به طریقی این کار را انجام داد.

یکی گفت: من به غاری در کوه رفتم.

دیگری گفت: به جای دوری در دریا رفتم.

سومی گفت: منتظر شدم شب بیاید تا برادرانم بخوابند.

سخن کوتاه این‌که هر یک از آن‌ها کاری را که انجام داده بود بیان کرد، مگر یک جوان.

معلم به او گفت: تو چکار کردی؟

گفت: ای معلم، من به هرجا رفتم، هر وقت که خواستم این کار را انجام دهم، هر بار به یاد می‌آوردم که خدا مرا می‌بیند، پس مرغ را ذبح نکردم.

معلم گفت: آفرین بر تو فرزندم.

و جایزه را به او داد.

بردبار و سبک سر

وَذُو سَفَهٍ يُخَاطِبُنِي بِجَهلٍ * فَآنِفُ أَن أَكُونَ لَهُ مُجِيباً
يَزِيدُ سَفَاهَةً فَأَزِيدُ حِلمَاً * كَعُودٍ زَادَهُ الإِحرَاقُ طِيبَاً

«سبک مغزی با نادانی مرا مورد خطاب قرار می‌دهد، من سر باز می‌زنم از این که جوابش را بدهم.

او بر سبک سری خود می‌افزاید، من بر حلم و برد باری‌ام می‌افزایم، بسان چوب مشک که هر چه بیشتر بسوزد خوش بویی‌اش بیشتر پخش می‌شود.»

اتحاد و یک‌پارچگی قوت است

یکی از حکیمان در وقت مرگ فرزندانش را دور خود جمع کرد. او خواست به آن‌ها وصیت کند، لذا دسته‌ای از چوب‌ها را به آن‌ها داد سپس به آن‌ها گفت:

کدام یک از شما می‌تواند این دسته چوب را بشکند؟

آن‌ها کوشیدند، ولی هیچ کدام نتوانست چوب‌ها را بشکند.

آن حکیم بند دسته را باز کرد و چوب‌ها را یکی یکی به آنان داد و گفت: اکنون کدام یک از شما می‌تواند این چوب‌ها را بشکند؟

چوب‌ها یکی پس از دیگری به آسانی شکسته شدند.

حکیم گفت: فرزندانم، این مثالی برای اتحاد و تفرقه است، اتحاد قوت و نیرو و تفرقه ضعف و سستی است.

شاعر چه زیبا سروده است:

تَأبَى الرِّمَاحُ إِذَا اجتَمَعنَ تَكَسُّراً * وَإِذَا افتَرَقنَ تَكَسَّرَت آحَــاداً

«وقتی سرنیزه‌ها را کنار هم بگذاری، اجازه نمی‌دهند آن‌ها را بشکنی، ولی وقتی از هم جدا شوند یکی یکی می‌شکنند.»

تو مرتکب سه جنایت شدی

یکی از علما به دیدار یکی از عابدان رفت و سخنی درباره‌ی یکی از آشنایانش برای او نقل کرد. عابد به او گفت: تو در دیدار من تأخیر کردی و مرتکب سه جنایت شدی:

- دل من را از برادرم ناراحت کردی.
- خود را متهم کردی.
- دل فارغ من را مشغول کردی.

امام نووی در کودکی

یکی از علما می‌گوید: وقتی امام نووی ده ساله بود در شهر نوا از کنارش گذشتم، بچه‌ها او را می‌کشیدند تا با آن‌ها بازی کند، ولی او فرار می‌کرد و برای این که می‌خواستند او را مجبور کنند گریه می‌کرد و در همان حالت قرآن هم می‌خواند. محبتش به دلم افتاد، نزد معلمش رفتم، سفارشش را به او کردم و گفتم: من آرزو دارم که داناترین و زاهدترین فرد زمانش شود و مردم از او نفع ببرند.

معلم این موضوع را برای پدر امام نووی ذکر کرد. او کوشید تا این که قرآن را ختم کرد و به آن رؤیا رسید و امام نووی کاری کرد که گمان آن عالم محقق شود. او یکی از داناترینِ مردم بود.

با تلاش و کوشش انسان به آن چه می‌خواهد می‌رسد.

او برادرم است

برادری اسلامی بزرگ‌تر از برادری نسبی است. دلیلش این داستان است:

بعد از پایان یافتن نبرد بدر، مصعب بن عمیر ﷺ از کنار برادرش ابو عزیز بن عمیر که در جنگ علیه مسلمانان شرکت کرده و اسیر شده بود گذشت. او به دست یکی از انصار اسیر شده بود و انصاری دستانش را بسته بود. ابو عزیز از برادرش مصعب کمک خواست.

مصعب ﷺ به آن مرد انصاری گفت: او را محکم ببند، چون مادرش ثروتمند است، شاید با مال زیادی فدیه‌اش را بدهد و او را آزاد کند.

ابو عزیز به برادرش مصعب ﷺ گفت: آیا این سفارش تو در مورد برادرت است؟

مصعب ﷺ گفت: او برادرم است نه تو.

از شگفتی‌های ایثار

در جنگ یرموک شخصی مقداری آب برداشت و در جست‌وجوی پسر عمویش خارج شد تا اگر زنده باشد به او آب بدهد. او می‌گوید: او را با برخی از هم‌رزمانش دیدم که مجروح است.

به او گفتم: به تو آب بدهم؟

با سرش اشاره کرد که بله.

ناگهان یکی از مجروحان ناله کرد: آه! آه!

پسر عمویم به من اشاره کرد که نزد او برو. او هشام بن عاص بود.

به هشام گفتم: به تو آب بدهم؟

با سر اشاره کرد که بله.

ناگهان صدای مجروح دیگری را شنیدم که ناله می‌کند: آه! آه!

هشام اشاره کرد که نزد او برو. وقتی نزد او رفتم مرده بود. نزد پسر عمویم برگشتم، او هم مرده بود. به سوی هشام رفتم، او هم مرده بود. هیچ یک آب را نخورد، چون هر یک دیگری را بر خود ترجیح داد.

راست فرمود خداوند در این آیه‌ی کریمه:

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» [الحشر: ۹].

«و [دیگران را] بر خودشان ـ و لو نیازمند باشند ـ ترجیح می‌دهند.»

آیا از بهشت فرار می‌کنید؟

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت شده که گفته است: در روز یمامه عمار بن یاسر را روی یک صخره دیدم که از آن جا بر مردم مشرف بود و به آن‌ها می‌گفت: ای مسلمانان! آیا از بهشت فرار می‌کنید؟ من عمار بن یاسر هستم، نزد من بیایید.

در آن وقت من به گوشش نگاه می‌کردم که قطع شده بود و پر پر می‌زد، با این وجود او در راه خدا می‌جنگید.

سنگین‌تر از کوه‌های دنیا

عبدالله بن مسعود ﷺ گفته است: روز قیامت امانت داری را که در امانت خیانت کرده می‌آورند. به او گفته می‌شود: امانتت را تحویل بده.

می‌گوید: پروردَگارا، چگونه آن را تحویل دهم در حالی که دنیا تمام شده است؟

امانتش مثل روزی که تحویل گرفته در قعر جهنم قرار می‌گیرد، سپس به او گفته می‌شود: برو پایین و آن را بیرون بیاور.

او پایین می‌رود و آن را بر پشتش می‌گذارد. امانت سنگین‌تر از کوه‌های دنیاست، او با امانت بالا می‌آید تا این که گمان می‌کند که نجات پیدا کرده است، ناگهان امانت سقوط می‌کند و او هم پشت سر امانت تا ابد الآبدین سقوط می‌کند، سپس افزود: نماز امانت است، وضو امانت است، غسل امانت است، وزن امانت است و پیمانه امانت است، بیشتر از این‌ها سپرده‌ها هستند.

به به!

قبل از شروع جنگ بدر، رسول الله ﷺ مؤمنان را تشویق به جنگ می‌کرد و می‌فرمود: قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کس امروز با آن‌ها بجنگد و در حالی که صبر می‌کند، منتظر ثواب است، رویش به سوی آن‌هاست و پشتش به سوی آن‌ها نیست، کشته شود، خداوند او را وارد بهشت می‌کند.

عمیر بن حمام ﷺ که چند خرما در دستش بود و آن‌ها را می‌خورد، گفت: به به، میان من و این که وارد بهشت شوم فقط این قدر فاصله است که این‌ها مرا بکشند!

او بلافاصله خرماها را پرت کرد، شمشیرش را برداشت و با آنان جنگید تا کشته شد.

شجاعت یک اعرابی

حجاج بن یوسف، والی مکه که معروف به سنگ‌دلی، بی‌رحمی و ظلم بود، فهمید که یک اعرابی با صدای بلند لبیک می گوید، دستور داد آن مرد را نزدش بیاورند. وقتی او را آوردند حجاج پرسید: از کدام قبیله هستید؟

گفت: از مردم.

حجاج گفت: در مورد این از تو نپرسیدم.

آن مرد گفت: پس در مورد چی از من پرسیدی؟

حجاج گفت: از کدام سرزمین هستی؟

گفت: از یمن.

حجاج گفت: برادرم محمد بن یوسف در میان شما چگونه است؟

ـ او کارگزار حجاج در یمن بود. ـ

اعرابی گفت: در حالی که نیرومند و عظیم الجثه بود و مالیات‌ها را جمع می کرد و مدام در حرکت بود او را رها کردم.

حجاج گفت: در این مورد از تو نمی‌پرسم، در مورد رفتارش با مردم از تو می‌پرسم.

اعرابی گفت: در حالی که ظالم، ستمکار، نافرمانِ خالق و فرمانبردار مخلوق بود او را ترک کردم.

حجاج به شدت خشمگین شد و گفت: چرا چنین گفتی در حالی که جایگاهش را نزد من می‌دانی؟

اعرابی با شجاعت بی‌نظیری گفت: آیا جایگاه او نزد تو از جایگاه من نزد خدای تعالی که به مهمانی‌اش آمده‌ام تا قرضش را ادا و پیامبرش ﷺ را تصدیق کنم، عزیزتر است؟

شجاعت اعرابی در حق گویی حجاج را ساکت کرد و جوابش را نداد و او بدون اجازه خارج شد.

حسناتم را رها کردید

یک اعرابی را نزد یک قاضی آوردند تا به خاطر جرمی که او را متهم کرده بودند محاکمه شود. وقتی بر قاضی وارد شد نامه‌ای بیرون آورد که ماجرایش در آن نوشته شده بود، آن را به قاضی داد و می‌گفت:

«هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ» [الحاقة: ۱۹].

«بگیرید کارنامه‌ام را بخوانید.»

قاضی به او گفت: این در روز قیامت گفته می‌شود.

اعرابی گفت: به خدا قسم امروز بدتر از روز قیامت است. در روز قیامت نیکی‌ها و بدی‌های من آورده می‌شوند، امروز شما فقط بدی‌های من را آوردید و نیکی‌های مرا رها کردید.

گشت و گزاری در سبزه‌زارهای امانت

امانت

سپاس و ستایش خداوندی را که پروردگار عالمیان است، درود و سلام بر خاتم پیامبران محمد بن عبدالله ﷺ پیامبر امین و بر تمام خا ندان و یارانش.

اما بعد...

اسلام بر مسلمانان واجب کرده که امین باشند، امانت یکی از صفات مسلمانان و جزئی جدایی ناپذیر از اخلاقشان است. امانت در اسلام متعدد است و امانت‌ها از امانت بزرگ شروع می‌شود که خداوند بر عهده‌ی فطرت انسان گذاشت، همان امانتی که آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از حمل آن سر باز زدند و انسان آن را برداشت. امانت هدایت، شناخت و ایمان به خدا با قصد و اراده. امانت گواهی دادن برای این دین، اولاً در نفس با مجاهده‌ی نفس تا ترجمه‌ی عینی آن باشد، تا مردم تصویر ایمان را در این نفس ببینند و بگویند چه زیباست این ایمان.

پس مسلمان:

* با خدا امین است، در عبادتش و هر چه متعلق به این عبادت است از جمله فرائض و واجبات.

*با مردم امین است و ظاهر و باطنش در میان مردم یکی است. در معاملات و سپرده‌های مالی‌اش امین است.

*در جامعه نسبت به مسئولیت‌هایی که دارد امین است. دانش آموز در محافظت از وقتش و تحصیل علم امین است. معلم در نقل و رساندن علم به دانش آموز امین است. هر کس مقام و منصبی دارد مسئولِ پیامدهای مقام و منصبش است.

امانت رسول الله ﷺ

وقتی فرمان الهی در مورد هجرت رسول الله ﷺ از مکه به مدینه‌ی منوره صادر شد قریشیان ترسیدند که این هجرت منجر به انتشار و رشد دعوت شود، پس تصمیم گرفتند که به هر قیمتی که شده مانع این هجرت شوند. چشم‌ها در هر جا پیامبر ﷺ را زیر نظر داشت، حرکات و سکناتش را می‌شمردند. همه‌ی این‌ها مانع عبور صدای حق از تمام این موانع و رسیدن به مردم در قبائل پیرامون مکه نشد، لذا قریشیان تصمیم گرفتند به صورت نهایی از رسول الله ﷺ خلاص شوند و او را بکشند تا خونش در میان قبائل پخش شود.

موضع گیری رسول الله ﷺ در برابر قریش چه بود؟

اگر شخص دیگری غیر از رسول الله ﷺ در این وضعیت خطیر بود تمام همّ و غمّش را صرف برنامه‌ی هجرت و چگونگی فرار کردن از آن محاصره می‌کرد، ولی پیامبر بزرگوارِ راستگو و امین ﷺ که صاحب اخلاق والا و ارزشمند است، در این وضعیت خطرناک فراموش نمی‌کند که علی بن ابی طالب ﷛ را در مکه بگذارد و او را مأمور باز گرداندن امانت‌ها به صاحبان آن‌ها بعد از رفتنش کند. باز گرداندن امانت‌های چه کسانی؟ امانت‌های کسانی که او را محاصره کرده‌اند، کسانی که می‌خواهند او را بکشند، امانت‌های قریش که دشمنی با رسول الله ﷺ را اظهار کرده‌اند، چون آن‌ها کسی را امین‌تر از رسول ﷺ ندیدند که امانت‌هایشان را به او بدهند، آن‌ها مطمئن بودند که امانت‌ها را به آنان بر می‌گرداند. این اخلاق پیامبر کریم و امین ﷺ است.

امین این امت[1]

بعد از وفات رسول الله ﷺ عمر بن خطاب ﷺ از پراکنده شدن آرای مسلمانان ترسید، پس به ابو عبیده بن جراح ﷺ گفت: دستت را دراز کن که با تو بیعت کنم، چون من شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»[2]

«هر امتی امینی دارد و امین این امت ابوعبیده بن جراح هست.»

ابوعبیده ﷺ گفت: من بر مردی که رسول الله ﷺ به او دستور داد که در نماز برای ما امامت دهد، جلو نمی‌شوم.

منظورش ابوبکر صدیق ﷺ بود. سپس با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت کرد و ابوعبیده ﷺ بهترین خیرخواه برای او در حق بود. این موضع گیری او بهترین دلیل بر صداقت گفته‌ی رسول الله ﷺ بود.

---

[1] ـ تاریخ الخلفاء.

[2] ـ بخاری، ۴۰۳۱.

ناظری همراه من بود

عمر بن خطاب ﷺ معاذ بن جبل ﷺ را نزد بنی کلاب فرستاد تا عطایای آنان را در میانشان تقسیم کند و صدقات و فدیه‌ها را در میان فقیران آنان تقسیم نماید. معاذ ﷺ مأموریتش را به بهترین وجه انجام داد تا آن جا که وقتی برگشت چیزی با او نبود، مگر پارچه‌ای که بر پشت چهارپا گذاشته می‌شود که آن را دور گردنش پیچیده بود. وقتی همسرش او را دید به او گفت: کجاست چیزهایی که برای ما آوردی؟ همان هدایایی که والیان با خود می‌آورند؟

معاذ ﷺ گفت: مراقب و ناظری با من بود که همه‌ی کارهای من را زیر نظر داشت.

منظورش خدای سبحانه و تعالی بود که حاضر و ناظر است.

زنش گفت: تو نزد رسول الله ﷺ و ابوبکر ﷺ امین بودی، سپس عمر ﷺ آمد و مراقب و ناظری با تو فرستاد که تو را زیر نظر داشته باشد.

زنش در میان مردم شایعه کرد که خلیفه ناظری با معاذ ﷺ فرستاده تا کارهایش را زیر نظر داشته باشد و این سخن به عمر ﷺ رسید. عمر ﷺ معاذ ﷺ را فرا خواند و به او گفت: آیا من با تو ناظری فرستادم تا تو را زیر نظر داشته باشد؟!

معاذ گفت: یا امیر المؤمنین، بهانه‌ای نداشتم که برای او بیاورم غیر از این گفته.

عمر ﷺ خندید و مبلغی به او داد و گفت: او را با این راضی کن.

امانت علم

از پیامبر ﷺ سؤال شد: موسی نزد شعیب کدام مهلت را به پایان رساند، هشت سال یا ده سال؟

جواب پیامبر ﷺ چه بود؟ فرمود: نمی دانم تا این که از برادرم جبرئیل بپرسم.

وقتی از جبرئیل پرسید گفت: یا رسول الله، نمی‌دانم تا این که از ربّ العزت بپرسم.

رسول معصوم که دریای علوم است، امانت علم را رعایت می کند. درباره‌ی دو مهلت از او سؤال می‌شود و می گوید که نمی‌دانم تا از جبریل بپرسم و از جبریل می‌پرسد و می گوید که نمی‌دانم تا از رب العزت بپرسم. یعنی چه؟ این امانت علم است.

علم امانت گران قیمتی است. سؤال سهل و آسان است، نیاز به فکر زیاد و بحث و بررسی ندارد، نیاز به پیچیدگی و تکلف ندارد، ولی امانت اقتضا می کند که وارد هر چیزی از راهش شد و برای ورود به علم هم باید از راهش وارد شد.

سرور رسولان سؤال را از بزرگ امینان وحی آسمان می‌پرسد، بزرگ امینان وحی و سفیر انبیا سؤال را از کسی که آسمان را بدون ستون نگه داشته می‌پرسد. چه اتفاقی می‌افتد؟ جبریل امین بر رسول الله ﷺ جواب را فرو می‌آورد و فراتر از هر دانایی، داناتری است و داناتر همان الله است، جبریل به محبوبمان مصطفی ﷺ می‌فرماید: صاحب سلام به تو سلام می‌فرستد و می گوید که موسی ﷺ طولانی‌ترین مدت را انجام داد و این دلیل کرم، سخاوت و گشاده دستی اوست.

شگفتی‌های امانت[1]

حکایت کنند که مردی برای حج از خانه‌اش خارج شد، او به کمرش یک کمربند بسته بود که پر از دینار و جواهر بود که قیمتش به سه هزار دینار می‌رسید. در هنگام سعی بین صفا و مروه کمربند باز شد و بدون این که بفهمد، افتاد. بعد از این که خیلی از آن جا دور شد، خواست چیزی از میان کمر بندش بردارد، وقتی دستش را به طرف کمربند برد آن را ندید، پس فهمید که کمربندش را گم کرده، ولی نداست آن را کجا گم کرده است. پس مالش را در نزد خداوند گذاشت و متأثر نشد، چون ثروتمند بود.

وقتی حج را به جای آورد و به شهرش بازگشت، مصیبت‌ها یکی پس از دیگری به طرفش آمدند تا این که دیگر ثروتی برایش باقی نماند، قرض‌هایش زیاد شدند و به تنگنا افتاد، پس با همسرش که باردار بود از شهرش خارج شد و بدون این که بداند به کجا می‌رود به راه افتاد تا به یک آبادی رسید، شب بارانی و خیلی سرد بود، همسرش از او خواست که چیزی برای او بیاورد تا بخورد، چون درد زایمان شروع شده بود، او فقط نیم درهم داشت، یک بقالی را دید، وضعیتش را برای صاحبش شرح داد، او مقداری شیر و روغن جوشاند و برایش در یک ظرف گذاشت و به او داد. وقتی چند قدم دور شد پایش در میان گل و لای لغزید و افتاد و ظرف شکست و هر چه در آن بود بر زمین ریخت، او جلوی یک منزل شروع بَه گریه کرد، تا این که صاحب منزل بیرون آمد و پرسید: چرا گریه می‌کنی؟

ماجرای ریختن شیر و روغن را برایش توضیح داد. صاحب منزل گفت: آیا این همه گریه به خاطر نیم درهم است؟

گفت: نه، دلم به حال همسرم می‌سوزد و به خاطر او گریه می‌کنم که

---

[1] ـ قصص العرب با اندکی تصرف.

الآن از گرسنگی می‌میرد. به خدا قسم در فلان سال در حج از کمرم یک کمربند افتاد که در آن به قیمت سه هزار دینار دینار و جواهر بود، ولی گریه نکردم.

وقتی آن مرد داستان کمربند را شنید از او خواست که کمربند را برایش توصیف کند. وقتیَ آن را برایش توصیف کرد، مرد را به داخل خانه‌اش برد و یک صندوق آورد و درش را باز کرد، سپس آن کمربند را از میان آن صندوق بیرون آورد. وقتی مرد درمانده کمربند را دید گفت: به خدا قسم این کمربند من است.

صاحب منزل به او اطمینان داد و گفت: این کمربند تو را در موسم حج فلان سال پیدا کردم و آن را به همان حالت امانت نگه داشتم تا این که خدای تعالی روزی صاحبش را برساند و امانتش را به او برگردانم. پس کمربندت را بگیر و به هر جا می‌خواهی برو.

پاداش امانت[1]

در وهله‌ی اوّل امانت با خدا را باید رعایت کنیم.
بله امانت با خدا، چنان که در حدیث آمده است:
«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ...»[2]
«خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی، اگر تو او را نمی‌بینی پس او تو را می‌بیند.»

حکایت کنند که یک شب عمر بن خطاب ﷺ برای بررسی اوضاع و احوال رعیت از خانه خارج شد، وقتی در میان کوچه‌ها راه می‌رفت، شنید زنی به دخترش می گوید: آیا آب قاطی شیر نمی کنی؟

دخترش گفت: چگونه آب قاطی شیر کنم در حالی که امیر المؤمنین از این کار نهی کرده است.

زن گفت: مردم این کار را می کنند، تو هم این کار را بکن. امیر المؤمنین از کجا می‌فهمد؟

دختر گفت: اگر امیر المؤمنین ما را نمی‌بیند خدا ما را می‌بیند.

عمر ﷺ که این گفت‌وگو را شنید آن خانه را علامت زد. فردا صبح پسرش عاصم را صدا زد و به او گفت: به فلان جا برو و با آن دختر ازدواج کن.

عاصم بن عمر با آن دختر ازدواج کرد و از او صاحب دختری شد. عبدالعزیز بن مروان با آن دختر ازدواج کرد. حاصل این ازدواج عمر بن عبدالعزیز بود. این است امانت ترس از خدا.

---

[1] ـ قصص العرب، با تصرف.
[2] ـ بخاری، ۴۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره ﷺ

قویِّ امین

پیامبر خدا موسی ﷺ نشسته به تنه‌ی یک درخت تکیه داده بود و به چوپانان نگاه می‌کرد که گوسفندانشان را از چاه آب می‌دادند که در این زمان دو دختر با گوسفندهایشان آمدند. آن دو می‌خواستند گوسفندانشان را آب دهند، اما به خاطر تعداد زیاد چوپان‌ها نمی‌توانستند. دل موسی به حال این دو دختر جوان سوخت. اوضاعشان را جویا شد. به او خبر دادند که پدرشان پیر است. موسی گوسفندانشان را برایشان آب داد و رفت. وقتی آن دو دختر نزد پدرشان رفتند و ماجرا را تعریف کردند، پدرشان به یکی از آن دو دختر دستور داد که نزد موسی برود، او را صدا بزند تا از او تشکر کند:

«إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا» [القصص: ۲۵].

«پدرم تو را دعوت می‌کند تا مزد آن‌که [حیواناتمان را] برایمان آب دادی، به تو بدهد.»

وقتی موسی نزد پدرشان آمد، دختر به پدرش گفت:

«يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» [القصص: ۲۶].

«پدرجان، او را اجیر کن. بی‌گمان بهترین کسی را که به اجرت گیری [باید چنین شخصی] نیرومند امین باشد.»

پدرش از او پرسید که چگونه متوجه این موضوع شدی؟

چنین توضیح داد که قدرتش زیاد بود، به گونه‌ای که چوپانان از او می‌ترسیدند و راه را برای او باز می‌کردند و در حالی که غریب بود گوسفندانشان را برایشان آب داد، حال آن‌که غریب هر چند که نیرومند باشد ضعیف است. امانتش را از آن جا متوجه شد که زبان و چشمش را محافظت می‌کرد، لذا به پدرش پیشنهاد داد که او را به کار بگیرد تا او و خواهرش را از رنج کار و درگیر شدن با مردم باز دارد، در حالی که نسبت به کار قوی است

و نسبت به مال امین است، چون کسی که نسبت به ناموس و آبرو امین باشد نسبت به چیزهای دیگر امین است.

آن پیرمرد یکی از دخترانش را به ازدواجش در آورد.

دو صفت قوت و امانت ضامن این هستند که موسی در نظر آن پیرمرد بزرگ‌ترین مرد باشد.

هدیه

پیامبر ﷺ مردی را به قبیله‌ی بنی سلیم فرستاد تا صدقات و زکات‌های آن قبیله را جمع آوری کند.

بعد از مدتی آنَ مرد به مدینه برگشت و نزد پیامبر ﷺ که در میان یارانش نشسته بود، رفت. او به آن‌ها سلام کرد و مقداری مال بر این اساس که صدقه و زکات است به پیامبر ﷺ داد و مقداری هم برای خود نگه داشت. پیامبر ﷺ در مورد آن‌چه برای خود نگه داشت از او پرسید. آن مرد به پیامبر ﷺ خبر داد که آن‌ها هدایایی است که به او داده شده است.

پیامبر ﷺ به او نگاه کرد و خواست امانت داری را به او یاد بدهد، لذا برای او توضیح داد که مردم این مال‌ها را به عنوان هدیه به او داده‌اند، چون می‌دانند که او فرستاده‌ی پیامبر ﷺ است، اگر چنین نمی‌بود این هدایا را به او نمی‌دادند، پس باید هر چه را که با اوست به بیت المال مسلمانان تحویل دهد.

به این ترتیب پیامبر ﷺ او را راهنمایی کرد که مسلمان نسبت به مال برادر مسلمانش امین است، در آن طمع نمی‌کند، بلکه از آن نگه داری می‌کند، همه را به صاحبش تحویل می‌دهد و در امانت خیانت نمی‌کند تا خداوند عزوجل او را در روز قیامت مجازات نکند.

پاکی مال

امام ابو حنیفه ـ رحمه الله ـ شریکی داشت که مسئول کارهای تجاری وی بود. یک روز ابو حنیفه شریکش را با مقداری کالا فرستاد تا در بازار بفروشد. در میان کالاها پارچه‌ی عیب داری بود، لذا از شریک خود خواست که این عیب را به مشتریان نشان دهد، اگر کسی موافقت کرد با عیبش بخرد به او بفروشد و چنان‌چه موافقت نکرد پارچه را برگرداند.

آن مرد به بازار رفت و تمام کالاها را فروخت و فراموش کرد عیب پارچه را به مشتری بگوید. وقتی متوجه شد دنبال کسی که پارچه را از او خریده بود گشت، ولی نتوانست او را بیابد.

او نزد ابو حنیفه برگشت و ماجرا را برایش تعریف کرد. ابوحنیفه تصمیم گرفت که پول تمام کالاهای فروخته شده را صدقه بدهد تا مالی که در آن شبهه‌ی حرام است وارد مالش نشود.

به این ترتیب ابوحنیفه مثال تاجر امینی است که دنبال امانت و روزی حلال در تجارتش است.

امانت تربیت فرزندان

امانت تربیت فرزندان، مسئولیت بزرگی است که جهت‌های زیادی در جامعه در آن شریک هستند. این مسئولیت از خانه که به منزله‌ی محیطی است که کودک در آن بزرگ می‌شود، شروع می گردد.

ما در برابر خدای تعالی در مورد این مسئولیت بازخواست می‌شویم.

رفتار درست، اخلاق پسندیده، برخورد خوب با دیگران و الگوی نیکو از مهم‌ترین امانت‌ها در تربیت فرزندان هستند که باید پدر و مادر بر کارهای پسندیده مداومت ورزند. اگر والدین فرزندانشان را بر فضیلت راست‌گویی عادت دهند فرزندان بر راست‌گویی عادت می کنند، ولی اگر فرزند از پدرش بشنود که می گوید جواب تلفن را بده و بگو که من خانه نیستم! این جاست که فضیلت راست‌گویی نزد این فرزند که کشف کرده پدرش دروغ می گوید و از فرزندش هم می‌خواهد که دروغ بگوید، فرو می‌پاشد.

پس امانت تربیت کجاست؟

یکی از نویسندگان می گوید: بعداً فهمیدم که وقتی مادرم را می‌دیدم که وضو می گیرد، نماز می‌خواند و روزه می گیرد، این الگوی نیکوی مادرم آن احساس درونی را در من کاشت که مرا به دوست داشتن نماز و روزه واداشت و بعدها دانستم که ذکر، نماز و روزه عبارت از گفتار و کرداری است که از مادرم می‌دیدم و می‌شنیدم و با علاقه‌ی فطری وجودم موافق بود.

امانت زیر نظر داشتن کودکان در منزل کجاست؟ نباید به آن‌ها اجازه داده شود که عکس‌ها و مجلات مبتذل را جمع کنند.

امانت جدا کردن دخترها از پسرها در خوابیدن کجاست؟

امانت زیر نظر قرار دادن دوستان فرزند کجاست؟ تردیدی نیست که دوستان فاسد تأثیر بزرگ‌تر را در فسادگری و گمراهی دارند.

گشت و گذاری در سبزه زار ادب گفت‌وگو

ادب گفت‌وگو

سپاس و ستایش خداوندی را که برنامه‌ی تربیت را در قرآن مجید برای بندگانش ظاهر کرد و مبادی خیر و هدایت را در احکام شریعت حنیفش برای آدمیان روشن نمود و درود و سلام بر پیامبر امین ﷺ و خاندان و یاران پاك و پاکیزه‌اش، کسانی که الگوهای بی‌نظیری در ادب گفت‌وگو برای نسل‌های بعدی بودند...

اما بعد،

کلمه‌ی گفت‌وگو را در زندگی معاصرمان خیلی به کار می‌بریم، به ویژه در عرصه‌ی تربیت و آموزش. ما گفت‌وگوی دانش آموز با معلم، گفت‌وگوی معلم با معلم و جلسه‌ی گفت‌وگوی دانش آموزی را داریم.

قرآن کریم به گفت‌وگو اهمیت می‌دهد و به خاطر بزرگداشت کرامت انسانی و بالا بردن جایگاه عقل انسانی راه‌هایی را که منجر به برخورد نیکو می‌شود، باز نموده است، لذا کسی که گفت‌وگو می‌کند باید با خدا صادق باشد، با خودش صادق باشد و به آن چه می‌گوید قناعت داشته باشد. گفتارش، کردارش را تصدیق کند و دیگران از او نفع ببرند، چون او را در جایگاه الگوی صالحی می‌بینند که در شخصیتش تناقضی نیست.

چه زیباست گفتار حسن بن علی به پسرش: اول نیکو شنیدن را بیاموز، چنان‌که سخن گفتن را می‌آموزی. سخن کسی را قطع نکن گر چه به درازا کشد تا این که خودش سخنش را قطع کند.

تعریف گفت‌وگو

تعریف گفت‌وگو در لغت:

حوَّرَ الشَّيءَ: به او رجوع کرد.
تَحَاوَرُوا: با هم گفت‌وگو و مجادله کردند.
در قرآن کریم آمده است:
«وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا» [المجادلة: ۱].
«و خداوند گفت‌وگویتان را می‌شنود.»
تَحَاوُر: گفت‌وگو.

گفت‌وگو در اصطلاح:

نوعی سخن گفتن میان دو شخص یا دو گروه که سخن به طور مساوی در میانشان تقسیم می‌شود و آرامش و دوری از دشمنی و تعصب بر آن‌ها غالب است.

خداوند متعال می‌فرماید:
«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» [البقرة: ۸۳].
«و به مردم سخن نیک بگوئید.»
«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» [الحج: ۲۴].
«و [در دنیا] به سخن پاکیزه راه یافتند.»
«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» [المؤمنون: ۳].
«و کسانی که از [کردار و گفتار] بیهوده رویگردانند.»

قرآن کریم و گفت‌وگو

قرآن کریم در توضیح موضع‌گیری‌ها، بیان حقایق، هدایت عقل، تحریک وجدان و فتح راه‌هایی که منجر به برخورد نیکو و گفت‌وگو و تدرج با حجت می‌شود، به گفت‌وگو خیلی اهمیت داده است.

نمونه‌های گفت‌وگو خیلی زیاد است از جمله:

* گفت‌وگوی خدا با فرشتگان در مورد خلقت آدم.
* گفت‌وگو در داستان صاحب دو باغ در سوره‌ی کهف.
* گفت‌وگو در داستان موسی و بنده‌ی صالح.

این گفت‌وگوها نتایج خوبی داشت، از جمله:

جبیر بن مطعم می‌گوید: در مکه شنیدم رسول الله ﷺ سوره‌ی طور را در نماز مغرب می‌خواند، وقتی به این آیه رسید:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» [الطور: ۳۵].

«آیا بی‌آفریدگار آفریده شده‌اند یا این‌که خود آفرینندگانند؟»

نزدیک بود قلبم از جا کنده شود. این آغاز قرار گرفتن اسلام در قلبم بود.

داستان ابراهیم ﷵ وقتی خواست پسرش را ذبح کند:

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» [الصافات: ۱۰۲].

«پس چون [فرزندش به سنّی] رسید که [می‌توانست] همپای او تلاش کند، گفت: فرزندم، من در خواب دیده‌ام که من [دارم] تو را سر می‌برّم، بنگر تو چه نظر داری. فرزندش گفت: پدرجان، آنچه را فرمان می‌یابی انجام بده. مرا ـ اگر خدا بخواهد ـ از شکیبایان خواهی یافت.»

پیامبر ﷺ و گفت‌وگو

سیرت رسول الله ﷺ پر از از الگوهای متنوع برای گفت‌وگو است که اشکال متفاوتی دارد:

وقتی رسول الله ﷺ دعوتش را آشکار کرد، قریش اندیشید و عتبه بن ربیعه را برای گفت‌وگو و مذاکره با پیامبر ﷺ فرستاد.[1]

عتبه نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای برادر زاده‌ام، تو با کار بزرگی نزد قومت آمده‌ای، با این کار جماعتشان را پراکنده کردی، عقلشان را سبک شمردی و از خدایانشان عیب جویی کردی، پس از من بشنو تا اموری را بر تو عرضه کنم شاید بعضی از آن‌ها را قبول کنی.

رسول الله ﷺ فرمود: ای ابو الولید، بگو من گوش می‌دهم.

عتبه آن چه می‌خواست بگوید گفت، وقتی سخنانش به پایان رسید رسول الله ﷺ فرمود: آیا سخنانت به پایان رسید ای ابو الولید؟

جواب داد: بله.

فرمود: پس از من بشنو.

گفت: این کار را می کنم.

رسول الله ﷺ شروع به تلاوت آیاتی از سوره‌ی فصلت کرد. بعد عتبه برخواست و نزد دوستانش رفت. بعضی گفتند: عتبه با چهره‌ای غیر از چهره‌ای که رفت، برگشت.

از این داستان موارد زیر از آداب گفت‌وگو را می‌آموزیم:

* رسول الله ﷺ خوب به سخنان عتبه گوش داد و به او فرمود: بگو ای ابو الولید.

* وقتی حرف‌های عتبه تمام شد رسول الله ﷺ فرمود: آیا سخنانت تمام

---
[1] ـ ابن هشام، ۳۱۳/۱.

شد ای ابو الولید؟

* به این خاطر تعجبی ندارد که مردم بعد از بازگشت عتبه گفتند که تو را با زبانش سحر کرده است ای ابوالولید.

گفت‌وگو فقط برای حل اختلاف نیست

از اشتباهات رایج این است که نیاز به گفت‌وگو را منحصر در اختلاف می‌دانیم، در حالی که گفت‌وگو در ابعاد مختلف زندگی ضروری است:

ـ چون باعث شارژ و رشد افکار می‌شود.

ـ دل‌ها را به هم نزدیک و صاف می‌کند.

ـ دروازه‌ای است که از آن به کانون این دنیا که آکنده از دگرگونی‌هاست وارد می‌شویم.

ولی یک سؤال مطرح می‌شود: آیا فقط گفت‌وگو کافی است تا اختلافات خودمان را کنار بگذاریم؟ یا موضوع دیگری هم لازم است که گفت‌وگو ارزش و نتیجه‌ای ندارد مگر با آن؟ چون گفت‌وگوی خیلی از گفت‌وگو کنندگان باعث دوری و دشمنی آنان می‌شود و گفت‌وگوی خیلی از گفت‌وگو کنندگان تبدیل به یک جدل عقیم می‌شود که حقد و کینه را به دنبال دارد.

پس منظور، گفت‌وگوی مثبتی است که بر پایه‌های صحیح و سالمی از جمله اصول و فنون گفت‌وگو استوار است.

اختلاف یک امر طبیعی است

حکمت خداوند اقتضا نموده که آرای مردم در امور کوچک و بزرگ مختلف باشد. علتش این است که در فهم و درک مختلف آفریده شده‌اند، چنان که در مزاج، سلیقه، علاقه، ضعف، قوت و صبر مختلف خلق شده‌اند.

ولی اختلاف آرا نباید منجر به اختلاف قلب‌ها شود، چون اختلاف قلب‌ها حرام است و پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا...»[1]

«وارد بهشت نمی‌شوید تا ایمان بیاورید و ایمان نمی‌آورید تا همدیگر را دوست داشته باشید...»

مثالش حدیثی است که بخاری و مسلم ـ رحمهما الله ـ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ بعد از جنگ احزاب فرمود:

«لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ»

«کسی از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه.»

وقتی در راه به طرف بنی قریظه در حرکت بودند وقت نماز عصر رسید. عده‌ای گفتند: نماز عصر را نمی‌خوانیم مگر در بنی قریظه.

عده‌ای دیگر گفتند: بلکه نماز عصر را می‌خوانیم، منظور این نبوده که ما آن را در بنی قریظه بخوانیم.

هر کس چنان کرد که فهمیده بود. بعداً ماجرا را برای پیامبر بیان کردند و ایشان هیچ یک از آن دو گروه را توبیخ نکرد.[2]

اختلاف آرا دارای ضوابطی است، از آن جمله عدم تجاوز از هدایت قرآن و سنت.

---

[1] ـ مسلم، ۸۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه

[2] ـ بخاری، ۸۹۴، مسلم، ۳۳۱۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن عمر رضی الله عنهما.

نیت خالص

* گفت‌وگو کننده باید قبل از این که وارد گفت‌وگو شود نیتش را بررسی کند، و از خود بپرسد:

- آیا در این گفت‌وگو نیّتم برای خدای تعالی خالص است؟
- یا من به خاطر اشباع شهوت حرف زدن سخن می‌گویم؟
- اگر نیتم برای خدا خالص است، آیا مصلحتی در حرف زدنم وجود دارد؟

خداوند متعال می‌فرماید:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» [النساء: ۱۱۴].

«در بسیاری از نجواهای‌شان خیری نیست، بلکه [خیر در نجوای] کسی است که به صدقه یا کار شایسته یا اصلاحی بین مردم فرمان دهد و هر کس که این [کار] را برای به دست آوردن خشنودی خداوند انجام دهد، پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.»

* گفت‌وگو کننده باید بداند که هدف از گفت‌وگو ابراز مهارت، فرهنگ، پیروز شدن بر دیگران و جلب توجه، شگفتی و ستایش دیگران نیست.

روایت کنند که یکی از فرزندان به پدرش گفت: پدر جان، تو ما را از مناظره منع می‌کنی، در حالی که خودت مناظره می‌کردی.

پدرش به او گفت: ما وقتی با هم مناظره می‌کردیم گویا بر سر یکی از ما پرنده‌ای بود، از ترس این که طرف مقابل بلغزد و دوستش بر او غلبه کند.

احترام گذاشتن به شخص دیگر

برای گفت‌وگو کننده شایسته است که در حین سخن گفتن احترام طرف مقابل را با به کار بردن ادب، تشکر، برگزیدن کلماتی که آن‌ها را بر زبان می‌آورد، به گونه‌ای که زننده یا زشت نباشند، رعایت کند. از تمسخر، استهزا، تحقیر یا لبخند و خندیدن، شکلک در آوردن و طعنه زدن اجتناب کند، چون این‌ها از صفات احمقان، سبک سران و متکبران است. هم‌چنین از مهم‌ترین عناصر ویران کننده‌ی گفت‌وگوی هدفمند و سازنده است که امید است انسان مؤمن از آن دوری ورزد.

سخنان گفت‌وگو کننده باید آکنده از عشق متقابل و کلمات برادری و تعبیر راستین باشد.

گرامی داشت کسی که با او گفت‌وگو می‌کنی

باید طرف مقابل را با به کار بردن بعضی از کلمات مناسب مقام و منزلتش مورد خطاب قرار دهی، مثل این که به او بگویی:

ـ ای برادر فلانی.

ـ ای استاد فلانی

ـ ای پدرِ فلانی.

این دلالَت بر اهتمام نیکو دارد. کسی که به گفت‌وگوی ابراهیم ﷺ توجه می‌کند، می‌بیند به پدرش می‌گوید:

«يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» [مریم: ٤٥]

«پدرجان، من از آن بیمناکم که از [خداوند] رحمان عذابی به تو برسد، آن‌گاه قرین شیطان شوی.»

انصاف اقتضا می‌کند که گفت‌وگو کننده شگفتی خود را از افکار درست اعلام کند و آن‌ها را بپذیرد.

چه زیباست گفته‌ی عمر بن خطاب ﷺ که می‌گوید: در مورد کلمه‌ای که از برادر مؤمنت صادر شده فقط گمان خوب داشته باش، تو برای سخن او در خیر، راهی پیدا می‌کنی.

امام شافعی می‌گوید: من هرگز با کسی سخن نگفتمَ مگر این که دوست داشتم موفق شود راه درست را پیدا کند، یاری شود و سرپرستی و حفظ خداوند شامل حالش شود.

گفت‌وگو و محبت

مناظره، مناقشه و گفت‌وگو برخی اوقات بر دل تأثیر می‌گذارد، خاطر را مکدر می‌کند و اختلاف نظر حتی در میان همکاران و دوستان باعث از بین رفتن محبت و دوستی می‌شود.

پس مسلمان باید این را به خاطر داشته باشد و دشمنی را با کسی اعلان نکند.

چون اختلاف آرا باعث از بین رفتن دوستی می‌شود.
چند نصیحت کوتاه تقدیم به تو برادر عزیزم:
* نسبت به محبت برادرت در هر مناسبتی آزمند باش.
* در خانه‌اش به دیدارش برو و هدیه‌ای به او تقدیم کن.
* امتیازاتش را در حضور و در غیبتش ذکر کن.
* از هوی، هوس و مسائل شخصی دور شو.
* سینه‌ات را برای نظرات مخالف باز کن.

مسلح شدن به علم

گفت‌وگو کننده باید مواد گفت‌وگو را به خوبی آماده کند، لذا در مورد موضوعی که آن را به خوبی نمی‌داند مناقشه نکند. از فکر و اندیشه‌ای که کاملاً در آن به قناعت نرسیده، دفاع نکند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» [الإسراء: ۳۶]

«و در پی چیزی مرو که تو را به آن دانش نیست. بی‌گمان گوش، چشم و دل، هر یک از این‌ها از آن باز خواست خواهند شد.»

ـ باید با حجت و برهان مسلح شد و گفت‌وگو کننده با خودش و افکارش صادق باشد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«لَا تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ لِتُبَاهُوا بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِتُمَارُوا بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِتَصْرِفُوا وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ»[۱]

«علم را نیاموزید تا با آن بر علما مباهات و فخر فروشی کنید، برای سبک عقلان و نادانان خود نمایی کنید و توجه مردم را به طرف خود جلب کنید، هر کس چنین کند او در آتش است.»

ـ گفت‌وگو کننده باید با علم سخن بگوید.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» [الحج: ۸]

«بعضی از مردم هستند که درباره‌ی خداوند بدون [هیچ] دانش و هدایتی و به غیر کتابی روشن مجادله می‌کنند.»

---

[۱] ـ ابن ماجه، ۲۵۵ و تعدادی دیگر از محدثان از حذیفه بن یمان ؓ

صدایت را بلند نکن

برخی اوقات کسی که صدایش بلندتر است، مفهومش ضعیف‌تر و حجتش سست‌تر است و ناتوانی خود را با صدای بلندش می‌پوشاند.

تجربه ثابت کرَده که صدای معتدل و آرام بدون داد و بی‌داد راحت‌تر وارد نفس‌ها می‌شود و به عمق نفوذ پیدا می‌کند.

در بالا بردن صدا مبالغه نکن، مبالغه در بالا بردن صدا در مناقشه و گفت‌وگو بیان‌گر حجت قوی نیست، بلکه هر چه انسان آرام‌تر باشد، عمیق‌تر است.

به این خاطر سر و صدای دریا را در ساحل می‌شنوی، جایی که صخره و آب‌های گل آلود است، در ساحل نه مرواریدی هست و نه جواهری، وقتی به عمق دریا می‌روی در آن جا آرامش است، آب عمیق و گنجینه‌های ارزشمند دریا.

از ضمیر متکلم دوری کن

از استعمال ضمیر متکلم دوری کن، مثل این جملات:

من چنین کردم، من دوست دارم موضوع را شرح دهم، نظر من در این موضوع این است.

به جای آن‌ها این جملات را به کار ببر:

چنین انجام شد، شرح موضوع دوست داشتنی هست، یکی از نظرات در این موضوع این است.

از استعمال ضمیر جمع هم دوری کن، مثل این جملات:

تجربه‌ی ما چنین نشان می‌دهد. ما به این نتیجه رسیدیم.

به جای آن‌ها این جملات را به کار ببر:

تجربه چنین نشان می‌دهد. به این نتایج رسیده شده.

خشمت را فرو ببر

عرب‌های نخستین افتخار می‌کردند که جهل و خامی را با جهل و سرسختی تندتر پاسخ می‌دادند، لذا می گفتند:

أَلَا لَا يَجهَلَن أَحَدٌ عَلَينَـــا * فَنَجهَلُ فَوقَ جَهلِ الجَاهِلِينَا

«هان، کسی بر ما جهل و لجاجت نورزد، جهل و لجاجت ما بالاتر از جهل و لجاجت جاهلان لجباز است.»

خشم بعضی از مردم فروکش نمی‌کند. آنان مثل یک آتش‌فشان همواره در حال جوش و خروش هستند و همیشه چهره‌هایشان عبوس است.

وقتی کسی دست به آنان بزند مانند بیماری از جا می‌پرند و شروع به دشنام و تهدید می‌کنند و خط و نشان می‌کشند. اسلام آمده و این عادات بد را دور کرده است.

رسول الله ﷺ فرمود:

«لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا الْبَذِيءِ»[1]

«مؤمن طعنه زننده، لعنت کننده، ناسزا گو و بد زبان نیست.»

به پیامبر ﷺ گفته شد علیه مشرکان دعا کن و آنان را لعنت کن. فرمود:

«إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَّانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً»[2]

«من لعنت کننده مبعوث نشدم، بلکه به عنوان رحمت فرستاده شدم.»

مسلمان باید نفس خود را کنترل کند و خشم خود را فرو ببرد، باید از لغزش‌ها درگذرد، در حدیث آمده است:

«مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْفِذَهُ دَعَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُخَيِّرَهُ اللَّهُ مِنْ الْحُورِ الْعِينِ مَا شَاءَ»[3]

---

[1] ـ ترمذی، ۱۹۰۰ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

[2] ـ مسلم، ۴۷۰۴ تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه

[3] ـ ابو داود، ۴۱۴۷ و تعدادی دیگر از محدثان از معاذ رضی الله عنه

«کسی که خشم خود را فرو برد در حالی که می‌تواند آن را اجرا کند خدای تعالی در روز قیامت در میان خلایق او را صدا می‌زند و او را مخیر می‌کند که هر تعداد حور عین را که می‌خواهد انتخاب کند.»

تعصب نداشته باش

تعصب عدم پذیرش حق در وقت ظاهر شدن دلیل است. انسان بشر است و اشتباه می‌کند، قبول کردن اشتباه برای انسانی که عادت ندارد سخت است، به ویژه اگر جلوَی جمع اشتباه کند، چون احساس حرج می‌کند و خجالت می‌کشد.

گفت‌وگو کننده باید تعصب نداشته باشد، باید اشتباهش را بپذیرد، باید شجاعت ادبی و مجاهده با نفس داشته باشد.

امام مالك می‌گوید: من بشر هستم، اشتباه می‌کنم، کار درست را هم انجام می‌دهم، به نظرم نگاه کنید، هر چه موافق قرآن و سنت باشد آن را بگیرید، هر چه موافق قرآن و سنت نباشد آن را رها کنید.

امام شافعی می‌گوید:

«رَأيِنَا صَوَابٌ يَحتَمِلُ الخَطَأَ، وَرَأىُ غَيرِنَا خَطَأٌ يَحتَمِلُ الصَّوَابَ»

«رأی ما درست است و احتمال اشتباه دارد و رأی غیر از ما اشتباه است و احتمال درستی دارد.»

متوجه خودت باش

* وقتی گفت‌وگو می‌کنی متوجه خودت باش، صدایت را بلند نکن.
نصیحت لقمان به فرزندش را به یاد داشته باش:
خداوند متعال می‌فرماید:
«وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» [لقمان: ۱۹]

«و در رفتارت میانه روی کن و آوازت را آهسته بدار، [بدان که] بدترین آوازها آواز خران است.»

* آهنگ کلامت نباید در آن علو و بلندی باشد. از بالا بردن آهنگ کلامت و یا اشاره با دستت دوری کن و وقتی اشتباه کردی عذرخواهی کن.

مواظب باش که تو را به جایی که کنترل خودت را از دست می‌دهی نکشند.

* اگر گفت‌وگو کننده خشمگین است از او تقاضا نکن که خشمش را کنترل کند، بلکه جدی باش و با آرامش سخنانش را گوش کن.

* اگر انسان غمگینی را دیدی از او بپرس چرا غمگین است، سپس به او گوش فرا بده، چون او می‌خواهد با کسی که به سخنانش گوش می‌دهد سخن بگوید.

حق را بگو

* از امام مالک ـ رحمه الله ـ روایت شده است که چهل و هشت سؤال از او پرسیده شد، در جواب سی و دوتای آن‌ها گفت: نمی‌دانم.

* از ابن سعد از نافع روایت شده که گفته است: مردی از ابن عمر ﷺ سؤالی پرسید، ابن عمر ﷺ سرش را پایین انداخت و جوابش را نداد، تا جایی که مردم گمان کردند که سؤالش را نشنیده است، آن مرد گفت: خدا تو را رحمت کند، مگر سؤالم را نشنیدی؟

گفت: شنیدم، ولی شما معتقدید که خداوند درباره‌ی این سؤال از ما سؤال نمی‌کند. من را رها کن ـ خدا تو را رحمت کند ـ تا سؤالت را بفهمم، اگر جوابش نزد من باشد جوابت را می‌دهم، وگرنه به تو می‌گویم که نسبت به آن آگاهی ندارم.

وقتی گفت‌وگو کننده با چیزی که نمی‌دانی با تو مواجه شد؛ از سؤال، طلب توضیح و حق گویی خجالت نکش.

سخنت را بسنج

گفت‌وگو کننده باید سخنش را بسنجد، لغتش را تا حد امکان قوی کند، قوت تعبیر، فصاحت زبان، بیان نیکو از ارکان مناقشه‌ی خوب است.

بیان نیکو به معنی به کار بردن کلمات عجیب و غریب نیست، چه زیباست سفارش خدای تعالی به رسول بزرگوارش، آن‌جا که می‌فرماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» [ص: ۸۶]

«[ای پیامبر] بگو: بر رساندن قرآن مزدی از شما درخواست نمی‌کنم و از متکلّفان نیز نیستم.»

وقتی خدای تعالی موسی عليه السلام را مأمور کرد که نزد فرعون برود؛ از پروردگارش تقاضا کرد که گره زبانش را باز کند و فصاحت را به او ارزانی دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸)» [طه: ۲۷، ۲۸]

«و گره از زبانم بگشای (۲۷) تا سخنم را در یابند. (۲۸)»

چه زیباست این حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم

«وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الثَّرْثَارُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ وَالْمُتَفَيْهِقُونَ»[1]

«و دورترین شما در روز قیامت از من ثرثاران، متشدقان و متفیهقان (پرگویان متکلف و لافزنان و متظاهران و خودنمایان به فصاحت در کلام و کسانی که غلیظ سخن می‌گویند) هستند.»

[1] ـ ترمذی، ۱۹۴۱ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر رضی الله عنه

سخن را فقط به خود اختصاص مده

گفت‌وگو کننده باید وقت را در سخن گفتن رعایت کند، سخن گفتن را به خود اختصاص ندهد و طرف دیگر را با طولانی کردن محروم نکند. اسباب طولانی کردن سخن عبارت است از:

خودپسندی و تصور این که علمش در میان مردم جدید است.

علاقه به تعریف و تمجید.

غفلت از تقدیر و توانمندی‌های طرف دیگر، به لحاظ علمی، زبانی و مکانی.

گوش کننده باش

گوش کننده‌ی خوبی باش... کسی را که با تو سخن می‌گوید بفهم... بدون به کار بردن لهجه‌ای که دال بر خرسندی از خود و دل شادی است؛ با او سخن بگو.

وجود کسی که با تو مخالفت می‌کند به معنی این نیست که تو انسان شکست خورده‌ای هستی، بلکه بر عکس، باید در حسابت باشد که رضایت مردم هدفی دست نیافتنی است.

خوب گوش کن، سخنان کسی را که با تو سخن می‌گوید؛ قطع نکن، به گونه‌ای به سخنانش گوش بده که دوست داری سخنان تو را گوش کند.

حسن بن علی ﷺ به فرزندش می‌گوید: فرزندم، وقتی با علما نشستی بیشتر آزمند باش گوش کنی تا این که سخنی بگویی، نیکو گوش کردن را یاد بگیر، چنان‌که نیکو سخن گفتن را یاد می‌گیری. سخن کسی را قطع نکن اگر چه که به درازا بکشد تا این که خودش سخنش را تمام کند.

هنر گوش کردن

در زندگی از کودکی می‌آموزیم که چگونه با ابزار متعدد با مردم ارتباط برقرار کنیم، از جمله سخن گفتن، نوشتن، خواندن و در برنامه‌های درسی بر این مهارَت‌ها خیلی تمرکز می‌شود، ولی یک وسیله‌ی ارتباطی است که خیلی به آن اهمیت نمی‌دهیم، در حالی که یکی از مهم‌ترین ابزار ارتباطی است و آن، گوش کردن است.

هر انسانی باید بیشتر زندگی‌اش را صرف این ابزار ارتباطی چهار گانه بکند: سخن گفتن، نوشتن، خواندن و گوش کردن، چون شرایط زندگی این چیزها را بر او تحمیل می‌کند.

گوش کردن مهم‌ترین ابزار ارتباطی است، اگر بخواهی به مردم پیرامونت بفهمانی؛ باید به آن‌ها خوب گوش کنی، با صداقت تمام گوش فرا دهی، کافی نیست که گوش کنی در حالی که پاسخ آن‌ها را آماده می‌کنی یا در صدد به دست گرفتن مدیریت گفت‌وگو هستی. این اصلاً گوش کردن نامیده نمی‌شود.

گوش بکن، گوش بکن، گوش بکن!

بله، باید با اخلاص به کسی که با تو سخن می‌گوید گوش کنی، گوش بکن تا سخنش را بفهمی، نه این‌که او را گول بزنی یا اشتباهات و لغزش‌هایش را از میان کلماتش شکار کنی. گوش کن در حالی که علاقه به فهمیدنش داری.

وقتی به او گوش می‌دهی؛ مشغول آماده کردن پاسخ نباش. در پاسخ دادن با کسی که گفت‌وگو می‌کند؛ عجله نکن. حتی می‌توانی پاسخ را برای مدت مشخصی به تأخیر بیندازی تا این‌که اندیشه‌هایت را جمع کنی و به شکل حروفی در بیاوری. عجله کردن در پاسخ دادن اشتباه است، چون به نوبه‌ی خود منجر به سوء برداشت می‌شود.

با تمام جسمت متوجه کسی باش که با تو سخن می‌گوید. اگر امکان نداشت حداقل صورتت را به طرف او بکن، چون گفت‌وگو کننده ناراحت می‌شود و اگر به او نگاه نکنی؛ احساس می‌کند که تو به او اهمیت نمی‌دهی. یک اتفاق جالبی بیانگر این مفهوم است: کودکی با پدرش که مشغول خواندن روزنامه بود سخن می‌گفت، کودک رفت و سر پدرش را گرفت و به طرف خود چرخاند و با او سخن گفت!

برای گفت‌وگو کننده بیان کن که تو به او گوش می‌کنی. من می‌گویم بیان کن نه این که تظاهر کن! چون اگر تظاهر کنی که به سخنانش گوش می‌کنی دیر یا زود این موضوع را می‌فهمد. برای او بیان کن که تو واقعاً به سخنش گوش می‌کنی.

این که در جوابش بگویی: بله، درست است، یا با سرت اشاره کنی. مهم این است که با حرکات و کلمات برای او بیان کنی که تو به او گوش فرا می‌دهی.

هرگز سخنانش را قطع نکن

اگر چه که سخنانش ساعت‌ها به طول انجامد سخنانش را قطع نکن! این یک نصیحت تجربه شده است. خیلی اوقات مشکلات فقط با گوش کردن حل شده است. به این خاطر هرگز سخنان طرف مقابل را قطع نکن، تا پایان گوش کن. این نصیحت در میان زن و شوهر، والدین و فرزندان و برادران و همه‌ی مردم مهم است.

بعد از این که سخنان متکلم تمام می‌شود، سخنش را با این گفته خلاصه کن: منظورت چنین و چنان بود... اگر گفت بله، تو سخن بگو، اگر گفت نه از او بخواه که بیشتر توضیح دهد. این بهتر از این است که در پاسخ دادن عجله کنی و سوء تفاهم پیش آید.

سخن گوینده را از دیدگاه خودت تفسیر مکن، بلکه بکوش که شخصیت او را داشته باشی و از دیدگاه او به امور نگاه کنی نه از دیدگاه خودت. اگر این نصیحت را پیاده کنی می‌بینی که خیلی زود با دیگران به تفاهم می‌رسی.

بکوش با وضعیت روانی گوینده هماهنگ شوی، اگر خشمگین بود از او نخواه که خشمش را فرو خورد، بلکه جدی باش، با آرامش به او گوش کن. اگر انسان غمگینی را دیدی، از او بپرس که چرا غمگین است، سپس به او گوش فرا بده، چون او به دنبال کسی می‌گردد که به سخنانش گوش فرا دهد.

نصیحت‌های مهم

این نصیحت‌های مهم تقدیم به تو ای برادر گفت‌وگو کننده:

* حالت روانی حاضران را درک کن، سطح علمی و توانایی‌های فکری آنان را بفهم تا بر اساس فهمشان آنان را مورد خطاب قرار دهی.
* معتقد نباش که حق با تو است و دیگران از حق دور هستند.
* سخنت را پیرامون موضوع مطرح شده قرار بده.
* از لج بازی و سرسختی در سخن گفتن دوری کن.
* اولویت سخن گفتن را به کسی که در مجلس بزرگ‌تر است، قرار بده.
* نسبت به رقیبت فروتن و عادل باش.
* صبر، بردباری و آرامش را پیشه کن.

صفی الدین حلّی گفته است:

أَسمَى مُخَاطَبَةَ الجَلِيسِ وَلَا تَكُن * عَجَلاً بِنُطقِكَ قَبلَمَا تَتَفَهَّم
لَم تُعطَ مَع أُذنَيكَ نُطقاً وَاحِداً * إِلَّا لِتَسمَعَ ضِعفَ مَا تَتَكَلَّم

«مخاطب قرار دادن هم نشین را ارج بنه، با سخنت عجله کننده نباش قبل از این که بفهمی،

دو گوش و یک زبان به تو داده شد تا دو برابر حرف زدن گوش کنی.»

شاعر دیگری گفته است:

مَن لِي بِإِنسَانٍ إِذَا خَاصَمتُهُ * وَجَهِلتُ كَانَ الحِلمُ رَدَّ جَوَابِهِ
وَتَرَاهُ يَصغِي لِلحَدِيثِ بِسَمعِهِ * وَبِقَلبِهِ وَلَعَلَّهُ أَدرَى بِهِ

«چه کسی انسانی را برای من می‌آورد که وقتی با او بحث کنم و خامی کردم، حلم و بردباری جوابش است،

می‌بینی با گوش و قلبش به سخن گوش می‌کند، در حالی که شاید نسبت به آن سخن داناتر باشد.»

گشت و گذاری در سایه‌های تنظیم وقت

وقت

حمد و سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است و درود و سلام بر سرورمان محمد و بر تمام خاندان و یارانش، اما بعد.

استفاده از وقت یک ضرورت تربیتی است. خدای سبحانه و تعالی به شب و روز و زمان‌ها قسم می‌خورد تا ارزش وقت را به ما نشان دهد. رسول بزرگوار ﷺ ما را از به هدر دادن وقت برحذر می‌دارد، چون در روز قیامت درباره‌ی عمرمان بازخواست می‌شویم که در چه چیزی آن را صرف کرده‌ایم.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»[1]

«دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن‌ها ضرر می‌کنند، سلامتی و فراغت.»

سرپرست خانواده وقت خانواده را منظم می‌کند و از هر لحظه‌ای برای کار مفید که حاوی خیر و خوبی برای فرزندان است؛ بهره می‌گیرد. شکاف‌هایی را که امکان دارد فرزندان از آن‌ها به سوی تنبلی و بیهودگی بروند؛ می‌بندد. انسان موفق وقتی را برای پایان یافتن از هر کاری قرار می‌دهد و از خود می‌پرسد:

- آیا جدولی برای کارهای روزانه داری؟
- آیا کارهایت را بر اساس نظام اولویت‌ها انجام می‌دهی؟
- آیا کارهای روزانه‌ای را که باید در خلال روز انجام دهی، محقق ساخته‌ای؟
- آیا کارهایت را در وقتشان انجام می‌دهی؟

---

[1] - بخاری، ۵۹۳۳ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما.

ـ آیا مدت زمانی را با خودت می‌نشینی؟

ـ و...

اگر انسان وقتش را با دقت مدیریت کند می‌تواند در تمام امور موفق شود. کارهای بزرگ را زمانی می‌توان انجام داد که انسان از وقتش با کاردانی استفاده کند. معیار پیشرفت، شکوفایی، متمدن بودن و خیزش امت‌ها، استفاده‌ی بهینه از وقت افراد و مدیریت وقت توسط آنان است.

وقت، ارزشمندترین چیزی که انسان در اختیار دارد

وقت، یکی از ارزشمندترین چیزهایی است که خدا در اختیار انسان قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» [الفرقان: ٦٢]

«و اوست کسی که شب و روز را برای کسی که خواهان پند گرفتن و خواهان سپاس گزاردن است، پشت سر هم قرار داد.»

خداوند در آغاز برخی از سوره‌ها به بخش‌هایی از زمان قسم می‌خورد:

«وَالْفَجْرِ (١) وَلَيَالٍ عَشْرٍ (٢)» [الفجر: ١، ٢]

«سوگند به صبح (١) و به شب‌های دهگانه. (٢)»

«وَالْعَصْرِ (١) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (٢)» [العصر: ١، ٢]

«سوگند به زمان (١) که انسان در زیانکاری است. (٢)»

احادیث رسول الله ﷺ به بیان مسئولیت انسان درباره‌ی وقت در برابر خدای تعالی در روز قیامت می‌پردازد: از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: هرگز دو پای بنده‌ای در روز قیامت از جای خودش تکان نمی‌خورد تا این که از چهار خصلت سؤال شود:

۱ـ از عمرش که در چه چیزی آن را صرف کرده؟

۲ـ از جوانی‌اش که در چه چیزی آن را سپری کرده؟

۳ـ از مالش که از چه راهی آن را کسب و در چه جایی انفاق کرده؟

۴ـ از علمش که چقدر به آن عمل نموده است.[1]

بعضی از اندیشمندان اهمیت وقت را درک کرده و گفتند: وقت مانند طلاست، وقت مانند شمشیر است و وقت یعنی زندگی.

---

[1] ـ ترمذی، ۲۳۴۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوبرزه اسلمی رضی الله عنه

وقت، درآمد محدودی است

تو در زندگی‌ات بیشتر از سال‌هایی که خداوند برایت مقدر کرده مالك نیستی.

حسن بصری ﷺ گفته است: ای فرزند آدم، تو چند روز معدود هستی، وقتی یک روز می‌رود؛ بخشی از تو می‌رود و زمانی که قسمتی برود؛ به زودی مابقی هم می‌رود.

ممکن نیست که وقت را ذخیره یا متوقف کنیم. وقت محدود است. ۲۴ ساعت در روز و ۱۶۸ ساعت در هفته.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنكُمْ مَن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» [النحل: ۷۰]

«و خداوند شما را آفرید، سپس شما را می‌میراند و از شما کسی هست که به خوارترین [حدّ] پیری برگردانده می‌شود تا آن‌جا که پس از دانستن چیزی را نداند. بی‌گمان خداوند دانای تواناست.»

تو و وقت

اندیشیدن در مورد اشیای فیزیکی مثل ماشین و خانه ساده‌تر از اندیشیدن در مورد وقت است، چون آن‌ها ارزش دارند، ولی وقت دیده نمی‌شود، لمس نمی‌شود، لذا از احترام کافی برخوردار نیست.

اگر شخصی جواهرات تو را بدزدد؛ تو ناراحت می‌شوی، پلیس را از این جرم آگاه می‌سازی، پس چرا هنگامی که وقت تو دزدیده می‌شود ناراحت نمی‌شوی؟

مگر وقت تو عمرت نیست که آن را زندگی می‌کنی؟

پس وقت، زندگی است.

وقت به سرعت می‌رود

به مراحل مختلف زندگی که از عمرت سپری شده نگاه کن، خواهی دید که علی رغم طولانی بودن، کوتاه شده است. در وقت مرگ سال‌هایی که انسان زندگی کرده کوتاه می‌شود، گویا که چند لحظه‌ی کوتاه مانند برق سریع بوده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» [الأحقاف: ۳۵].

«روزی که ببینند آنچه را که وعده می‌یابند، تو گویی در دنیا جز ساعتی از روز نمانده‌اند.»

«قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (١١٢) قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ (١١٣) قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١١٤)» [المؤمنون: ١١٢ - ١١٤].

«می‌فرماید: در زمین [بر اساس] شمار سال‌ها، چند مدّت درنگ کردید؟ (۱۱۲) گویند: یک روز یا بخشی از روز درنگ کردیم. پس از شمارشگران بپرس. (۱۱۳) می‌فرماید: مگر اندکی درنگ نکردید، چه شایسته بود شما می‌دانستید. (۱۱۴)»

حکایت کنند که وقتی ملک الموت نزد پیامبر خدا نوح ﷺ آمد از او پرسید: ای پیامبری که از همه بیشتر عمر کردی، دنیا را چگونه دیدی؟

گفت: مانند خانه‌ای که دو در دارد، از یکی وارد شدم و از دیگری خارج شدم!

خود را محاسبه کن و در مورد وقت خود دقت کن

اگر از کسانی هستی که نمی‌توانند از اوقاتشان به شکل خوبی بهره برداری کنند، بکوش که برای خود برنامه‌ای بگذاری و وقتت را در آن تنظیم کنی.

معلم دارای رسالت بزرگی است. او حامل امانت علم است، به این خاطر می‌بینی که وقتش را به دقت تنظیم می‌کند.

دانش آموز برنامه‌ی منظم و دقیقی برای مطالعه‌ی درس‌های روزانه‌اش دارد. هر دقیقه از وقتش پر از اهمیت است.

وقت و فعالیت‌های معمولی

یکی از پژوهشگران تحقیقی انجام داده که چقدر از عمرمان را در فعالیت‌های معمولی روزانه صرف می کنیم.

اگر میانگین عمر انسان شصت سال باشد، گفته است وقت را این گونه صرف می کنیم:

منتظر بودن پشت چراغ راهنمایی	یک ماه
وقتی که در آرایشگاه صرف می کنیم	یک ماه
وقتی که در حمام صرف می کنیم	۶ ماه
وقتی را که غذا تناول می کنیم	۴ سال
وقتی را که صرف کسب روزی می کنیم	۹ سال
وقتی را که در خواب سپری می کنیم	۲۰ سال

چه در مورد آن چه گذشت اتفاق نظر داشته باشیم یا اختلاف کنیم، ولی خوب می‌دانیم که وقت به سرعت می گذرد و به ما مهلت نمی‌دهد که از آن بهره برداری کنیم.

جایگزینی برای وقت وجود ندارد

تو نمی‌توانی وقتت را جابه‌جا یا جایگزین کنی یا با پول آن را بخری. هر روز که می‌گذرد، هر ساعت که سپری می‌شود و هر لحظه‌ای که عبور می‌کند، نمی‌توان آن را برگرداند.

حسن بصری گفته است: هر روز که بامداد طلوع می‌کند؛ آن روز ندا می‌دهد: ای فرزند آدم! من یک مخلوق جدیدی هستم و بر عمل تو شاهد هستم، از من بهره بگیر، من تا روز قیامت دوباره بر نمی‌گردم.

به این خاطر می‌بینیم که پیامبر ﷺ به ما وصیت می‌کند که اوقاتمان را غنیمت بشماریم:

«اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ :
۱. شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ،
۲. وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ،
۳. وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ،
۴. وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ،
۵. وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ»[1]

«پنج چیز را قبل از پنج چیز دیگر غنیمت بشمار:
۱ـ جوانی را قبل از پیری‌ات.
۲ـ زندگی را قبل از مرگت.
۳ـ ثروتمندی را قبل از فقرت.
۴ـ فراغتت را قبل از مشغولیتت.
۵ـ سلامتی را قبل از بیماری‌ات.»

---

[1] ـ مستدرک حاکم، ۷۹۵۷ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما.

عباراتی که می‌شنویم

ـ وقتی برای حفظ قرآن پیدا نمی‌کنم، خیلی سرم شلوغ هست.
ـ وقتی برای مطالعه پیدا نمی‌کنم، من کارهای زیادی دارم.
ـ وقتی برای خواندن روزنامه و فرهنگ عمومی پیدا نمی‌کنم، من کارهای مهم‌تری دارم.
ـ وقتی برای نوشتن آن چه می‌خواهم پیدا نمی‌کنم، وقت به سرعت می گذرد.
ـ وقتی برای صله‌ی رحم پیدا نمی‌کنم، کارهایم زیاد است.

راه حل چیست؟

راه حل همه‌ی این‌ها مدیریت صحیح وقت است. مدیریت درست وقت، ساعات طولانی به زندگی‌ات اضافه می‌کند، اگر به خوبی بتوانی از اوقات ضایع شده در زندگی‌ات استفاده کنی.

پس پیش به سوی مدریت درست وقت.

از امروز و فردا کردن حذر کن

هیچ کس امروز و فردا کردن را دوست ندارد. همه‌ی ما از آن شکایت می‌کنیم، با این وجود همه‌ی ما آن را انجام می‌دهیم. این وبایی است که همه به آن مبتلا شده‌ایَم.

دانش آموز بعضی از درس‌هایش را به روز دیگر موکول می‌کند و معلم درسش را به ساعت دیگری موکول می‌کند.

- امروز و فردا کردن این است که تلویزیون تماشا کنی در حالی که باید برای امتحانات، درس‌هایت را مطالعه می‌کردی.

- امروز و فردا کردن باعث روی هم افتادن کارها می‌شود.

- امروز و فردا کردن تو را در معرض خطر قرار می‌دهد.

- تو حد و مرز امروزت را می‌دانی، ولی نمی‌دانی که فردا چه اتفاقی می‌افتد.

- اگر می‌خواهی به تأخیر بیندازی، کارهایی که مهم نیست به تأخیر بینداز.

- امروز و فردا کردن دلیل ناتوانی و تنبلی است. از جمله دعای پیامبر ﷺ این بود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ»[1]

«پروردگارا، من از ناتوانی و تنبلی به تو پناه می‌برم.»

چگونه امروز و فردا کردن را نابود کنی؟

- وقتی برای پایان هر کاری قرار بده.

- به خود بگو هرگز امروز و فردا نمی‌کنم.

---

[1] - بخاری، ۲۶۱۱ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه

مدیریت وقت

برنامه ریزی روزانه برای وقتت، نخستین گام برای تنظیم وقت است. این برنامه ریزی برای تنظیم جدول اعمال روزانه است.

ولی چگونه جدول اعمال روزانه را آماده کنیم؟

- جدول را بر اساس برنامه‌ی هفتگی‌ات پر کن.
- جدولت را هر روز در همان وقت قرار بده.
- بیشتر از یک جدول طرح نکن.
- جدول مخصوص خود را که مناسب خودت است آماده کن.
- تمام فعالیت‌هایت را در جدول بنویس.
- وقتت را بر اساس اولویت‌های کاری خود تقسیم کن.
- فعالیت‌های متشابه را کنار هم بنویس.
- به هر کاری وقت مشخصی برای انجامش اختصاص بده.
- کارهای روزانه‌ات را مرور کن، آن‌هایی که ضروری نیستند را رها کن و برخی را به دیگران واگزار کن.
- با کارهای فوق العاده و ناگهانی خوب برخورد کن.
- وقتی را به استراحت، وقتی را به خودت و وقتی را به خانواده‌ات اختصاص بده
- به جدولت پایبند باش.

انجام کارهایت را شروع کن

إِذَا كُنتَ ذَا رَأيٍ فَكُن ذَا عَزِيمَةٍ * فَإِنَّ فَسَادَ الرَّأيِ أَن تَتَــــرَدَّدَا

«اگر صاحب نظر هستی، پس صاحب عزم و اراده نیز باش،
چون تردید و دودلی دلالت بر فساد رای و نظر دارد.»

- روی یک کار متمرکز شو. ذهن و تلاشت را پراکنده نکن.
- بیشتر از یک کار را در یک زمان انجام نده.

خداوند متعال می‌فرماید:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» [الأحزاب: ٤].

«خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.»

- کارهای مشابه و تکراری را پی در پی و سریع انجام بده.
- تردید نکن، کاری که در برابرت است انجام بده، آن را رها نکن مگر بعد از این که آن را تمام کنی.
- کارت را به درستی انجام بده، این باعث ذخیره شدن وقتت می‌شود، چون دوباره به آن کار بر نمی‌گردی، هم‌چنین این کار باعث احساس رضایت و راحتی می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُتْقِنَهُ» [1]

«خداوند دوست دارد وقتی کسی از شما کاری را انجام می‌دهد آن را دقیق و درست انجام دهد.»

---

[1] - شعب الإیمان، ۴۹۲۹ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عایشه ؓ.

یک دقیقه از عمرت را از دست نده

- تو در یک دقیقه می‌توانی هزاران بلکه ده‌ها هزار حسنه به دست آوری. اگر تمام وقتت را در طاعت خدا قرار دهی.

- با یک دقیقه از عمر خود می‌توانی خیر زیادی انجام دهی.

- فقط یک دقیقه می‌تواند بر عمر و بخشش‌هایت بیفزاید و نیکی‌هایت را افزایش دهد.

- اگر بدانی چگونه از یک دقیقه بهره برداری کنی و بر آن محافظت ورزی آن یک دقیقه در نامه‌ی اعمالت نوشته می‌شود.

- روزانه در یک دقیقه می‌توانی صدبار سبحان الله و بحمده را بگویی تا گناهانت بخشیده شود اگر چه که مانند کف دریا باشد.

- در یک دقیقه چندین بار می‌توانی بگویی: لا حول ولا قوة الا بالله که یکی از گنجینه‌های بهشت ا ست.

- در یک دقیقه می‌توانی از طریق یک تماس تلفنی با یکی از خویشاوندانت، صله‌ی رحمی را به جای آوری.

- در یک دقیقه می‌توانی دستانت را بلند کنی و هر یک از دعاهای جامع را که می‌خواهی بخوانی.

- در یک دقیقه می‌توانی زباله‌ای را از سر راه برداری.

- در یک دقیقه می‌توانی یک صفحه از کتاب خدا رَا بخوانی.

- در یک دقیقه می‌توانی با یک غم‌زده‌ای هم دردی کنی.

در آخر، در یک دقیقه می‌توانی هزاران نیکی انجام دهی تا در روزی که نه مال نفعی می‌رساند و نه فرزند مگر کسی که با دل سالم نزد خدا برود، به دردت بخورد.

دست آخر

- خودت را بازخواست کن تا از وقتت محافظت کنی.
- میانگین ساعت‌های مفید تو در روز چقدر است؟
- میانگین وقت هدر رفته‌ات در روز چقدر است؟
- فعالیت‌های غیر ضروری که انجام می‌دهی چیست؟
- فعالیت‌هایی که دوست داری آن‌ها را انجام دهی چیست؟
- چه چیزهایی وقتت را ضایع می‌کند؟
- چه چیزی سد راه توست؟ و چرا؟
- وقت بسان شمشیر است که اگر تو او را قطع نکنی او تو را قطع می‌کند.

به یاد داشته باش که اگر موفق شوی وقتت را منظم کنی ثمرات بزرگی را برداشت می‌کنی.

گشت و گزاری در اماکن متبرکه مکه‌ی مکرمه

مکه‌ی مکرمه

سپاس خدایی را که مکه را شهری امن قرار داد. خداوند متعال می‌فرماید:
«وَهَذَا الْبَلَدِ الأَمِينِ» [التين: ۳]
«و سوگند به این شهر ایمن.»

درود و سلام بر پیامبر ما محمد ﷺ که خدای تعالی او را معلمی برای بشریت و مربی‌ای برای امت قرار داد.

اما بعد.

مکه‌ی مکرمه یکی از پاک‌ترین اماکن زمین است و امتیازات متعددی دارد. چه زیباست که هر مسلمانی که به آن‌جا می‌رود، احساس کند که گام بر زمینی می‌گذارد که گام‌های انبیا و رسولان بر آن جا گذاشته شده، جایی که در ملأ اعلا ذکر شده است. کعبه‌ی مشرفه در زیر بیت المعمور و بیت المعمور هم در زیر عرش رحمان قرار داد، این مکان دارای فضیلتی است که قلب مسلمان را از معصیت‌ها و گناهان پاک و طاهر می‌کند.

در سرزمین و دره‌های مکه نصرت و یاری خداوند شامل حال رسولش ﷺ و مؤمنان شد، روزی که در سال هشتم هجرت وارد آن شدند و آن‌جا را فتح کردند.

مکّه و بکّه

بکَّه:

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ» [آل عمران: ۹۶]

«نخستین خانه‌ای که برای [زیارت] مردم مقرر شد، آن است که در مکه، پر برکت و رهنما برای جهانیان است.»

در مورد کلمه‌ی «بَكَّه» چند گفته وجود دارد، از آن جمله:

ـ مجاهد گفته: بکه همان مکه است، میم به جای با قرار گرفته است.[۱]

ـ گفته شده است: بکه مشتق از بَکّ به معنی ازدحام است، بکه نامیده شد چون در هنگام طواف مردم ازدحام می‌کنند.

ـ گفته شده است: بکه نامیده شد، چون گردن‌های ستمکاران را که در آن‌جا مرتکب ستمی شوند، می‌کوبد.

ـ عبدالله بن زبیر ﷺ گفته است: ستمگری قصد بدی در آن‌جا نکرده است مگر این که خدای تعالی او را شکسته است.

مکّه:

ـ مکه نامیده شده است، چون مغز استخوان را می‌مکد، به خاطر سختی و مشقتی که مسافر به سوی آن متحمل می‌شود.

ـ گفته شده است: چون ظلم را در خود می‌مکد یا آن را نابود می‌کند.

ـ گفته شده است: چون مردم در آن‌جا می‌مکیدند و می‌خندیدند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً...» [الأنفال: ۳۵]

«و نمازشان نزد خانه [کعبه] جز بانگ بر آوردن و کف زدن نیست...»

---

[۱] ـ تفسیر قرطبی، حدیث ۳۲۹.

منزلت بیت الله الحرام

بیت الله الحرام به منزله‌ی امنیت برای هر بیمناك است. این مکان از زمان ابراهیم و اسماعیل ـ علیهما السلام ـ این گونه باقی ماند و در زمان جاهلیت، یعنی زمانی که عرب‌ها از دین سرورمان ابراهیم ﷺ منحرف شدند نیز چنین باقی ماند.

چنان‌که حسن بصری و دیگران می‌گویند: حرمت این خانه باقی ماند، وقتی شخصی، کسی را می‌کشت، رواانداز پشمی‌اش را به گردنش می‌انداخت و وارد حرم می‌شد، داخل حرم پسر مقتول با او ملاقات می‌کرد و او را نمی‌ترساند تا خارج شود.

آنان به خاطر گرامی داشت و منزلت آن خانه چنین می‌کردند.

خدای سبحانه و تعالی بر عرب‌ها منت می‌گذارد و می‌فرماید:

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ» [العنكبوت: ٦٧]

«آیا ندیده‌اند که حرمی ایمن مقرر داشته‌ایم، حال آن‌که مردم از پیرامونشان ربوده می‌شوند؟ آیا به باطل می‌گروند و نعمت خداوند را ناسپاسی می‌کنند؟»

از جمله منزلت کعبه حرمت صید کردن شکار، رم دادن شکار از آشیانه‌اش و حرمت قطع کردن درختان آن‌جاست.

از خصوصیات فیزیکی مکه‌ی مکرمه

رسول الله ﷺ فرمود:

«كَانَتِ الْكَعْبَةُ خَشعةً عَلَى الْمَاءِ فَدُحِيَتِ الْأَرْضُ مِن حَولِهَا»[۱]

«کعبه بسان تپه‌ای روی آب بود، زمین از اطراف آن کم کم کشیده شد.»

دکتر زغلول نجار پیرامون مفهوم این حدیث می‌گوید: علم نوین تأکید می‌کند که کره‌ی زمین در ابتدا عبارت از یک اقیانوس خروشان بود و اثری از خشکی وجود نداشت. خدای تعالی از قعر این اقیانوس یک آتشفشان ایجادکرد، این آتشفشان‌ها گدازه‌ها و مواد مذاب را در قعر این اقیانوس می‌ریختند تا این که قله‌ای در بالای سطح آب نمایان شد. این قله اولین خشکی بود که روی سطح زمین تشکیل گردید.

این تکه شبیه خیلی از جزایر آتشفشانی است که در اقیانوس‌های زمین پراکنده هستند، سپس آتشفشان‌ها شروع به فعالیت بیشتر کردند و به مساحت این جزیره افزوده می‌شد تا این که خشکی به صورت کامل تشکیل شد. این خشکی یک قاره بود که دانشمندان نام آن را قاره‌ی مادر نهادند. سپس قاره‌ی مادر به هفت قاره تقسیم شد و قاره‌ها شروع به دور شدن از یکدیگر کردند تا به مکان‌های امروزی خود رسیدند.

احادیث و علم تأکید دارند که مکه‌ی مکرمه در وسط خشکی قرار دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» [الأنعام: ۹۲]

«و تا اهالی مکه و کسانی را که در پیرامونش ساکنند، بیم دهی.»

اکنون علم تأکید می‌کند که پیرامون مکه‌ی مکرمه تمام خشکی قرار دارد.

---

[۱] ـ ر. ک: أخبار مكة، أزرقى، ۱/ ۳۱.

خدای تعالی مکه‌ی مکرمه را از زلزله حمایت کرده است

دکتر زغلول نجار یکی از دانشمندان متخصص زمین شناسی می گوید:

«ثابت شده که حرارت زمین در زیر حجاز بالاترین درجه‌ی حرارت در سطح زمین است. هر چه عمق پوسته‌ی زمین زیادتر شود درجه‌ی حرارتش زیادتر می‌شود. متوسط قطر پوسته‌ی زمین حدود ۳۵ تا ۴۵ کیلومتر است. وقتی پوسته‌ی زمین نازک می‌شود حرارت چند برابر می‌شود.

قطر پوسته‌ی زمین در حجاز طبیعی و حدود ۴۰ کیلو متر است و این بالاترین درجه‌ی حرارت زیر پوسته‌ی صخره‌ای زمین در تمام عالم است و بالاترین درجه‌ی حرارت زیر صخره‌ای زمین در تمام زمین در زیر حجاز قرار دارد. این حرارت بالا صخره را کمی نرم می‌کند که ضربات را می‌گیرد. خدای تعالی مکه را نگه داشته است.»

برخی از خصوصیات کعبه‌ی مشرفه

خداوند متعال می‌فرماید:

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» [آل عمران: ۹۷]

«در آن نشانه‌های روشن از جمله مقام ابراهیم است و هر کس که وارد آن شود، ایمن است.»

- از جمله‌ی این نشانه‌ها این که زوایای کعبه‌ی مشرفه دقیقاً در چهار جهت اصلی قرار گرفته است. دقیقاً شرق در شرق، غرب در غرب، شمال در شمال و جنوب در جنوب.

- دکتر زغلول نجار می‌گوید: قبل از این که ساختمان‌های سر به فلک کشیده در مکه‌ی مکرمه ساخته شود نخستین اشعه‌های خورشید بر حجر الاسود می‌تابید، علی رغم این که مدار طلوع خورشید در طول سال از یک روز تا روز دیگر متفاوت است.

- بیت المعمور در آسمان در بالای کعبه قرار دارد. در حدیث رسول الله ﷺ آمده است:

«يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ»[1]

«هر روز هفتاد هزار فرشته وارد بیت المعمور می‌شوند، وقتی از آن‌جا خارج می‌شوند دوباره به آن جا باز نمی‌گردند.»

- کبوتران حرم پیرامون کعبه طواف می‌کنند، ولی از روی کعبه‌ی مشرفه نمی‌گذرند.

- چند برابر شدن پاداش.

---

[1] - ر.ک: مسلم، حدیث ۲۳۴.

مقام ابراهیم

خداوند متعال می‌فرماید:

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» [آل عمران: ۹۷]

«در آن نشانه‌های روشن از جمله مقام ابراهیم است و هر کس که وارد آن شود، ایمن است.»

مقام ابراهیم یک سنگ است که سیدنا ابراهیم ﷺ روی آن می‌ایستاد و سیدنا اسماعیل ﷺ به او سنگ می‌داد تا با روی هم گذاشتن آن‌ها کعبه را بنا کند. پس اثر دو پای سیدنا ابراهیم ﷺ بر صخره باقی ماند.

دکتر زغلول النجار می‌گوید:

«این صخره‌ی بی‌زبان، بسیار سخت و محکم است، نمی‌توانی چیزی روی آن حک کنی مگر این که این اثر پاها نشانه‌ای از نشانه‌های خدا سبحانه و تعالی باشد. اثر پاها تا چند سانتیمتر فرو رفته است. این صخره با صخره‌های زمین فرق می‌کند.»

رسول الله ﷺ راست فرمود آن جا که فرمود:

«إِنَّ الْحَجَرَ وَالْمَقَامَ يَاقُوتَتَانِ مِنْ يَاقُوتِ الجَنَّة»[1]

«حجر و مقام دو مروارید از مرواریدهای بهشت هستند.»

[1] ـ ر.ک: مسند أحمد، حدیث ۶۷۱۳.

برخی از اسرار حجر الاسود

ـ قبل از این که ساختمان‌های مرتفع بنا شود، نخستین اشعه‌های خورشید بر حجر الاسود می‌تابید.

ـ حجر الاسود یکی از سنگ‌های آسمان و از سنگ‌های بهشت است، چنان که در احادیث پیامبر ﷺ ثابت شده است. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ الْحَجَرَ وَالْمَقَامَ يَاقُوتَتَانِ مِنْ يَاقُوتِ الجَنَّة»[1]

«حجر و مقام دو مروارید از مرواریدهای بهشت هستند.»

ـ به صورت علمی ثابت شده است که حجر الاسود یک شهاب سنگ بی‌نظیر است که با شهاب سنگ‌های دیگر که در زمین پیدا شده فرق دارد.

[1] ـ ر. ک: مسند أحمد، حدیث ۶۷۱۳.

مکه پاک‌ترین مکان بر روی زمین

دل‌های مسلمانان در گوشه و کنار دنیا به آن وابسته است، جای فرود وحی، جایگاه مسجدالحرام مبارک و کعبه‌ی مشرفه، مقصد میلیون‌ها حاجی، حج گذار، عمره گذار و زیارت کننده و پاک‌ترین مکان بر روی زمین.

خدای تعالی آن جا را در کتاب بزرگش گرامی داشته و با نام‌های زیادی آن را یاد کرده که به یازده نام رسیده است. از آن جمله: مکه، بکه، بلد امین، حرم آمن، ام القری و...

چنان که با نام‌های دیگری در جاهای متعددی به آن اشاره کرده و به آن قسم خورده و امتیازاتی به آن جا داده که هیچ شهری در دنیا از آن امتیازات برخوردار نیست.

خدا خواسته که کعبه‌ی مشرفه و مسجدالحرام در آن جا باشد، این خواستن آثار و نتایجش را داشته، از ساخت کعبه گرفته تا تعمیر کعبه و ساکنان کعبه.

در مکه وحی الهی بر رسول الله ﷺ نازل شد و بعد از آن وحی پشت سر هم آمد که بعضی از آیات قرآن کریم مکّی نام گرفت.

سرزمین مکه و دره‌هایش شاهد جهادِ مسلمانانِ نخستین با شرک، گمراهی و عبادت بت‌ها بودند، درآن جا نصرت خداَ شامل حال رسولش ﷺ شد و مسلمانان در مشرق و مغرب زمین پنج بار در روز در نماز ها به طرف کعبه‌ی معظمه رو می‌آورند.

از جمله فضائل مکه‌ی مکرمه

دجال وارد آن نمی‌شوند:

رسول الله ﷺ می‌فرماید:
«الْمَدِينَةُ وَمَكَّةُ مَحْفُوفَتَانِ بِالْمَلَائِكَةِ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَكٌ لَا يَدْخُلُهَا الدَّجَّالُ وَلَا الطَّاعُونُ»[1]

«مدینه و مکه با فرشتگان احاطه شده‌اند، بر هر راهی از آن جا فرشته‌ای است که دجال و طاعون وارد آن جا نمی‌شوند.»

امنیت در مکه:

خداوند متعال می‌فرماید:
«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا» [البقرة: ۱۲۵]
«و هنگامی که خانه‌ی کعبه را مرجع مردم و [حرم] امن قرار دادیم.»
«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» [آل عمران: ۹۷].
«در آن نشانه‌های روشن از جمله مقام ابراهیم است و هر کس که وارد آن شود، ایمن است.»

چند برابر شدن مزد نماز خواندن در حرم:

احمد، ابن ماجه، ابن عبدالبر، از جابر ﷺ روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود:
«صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَصَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ»[2]

---

[1] ـ مسند أحمد، حدیث ۹۸۷۵.

[2] ـ سنن ابن ماجه، حدیث ۱۳۹۶.

«یک نماز در مسجد من افضل از هزار نماز در مساجد دیگر است مگر در مسجد الحرام و یک نماز در مسجد الحرام افضل از صد هزار نماز در مساجد دیگر است.»

عدم جواز ورود کافر به حرم و مسجد الحرام:

خداوند متعال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» [التوبة: ۲۸]

«ای مؤمنان، جز این نیست که مشرکان پلیدند، پس نباید بعد از امسالشان به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر از تنگدستی بیمناکید، خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خویش، بی‌نیاز می‌گرداند. بی‌گمان خداوند دانای فرزانه است.»

زمزم بهترین آب بر روی زمین

از محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر ـ رضی الله عنهم ـ روایت شده است که گفت: نزد ابن عباس نشسته بودم، مردی نزد او آمد. ابن عباس از او پرسید: از کجا می‌ایی؟

گفت: از زمزم.

پرسید: آن طور که شایسته است از آن نوشیدی؟

گفت: چگونه؟

پاسخ داد: وقتی از آن نوشیدی رو به کعبه کن، نام خدا را به زبان بیاور، سه نفس بکش. خیلی از آن بنوش، وقتی فارغ شدی حمد و ثنای خدا را به جا بیاور.

رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ آيَةَ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمُنَافِقِينَ إِنَّهُمْ لَا يَتَضَلَّعُونَ مِنْ زَمْزَمَ»[1]

«نشانه‌ای میان ما و منافقان این است که آب زمزم را زیاد نمی‌نوشند.»

تضلع این است که آن قدر بنوشی که پهلوهایت پر از آب شود.

آب زمزم بهترین آب روی زمین است. این چاه این آب را بدون این که فوران بزند یا بجهد خارج می‌کند. این یک معجزه از معجزات خدا سبحانه و تعالی است. از صفات این آب این است که با املاح نادر غنی شده است.

در سنن ابن ماجه و مسند احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده که گفته است: شنیدم رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«مَاءُ زَمْزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهُ»[2]

«آب زمزم به هر نیتی است که نوشیده شود.»

---

[1] ـ سنن ابن ماجه، حدیث ۳۰۵۲.

[2] ـ سنن ابن ماجه، حدیث ۳۰۵۳.

در بخاری در تاریخ الکبیر از عایشه ـ رضی الله عنها ـ روایت شده که آب زمزم را در یک شیشه داشت و گفت: «رسول الله ﷺ آن را در ظرف‌ها و مشک‌ها حمل می‌کرد. بر بیماران می‌پاشید و به آنان می‌نوشاند.»

موقعیت مکه‌ی مکرمه

مکه‌ی مکرمه در یک زمین پست قرار دارد که از هر طرف با کوه‌ها محاصره شده است. وضعیت طبیعی سختی دارد نه عادی. خدای تعالی این مکان را پاک‌ترین و با برکت‌ترین مکان در روی زمین قرار داده است. خیلی ساده یک زمین خشک و بسیار ناهموار که روی صخره‌های بسیار سخت است، بعید است که در آن جا آبی یافت شود یا زراعتی بروید. چه کسی در آن جا آب زمزم را که قطع نمی‌شود جاری کرد؟ خدای سبحانه و تعالی.

گرامی داشت این خانه توسط خدای تعالی:

بیت الله اوّلین خانه‌ای است که برای عبادت مردم در زمین بنا شده است تا پناه گاه و امنیتی برای آنان باشد، در آن جا سلاح، دشمنی‌ها و عداوت‌ها را رها کنند، در صلح و صفا با هم ملاقات کنند و بر یکدیگر حرام باشند، چنان که تعرض به خانه، درخت، پرنده و هر زنده‌ای در آن حرام است.

بر بزرگی این خانه می‌افزاید این که پیامبر ﷺ در آن جا فرود آمد و اقامت کرد. خداوند متعال می‌فرماید:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (١) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» [البلد: ۱، ۲]

«به این شهر سوگند یاد می کنم. (۱) و تو به این شهر در خواهی آمد.»

ـ از عبدالله بن عدی ﷺ روایت شده که گفته است: دیدم رسول الله ﷺ بر ناقه‌اش در حَزوَره ـ مکانی در مکه ـ ایستاده است و مَی‌فرماید:

«وَاللَّهِ إِنَّكِ لَخَيْرُ أَرْضِ اللَّهِ وَأَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَلَوْلَا أَنِّي أُخْرِجْتُ مِنْكِ مَا خَرَجْتُ»[1]

«به خدا قسم تو بهترین سرزمین و محبوب‌ترین سرزمین خدا نزدِ من هستی، به خدا قسم اگر از تو اخراج نمی‌شدم هرگز از تو بیرون نمی‌رفتم.»

---

[1] ـ سنن ابن ماجه، حدیث ۳۸۶۰.

راز انتخاب جزیره‌ی عربی

مهد نشأت اسلام

به خاطر این که این را بفهمیم باید این موقعیت جغرافی و پیرامونش را که در آن زندگی می‌کردند، تصور کنیم. در آن زمان دو کشور بزرگ در دنیا وجود داشت: فارس و روم. بعد از این دو کشور یونان و هند بود.

۱ـ فارس: سرزمین حاصلخیزی برای توطئه‌های دینی فلسفی مختلف و درگیر با هم بود.[۱]

۲ـ روم: غوطه‌ور در اختلاف دینی بین نصارای شام و مصر و ظلم اقتصادی بر آن حکم فرما بود.

۳ـ یونان: غرق در خرافات و اسطوره‌های کلامی بود.

۴ـ هند: در سقوط اخلاقی و اجتماعی زندگی می‌کرد.

اما جزیره‌ی عربی:

آرام و دور از این اضطرابات بود. در تاریکی از جهالت ساده‌ای و وضعیت فطری نخستین زندگی می‌کردند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَإِنْ كُنتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ» [البقرة: ۱۹۸]

«و به راستی پیش از آن از گمراهان بودید.»

---

[۱] ـ فقه السيرة ص ۳۲.

بیت الحرام

خدای تعالی مقرر می‌کند که روی آوردن به کعبه اصل است، چون اولین خانه‌ای است که در زمین برای عبادت نهاده شد و به آن اختصاص داده شد، از زمانی که خدای تعالی به ابراهیم علیه السلام دستور داد که پایه‌هایش را بالا بیاورد و آن را به اعتکاف کنندگان، طواف کنندگان، رکوع کنندگان و سجده کنندگان اختصاص دهد، آن جا را مبارک و هدایت برای عالمیان قرار داد که در آن‌جا هدایت دین خدا و ملت ابراهیم را می‌یابند.

در آن علامت‌های روشنی است مثل مقام ابراهیم. گفته می‌شود: منظور همان سنگ تاریخی است که ابراهیم علیه السلام در وقت بنای کعبه بر آن می‌ایستاد که چسبیده به کعبه بود، ولی عمر رضی الله عنه آن را از کعبه دور کرد. خداوند به مسلمانان دستور داد که آن جا را مکانی برای نماز قرار دهند و فرمود:

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» [البقرة: ۱۲۵]

«و هنگامی که خانه را مرجع مردم و امن قرار دادیم و از «مقام ابراهیم» نمازگاه برگزینید و به ابراهیم و اسماعیل وحی کردیم که خانه‌ام را برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان سجده گزار پاکیزه گردانید.»

حکمت و دلایل طواف:

طواف مطابق فطرت است، چون تمام هستی در این سو در حرکت است:
- الکترون‌های داخل اتم.
- ستارگان در منظومه‌ی شمسی.
- منظومه‌ی شمسی پیرامون کهکشان راه شیری.

تمام هستی در این سو حرکت می‌کنند، تو در وقت طواف روانت را موافق با بدنت می‌کنی.

برخی از فضیلت‌های مدینه‌ی منوره

* از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده که گفته است: رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمُوتَ بِالْمَدِينَةِ فَلْيَمُتْ بِهَا فَإِنِّي أَشْفَعُ لِمَنْ يَمُوتُ بِهَا»[۱]

«هر کس از شما که توانست در مدینه بمیرد این کار را بکند، من برای کسی که در مدینه بمیرد شفاعت می‌کنم.»

* از ابوهریره ﷺ روایت شده که گفته است: رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ أَرَادَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ أَذَابَهُ اللَّهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»[۲]

«کسی که قصد بدی نسبت به اهل مدینه داشته باشد خدای تعالی او را ذوب می‌کند، چنان که نمک را در آب ذوب می‌کند.»

* از انس ﷺ از پیامبر ﷺ روایت شده که گفته است:

«الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا لَا يُقْطَعُ شَجَرُهَا وَلَا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[۳]

«مدینه حرم است، از فلان جا تا فلان جا، درختش قطع نشود، در آن جا کاری بدی انجام نگیرد، پس کسی که در آن جا کار بدی انجام دهد پس بر اوست لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم.»

* از ابو هریره ﷺ روایت شده که گفته است: رسول الله ﷺ فرمود:

«عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلَا الدَّجَّالُ»[۴]

«بر راه‌های مدینه فرشته‌هایی هستند، طاعون و دجال وارد مدینه نمی‌شود.»

---

[۱] ـ سنن الترمذی، حدیث ۳۸۵۲.
[۲] ـ صحیح مسلم، حدیث ۲۴۵۸.
[۳] ـ صحیح البخاری، حدیث ۱۷۳۴.
[۴] ـ صحیح البخاری، حدیث ۱۷۴۷.

* از انس بن مالک ﷺ از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است:

«لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ»[1]

«هیچ شهری نیست مگر این که دجال وارد آن می‌شود مگر مکه و مدینه، بر سر هر راه از راه‌هایش فرشتگان صادقی هستند که در آن جا نگهبانی می‌دهند، سپس مدینه سه بار بر سر ساکنانش می‌لرزد، خدای تعالی هر کافر و منافقی را از آن جا خارج می کند.»

* از انس ﷺ از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ»[2]

«خدایا دو برابر برکت مکه را در مدینه قرار بده.»

پایان

[1] ـ صحیح البخاری، حدیث ۱۷۴۸.

[2] ـ صحیح البخاری، حدیث ۱۷۵۲.





انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

